

جامعه‌شناسی دینی

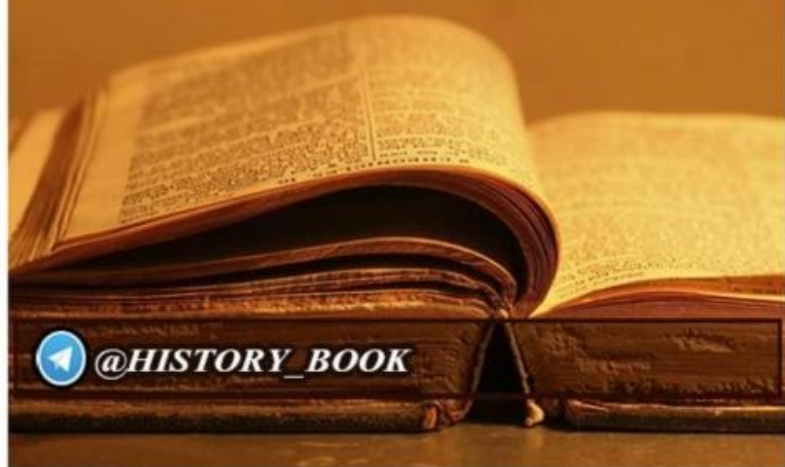
جاهلیت قبل از اسلام

ترجمه و تحلیلی از

کتاب الاصنام ابن کلبی

دکتر یوسف فضائی

خانال كتب تاريخي



https://telegram.me/history_book

جامعه شناسی دینی

جاهلیت قبل از اسلام

ترجمه و تحلیلی از :

کتاب الاصنام ابن کلبی

از : دکتر یوسف فضائی

قل سیر وافی الارضِ فانظروا کیف کان عاقبة الذین
من قبل ، کان اکثرهم مشرکون

(سوره روم ، آیه ۴۲)

(ای پیامبر) به مسلمانان بگو که در اطراف زمین (در تاریخ
گذشته‌ی بشر) سیر علمی و جستجو کنید ؛ تا ببینید که سر انجام
(زندگی دینی - اجتماعی) اقوام پیشین چگونه بوده است ؛
بیشتر آنها مشرک بودند ،

جامعہ شناسی دینی

دکتر یوسف فضائی

- جامعه شناسی دینی - جاهلیت قبل از اسلام ، ترجمه کتاب الاصنام .
- دکتر یوسف فضائی .
- چاپ اول : ۱۳۶۲
- چاپ : کبری
- تیراژ : پنج هزار نسخه .
- شرکت نشر کتب علمی و اجتماعی و دینی
- به همکاری : انتشارات شقایق تهران - خیابان جمهوری کوچه حمام وزیر
- حق چاپ محفوظ

فهرست

۹	مقدمه‌ی مترجم
۱۷	جامعه‌شناسی دینی
۲۳	آغاز سخن
۲۵	وضع دینی عرب در عصر جاهلیت
۳۷	اعتقاد بوجود الله
۳۹	نفوذ ادیان دیگر در عربستان
۴۱	ارتباط فرهنگی اسلام و جاهلیت
۴۳	ترجمه‌ی متن کتاب الاصنام
۴۴	رواج بت پرستی در میان عرب - مناسک حج و عمره
۴۵	نخستین کسی که بت پرستی را میان عربیان رواج داد
۵۰	شمشیر مخذم معروف به ذوالفقار
۵۲	احترام حضرت محمد نسبت به عزا در جاهلیت
۵۵	درجات عظمت بت‌های عرب
۵۶	بت‌های منصوب در خانه‌ی کعبه
۵۹	فروریختن بت‌هایی که در داخل کعبه بودند
۶۰	گونه‌های بت پرستی
۶۱	پرستش انصاب یا سنگ‌های تیره
۶۷	پرستش کعبه‌ها و خانه‌های مقدس
۷۲	آغاز بت پرستی پس از آدم
۷۳	بت‌های باقی مانده از زمان نوح
۷۶	سخن پیامبر در باره‌ی عمرو بن لعی و دجال
۸۱	تکلمه‌ی زکی پاشا بر کتاب الاصنام
۸۹	یادداشت‌های تحلیلی مترجم بر کتاب الاصنام

۹۱	تذکر مترجم
۹۷	۱- اسماعیل ابن ابراهیم
۹۸	داستان ابراهیم در روایات تورات
۱۰۰	داستان ابراهیم در قرآن و روایات اسلامی
۱۰۲	مقایسه‌ی داستان ابراهیم در قرآن و تورات
۱۰۵	علت اختلاف داستان ابراهیم در تورات و قرآن
۱۰۸	داستان اسماعیل در روایت تورات
۱۰۹	داستان اسماعیل در روایات اسلامی
۱۱۱	مقایسه‌ی داستان اسماعیل در اسلام و تورات
۱۱۲	تحقیق در داستان اسماعیل بن ابراهیم
۱۱۴	۲- مکه
۱۱۵	مکه در اخبار و روایات عرب و اسلام
۱۱۸	۳- قوم عمالقه
۱۱۹	عمالقه‌ی عراق
۱۲۰	عمالقه‌ی بصر
۱۲۲	۴- خانه‌ی کعبه
۱۲۳	قصه‌های قدیمی در باره‌ی خانه‌ی کعبه
۱۲۳	تجدید بنای خانه کعبه
۱۲۶	۵- سناسک حج و عمره
۱۲۷	سابقه‌ی سناسک حج در عصر جاهلیت
۱۲۸	اشاره‌ای به سناسک حج در دین اسلام
۱۳۲	سناسک عمره در آئین اسلام
۱۳۳	۶- دین ابراهیم و اسماعیل یا «دین حنیف»
۱۳۴	بعضی از واجبات و محرمات دین حنیف - کلمات ده‌گانه
۱۳۸	نام چند تن از حنفا
۱۴۲	۷- عمرو بن لعی رئیس قبیله‌ی خزاعه
۱۴۴	۸- بتهای اساک و نائله
۱۴۶	۹- بت ود
۱۴۷	۱۰- حمیریها (دولت حمیر)
۱۵۰	دولت حمیر دنباله دولت سبأ

۱۵۱	منازعات شاهان حمیر با دولت حبشه
۱۵۴	تمدن حمیریها
۱۵۵	۱۱- ذونواس
۱۵۶	اصحاب اخدود
۱۵۸	۱۲- تیغ و تباغه
۱۶۰	۱۳- بت لات
۱۶۲	۱۴- بت عزا - Ozza
۱۶۲	۱۵- دین حضرت محمد پیش از بعثت
۱۶۴	آیه هائی در قرآن در باره دین محمد
۱۶۵	تفسیر مفسران شیعه در باره این آیات
۱۶۶	عقاید متکلمان اسلامی در عصمت پیاسبران
۱۷۰	تحقیق در مسأله‌ی مورد بحث
۱۷۱	۱۶- خالد بن ولید
۱۷۴	۱۷- قبایل اوس و خزرج
۱۷۵	۱۸- آئین از لام یا استخاره در جاهلیت
۱۷۷	چگونگی اجرای استخاره‌ی از لام - عمل المسیر
۱۷۹	۱۹- انصاب
۱۸۱	۲۰- آئین جن پرستی در جاهلیت
۱۸۱	تصورات عرب از جن و غول
۱۸۵	اعتقاد به جن و شیطان و غول در اسلام
۱۸۷	تصورات مسلمانان در باب اجانین و شیاطین
۱۸۹	خلاصه‌ی آنچه در باب آئین جن پرستی گذشت
۱۹۲	۲۱- پرستش خانه‌های مقدس در جاهلیت
۱۹۳	۲۲- ابرهه‌الاشرم
۱۹۶	داستان ابرهه در مکه و واقعه‌ی عام الفیل
۱۹۸	۲۳- منشاء بت پرستی
۱۹۹	چندتا پرستی یا بت پرستی
۲۰۰	۲۴- داستان طوفان نوح
۲۰۱	داستان طوفان در متون قدیم یونانی
۲۰۴	داستان طوفان در کتاب مقدس ایرانی

موضوع

صفحه

۲۰۷	داستان طوفان در ستون قدیم سومری و بابلی
۲۰۸	داستان طوفان در روایات تورات
۲۱۱	داستان طوفان در قرآن و روایات اسلامی
۲۱۳	داستان طوفان در نزد انسانهای ابتدائی
۲۱۴	علت وقوع طوفان و تحقیق در منشأ آن
۲۱۶	منشأ اصلی داستان طوفان
۲۱۸	داستان طوفان اشاره به آخرین دوره یخبندان است
۲۱۹	۲۵- غسانیان
۲۲۱	شاهان غسانی و مدت حکومت آنها
۲۲۲	۲۶- آزر پدر ابراهیم
۲۲۳	تحقیق در لفظ آزر
۲۲۵	۲۷- بعل - Ball
۲۲۷	۲۸- شهر حیره
۲۲۶	لخمیان در حیره
۲۲۶	پادشاهان دولت لخمی
۲۲۸	مشهورترین شاهان حیره
۲۳۰	۲۹- حضر موت
۲۳۲	متن اشعار عربی کتاب الاصنام

بنام خدا

مقدمه‌ی چاپ دوم

ترجمه‌ی این کتاب و مطالب مقدمه‌ی چاپ اول و آغاز سخن، و یادداشتهای آخر متن ترجمه‌شده‌ی آن را، در حدود پانزده سال پیش تالیف و تنظیم و آماده برای چاپ و نشر، و آن را پیش از انقلاب اسلامی منتشر کرده بودم. در آن روزگار، که دانشجو بودم، به مقتضای همان دانشجویی — که مطالعات محدود و اندیشه‌ام خام بود — هر مطلبی از هر دانشمندی یا نویسندگانی می‌شنیدم و می‌خواندم، غالباً "درست تلقی می‌کردم و قبول می‌کردم، و بخصوص در تالیف این کتاب بعضی از آنها را دخالت می‌دادم. از این رو، در گردآوری مقدمه و مطالب یادداشتهای آخر کتاب، بعضی نظرات در تحلیل مطالب متن ترجمه‌شده "کتاب الاصنام"، بخصوص گاهی از قول و نوشته‌ی بعضی نویسندگان (شاید مفروض)

غربی ایراد و دخیل شده بود .

اما بعد از نشر چاپ اول آن ، در سالهای بعد که مطالعات و تحقیقات عمیق تر در تاریخ اسلام و فرهنگ اسلامی به عمل آوردم ، و دوباره مطالب این کتاب را بررسی نمودم ، و بهویژه بعضی صاحب نظران و روحانیان محترم اسلامی که مرا از راه بحث و ارشاد به بعضی اشتباهات خود در آن تحلیلها کردند ، مصمم شدم که در چاپ بعدی ، آن موارد اشتباه آمیز را اصلاح و در مطالب آن تجدیدنظر نمایم و آنها را منقح گردانم ، بخصوص که به تدریج در بعضی موارد آن ، در اثر بررسی و تحقیق بیشتر ، مطالب خلاف آنها برایم ثابت شد .

ولی به عللی ، و به سبب شتاب بی حساب ناشر چاپ دوم در اقدام عاجل به تجدید چاپ آن ، متأسفانه عملاً " موفق به تجدیدنظر و تنقیح آن اشتباهات در جای خود در اثناء مطالب نشدم ، از این رو بر آن شدم که ، در ضمن این مقدمه ، تحت عنوان : " توضیحات در رفع بعضی اشتباهات از مطالب کتاب " ، به موارد مهم آن اشتباهات اشاره و آنها را رد و اصلاح نمایم و توضیح دهم ، تا انشاء الله در چاپ بعدی ، آن موارد نادرست را در اثنای مطالب تغییر دهم . علاوه بر این موارد سست که در اینجا توضیح داده شده ، شاید نیز احیاناً " موارد دیگری سست در کتاب باشد ، که خواننده‌ی گرامی باید آنها را با دقت و موشکافانه مطالعه و تلقی کند ، تا حتی المقدور هر مطلبی که سست و ناصواب بنظر رسید ، از قبول آن خودداری نماید ، مثل بعضی مطالب در صفحات : ۱۱۲ و ۱۲۳ این کتاب . اکنون به رفع بعضی اشتباهات و سستی بعضی مطالب کتاب به ترتیب از اول تا آخر کتاب می پردازم ، و می کوشم آنها را توضیح دهم و رفع اشتباه نمایم .

توضیحات در رفع بعضی اشتباهات از مطالب کتاب

۱- در ص ۱۴ سطر ۶ آمده است که : تمدن بعضی ممالک اروپای شمالی ...

ایدئال است . ولی حقیقت این است که به‌عللی که در جهان ثابت شده ، تمدن غربی رو به انحطاط می‌رود و از این رو نمی‌تواند ملاک ملل دیگر باشد .

۲- در ص ۳۶ سطر ۲۲ آمده است که: بعضی آثار آنی‌میسم و سحر و جادو در میان عرب جاهلی رایج بوده و در سورهٔ فلق قرآن مجید به آن اشاره شده . در این مورد گفته می‌شود که: مطالب قرآن در آن مورد هیچگونه ارتباطی به آن عقاید ندارد و بلکه ما مسلمانان باید معتقد باشیم که ، هرچه در قرآن است وحی منزل می‌باشد . نهایتاً " شاید چون بعضی آیات قرآن "متشابه" است ، ما معنای آنها را به‌سادگی نمی‌دانیم و نباید اظهار نظر نمائیم .

۳- در ص ۴۰ مطالبی آمده است که ، مضمون آنها چنین می‌تواند باشد : پیش از اسلام در عربستان بعضی ادیان بزرگ مثل یهودیت و مسیحیت نفوذ داشتند ، و این دینها بصورت تحریف شده ، بودند و حضرت محمد در آن عصر با بعضی از یهودیان و مسیحیان معاشرت می‌کرده و در قرآن مجید مطالبی که درباره‌ی آنها و عقایدشان بیان شده ، ناظر به آنها می‌باشد و در نقل این مطالب ، به‌کتاب " اسلام در ایران " پطروشفسکی استناد شده است . در این رابطه باید گفت و توضیح داد که : اولاً " از نظر منطقی ذکر یهود و مسیح و عقاید آنها در قرآن ، نمی‌توان دلیل این باشد که : میان پیامبر و آنها ارتباطی وجود داشته باشد ، قرآن وحی است و وحی خداوند بر همه چیز محیط می‌باشد . اگر بگویند آنها از وحی قرآن استفاده می‌کردند ، نظر بسیار صوابی است . و ثانیاً " قول پطروشفسکی را که یک نویسندهٔ ملحدی است ، نباید ملاک شمرد ، چون سخن او عاری از غرض نیست .

۴- و نیز در صفحه ۴۱ سطر ۱۰ که آمده است : به‌عقیده‌ی ما سی‌نیون فرانسوی ، سلمان فارسی از پیروان مزدک بوده ، که به‌نزد پیامبر آمد و مسلمان شد و از خاصان پیامبر گردید ، اولاً " از خاصان پیامبر بودن به‌علت استواری ایمان او بوده است ، و ثانیاً " عقیدهٔ ماسی‌نیون برای ما حجت نیست .

و نیز در سطر ۱۷ همان صفحه آمده است که : شاید میان اسلام و ادیان پیش از او در عربستان ارتباط و تاثر گه‌گه بوده باشد . جواب این است که : شارع اسلام

بعضی از عقاید و احکام خوب ادیان قدیم را با دادن تغییراتی در آنها، به قول علمای اسلام امضاء و قبول می کرده است. این دلیل تاثر آن از آنها نیست.

۵- در ص ۹۷ سطر ۲ آمده است که: درباره سرگذشت حضرت ابراهیم و اسماعیل داستانهای و قصصی در کتب یهودی و اسلامی آمده است که، با یکدیگر متضادند. از این رو نمی توان آنها را صددرصد تاریخی شمرد. توضیحا " گفته می شود که: چون تاریخ آنها در کتب یهودیان تحریف شده و چیزهای نادرست زیادی به وسیلهی راویان به سرگذشت آنها اضافه و آمیخته شده، جنبه قصای به خود گرفته، نه اینکه آنها اشخاص تاریخی نباشند. این توضیح شامل مطالب قسمت آخر صفحه ۱۰۳ نیز می باشد.

۶- در ص ۱۰۴ سطر ۱۸ به بعد آمده است که: بنی اسرائیل (عبرانیان) شیوخ قبایل خود، مانند حضرات نوح، ابراهیم و یعقوب را نمایندهی خدا و همهی آنها را نبی تصور می کردند، و دربارهی آنها هرچه از داستانها و کارهای فوق العاده قائل می شدند، و آن قصص و داستانها را " افسانه های بنی اسرائیل " خوانده اند. توضیح در این باره این است که: ما مسلمانان مطابق آیات قرآن معتقدیم که: آن اشخاص - چه بنی اسرائیل آنها را نبی پندارند و چه نیندارند - نبی و پیامبر و بعضی پیامبر اولوالعزم هستند، و افسانه های بنی اسرائیل در آن باره ربطی به نبوت آنان ندارد. و در قسمت پائین آن صفحه و صفحه بعد از آن از قول دکتر گوستاو لوبون نقل شده است که: حضرت ابراهیم شیخ قبیله کوچکی از بنی اسرائیل بوده، که همیشه با قبایل مجاور همزد و خورد اشتغال داشته و از آن پس، بنی اسرائیل که در مرزهای مصر به قتل و غارت می پرداختند، در محاربات اسیر مصریان شدند و گرفتار اسارت گردیدند. . . در این باره توضیح می دهیم که: این عقیده که به استناد به گفتهی گوستاو لوبون بیان شده، اولاً " مخالف با نصوص تورات کنونی است، و هم بیان قرآن و روایات اسلامی، که در قطعیت آنها شکی نباید کرد، آن را نفی می کند، و ثانیاً " نظر گوستاو لوبون، به عنوان یک مستشرق، برای ما ملاک و حجت نیست.

۷- در ص ۱۰۵ از سطر ۱۷ به بعد آمده است که: علت اختلاف میان روایات

تورات و روایات اسلامی درباره سرگذشت حضرت ابراهیم و اسماعیل، و اینکه در روایات تورات فرزند ذبیح ابراهیم، اسحق ولسی در روایات عرب و اسلام اسماعیل است، یکی این بوده است که عربان عدنانی، که خود را از نسل اسماعیل می‌پنداشتند، از راه تعصب‌ورزی که می‌خواستند اصل و تبار خود را عالی گردانند، داستان ابراهیم و اسماعیل را به‌نفع منظور خود تحریف کردند، و پسر ذبیح (قربانی) ابراهیم را اسماعیل شمردند، در صورتی که در تورات کنونی، ذبیح اسحق می‌باشد و... در توضیح و اصلاح ویا رد این عقیده گفته می‌شود که: "اولاً" با شواهد و دلایلی که از آیات صریح قرآن و روایات و احادیث اسلامی استفاده می‌شود، قضیه برعکس آن می‌باشد - یعنی مطابق آیات قرآن و روایات اسلامی پسر ذبیح همان اسماعیل است، و ثانیاً " آن قوم یهود بودند و هستند که، گرایشهای نژادپرستی دارند، از این رو باید گفته شود که آنها بودند که از راه تعصب‌ورزی اسحق را بجای اسماعیل ذبیح شمرده‌اند، و هم‌چنین یهودیان مطابق روایات تورات تحریف‌شده، محل قربانی را که مطابق روایات درست اسلامی "کوه منا" در مکه بوده، محلی در "صحرای موریآ" تصور کرده‌اند.

۸- در ص ۱۰۶ از سطر ۱۷ به‌بعد و صفحه ۱۰۷ از سطر ۹ به‌بعد که به‌استناد به‌کتاب "ینابیع‌الاسلام" گفته شده است که: به‌آتش رفتن حضرت ابراهیم و نجات یافتن او از آتش نمرود درست نبوده، و بلکه منظور این بوده که خداوند او را از "شهر اور" نجات داد، کلمه " اور" چون به‌معنای شعله آتش نیز بوده، باعث چنان اشتباه شده است و... توضیح و تصحیح این عقیده‌ی نادرست چنین است که: "اولاً" نوشته عبدال‌مسیح در ینابیع‌الاسلام در این‌مورد یک عقیده شخصی است، و نمی‌تواند در برابر نصوص قرآن، که متکی به‌وحی است، درست باشد و برای ما هیچ‌گونه حجیت ندارد، و باید مردود گردد، ثانیاً " اگر این قضیه یعنی آتش رفتن و نجات یافتن او از آتش نمرود، تنها در روایات و احادیث اسلامی ذکر می‌شد جای تامل بود، ولی صریح قرآن و تفاسیر قرآن از آن واقعه خبر داده‌اند. بنابراین، کلمه " اور" جز " آتش" معنای دیگری در اینجا ندارد.

۹- در ص ۱۰۸ سطر ۳ آمده است که: داستان اسماعیل مانند داستان ابراهیم

تاریخی نیست. توضیح این مطلب، چنانکه در توضیح شماره ۵ نیز گذشت، تاریخی نبودن سرگذشت او معلول این است که در تورات تحریف شده و روایات یهود، شرح حال او به وسیلهی اضافات و افزودن قضایای غیرتاریخی به آن، از جنبه تاریخی افتاده است. این مطلب بدان معنا نیست که، او شخصیت تاریخی نداشته باشد.

۱۰- در ص ۱۶۷ از سطر ۱۳ به بعد نوشته شده است که: حضرت محمد پیش از بعثت و بخصوص پس از ازدواج با خدیجه، از عقاید دینی قوم عرب بت پرست بیزاری می کرده و با افکار گروه حنفای عرب (خردمندان و پاکدینان عرب) آشنائی پیدا کرده بود و درباره آسمان و زمین در تنهایی تفکر و تأمل می کرد و در فکر تمهید مقدمات اصلاح دینی و اجتماعی و اخلاقی قوم خود بود. اگرچه در ظاهر شاید از این بیان چنین نتیجه گرفته شود که: پیامبر اسلام قبل از بعثت در فکر نبوت بوده باشد، اما قضیه و منظور از آن بیان چنان نیست، بلکه منظور این است که، چنانکه در کتب مهم اسلامی مانند سیره ابن هشام هم ذکر شده، ایشان قبل از بعثت از بت پرستی بیزاری می کرده و از جامعهی مشرکین و بت پرستان کناره می گرفته و از راه آن درایت و خردی که خدا به او ذاتاً اعطا کرده بود، خواهان اصلاح اخلاقی و اجتماعی جامعهی عرب بوده است، بدون اینکه از نبوتی که خداوند سپس به او ارزانی کرد، آگاهی داشته باشد.

۱۱- در ص ۱۶۸ از سطر ۸ به بعد آمده است که حضرت محمد، بنا به نوشته بعضی نویسندگان غربی، قبل از نبوت و بعثتش با بعضی از پیشوایان مسیحی عربستان ملاقاتها و مباحثاتی داشته و در بیشتر مسائل مربوط به دین مسیح و عقاید مسیحیت که در قرآن به آنها اشاره شده، ناظر به آنها بوده است. چنانکه در توضیح شماره ۳ نیز گفته و توضیح داده شد، این مطلب از کتاب اسلام در ایران پطروشفسکی نقل شده است. در رد این عقیده باید تذکر بدیم که، نگارنده پس از مطالعه و تحقیق آثار غربیان درباره اسلام متوجه شدم که آنان و کوششهای مفروضانه ایشان در بیان تاریخ اسلام بر این است که، می خواهند به مسلمانان القاء کنند که حضرت محمد قبل از بعثت با پیشوایان ادیان قبلی در تماس و

معاشر بوده، و از افکار و عقاید آنها متأثر می شده است... تا بدین طریق به تصور خودشان پایه اسلام را سست گردانند. در رد این تصور و تصحیح این مطلب در این کتاب گفته می شود که: بر فرض محال که پیامبر پیش از اسلام با ارباب دینهای یهود و مسیح گاهی مباحثه می کرده، دلیل این نمی شود که از افکار آنها متأثر شده باشد، زیرا در قرآن چیزهای بسیاری دربارهی آن دینها ذکر شده است که مخالف با آن چیزهایی است که در کتب - احیانا - تحریف شده - آنها بیان شده است.

۱۲- در ص ۱۸۱ از سطر ۱۸ درباره ذکر اجانین در قرآن و اسلام آمده است که: تصورات و عقاید درباره وجود جن و غول و شیطان در قرآن و روایات اسلامی بیان شده، ولی نه به آن صورت که مردم عرب داشتند و آنها را می پرستیدند، از این رو، در قرآن مجید آیات و سورههایی هستند که در آنها از آن موجودات بحث و گفتگو شده است... در توضیح این مطلب گفته می شود که: اگرچه بعضی نویسندگان کنونی برای آن موجودات جز وجود ذهنی قائل نیستند، ولی چنانکه ما در صفحات ۱۸۲ تا ۱۸۸ همین کتاب نوشته ایم، چون در قرآن وجود آنها اثبات شده، عقاید این نویسندگان را در انکار وجود جن و شیاطین مردود می دانیم و از این رو در آن صفحات کوشیده ایم ثابت کنیم که، با اظهار نظر جدید، در گذشتهی دور از تاریخ انسان، موجودات پیشرفته تر از آسمان و کرات دیگر به زمین می آمدند و با انسانها معاشرت می کردند، چنانکه در سوره جن هم به این موضوع اشاره شده است. به عقیدهی ما می توان اجانین را عبارت از بعضی از آن موجودات آسمانی دانست، در این صورت بجای انکار، وجود آنها اثبات می شود.

۱۳- در ص ۱۹۴ از سطر ۱۲ آمده است که: پرندگان ابابیل مذکور در سوره فیل قرآن مجید، بنا به عقیدهی بعضی اسلام شناسان که از کتاب "اعلام قرآن" دکتر محمد خزائلی نقل شده است، که بر سر لشکریان ابرهه سنگ ریزه ریختند و آنها را هلاک کردند، کنایه از مرض آبله بوده است، که افراد آن لشکر به آن دچار شدند. چنانکه خزائلی نوشته است: "به عقیدهی من ابابیل جمع آبله است". در توجیه و رد این عقیده باید گفت که اولاً، این نظریه در برابر صریح قرآن

متکی به وحی مردود است ، زیرا به صرف شباهت لفظ "ابابیل" به "آبله" نمی توان در معنای آیه قرآن تردید نمود ، ثانیاً ، شاید این آیه از قرآن از "آیات منشابه" باشد که معنای آنها را جز راسخین در علم کسی نمی داند . همین قدر باید به آنچه که در قرآن مجید بیان شده ، ولو معنای بعضی از آنها را ما درک نکنیم ، ایمان داشته باشیم .

یوسف فضائی - تهران

۱۳۶۴/۵/۲۲ هجری

مقدمه‌ی مترجم

از چند سال پیش، مطالعاتی در علم ادیان و چگونگی عقاید، اساطیر، مناسک، آداب و رسوم ادیان جهان آغاز کردم و در این راه، می‌کوشیدم که از منابع موثق و دست اول، سود جویم؛ در این میان بر آن شدم که در باب چگونگی دیانت و عقاید و اساطیر دینی عربان پیش از اسلام یعنی «عصر جاهلیت» - نیز جستجو و بررسی کنم؛ از این رو، در صدد برآمدم، که از منابع موثق و قدیمی تاریخ نگاران عرب و محققان صدر اول اسلام سود جویم.

بدین منظور، به کتابهای تاریخی قدیم مانند: تاریخ یعقوبی، سیره ابن هشام، تألیفات جاحظ و یاقوت حموی، کتاب مکه و اخبارها تألیف ابوالولید ارزقی و نوشته‌های متاخرین همچون: بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب - آلوسی، تاریخ العرب قبل الاسلام جرجی زیدان و کتب تاریخ ادیان، که دانشمندان معاصر نوشته‌اند، رجوع کردم، دیدم در آنها، در مبحث دین عرب جاهلی، همه، مستقیماً و یا بطور غیر مستقیم به کتاب الاصلنام ابن کلبی استناد کرده‌اند و منبع مطالب خود را همان کتاب و روایات ابن کلبی قرار داده‌اند. ما هم بهتر آن دیدم، که بان کتاب پراچ برارجه کنم و مطالب اصلی را، از آن کتاب اقتباس کنم؛ از این رو، برای بدست آوردن آن، به کتابخانه‌ها رو کردم و در آنجاها (کتابخانه مجلس شورای ملی، دانشکده الهیات) مدتی آن کتاب را خواندم و آگاهیهای بسیار گرانبها و پراچی در باب دیانت عربان-

جاهلی بدست آوردم. آنچنان نفاست و اهمیت آن کتاب مرا تحت تأثیر قرار داد که در پی آن شدم خود آن کتاب را، که در ایران نایاب شده بود، سفارش دهم از مصر بیآورند. وقتی آن را بدست آوردم، دوباره مطالب آنرا، با دقت مطالعه کردم و آنرا دریائی دیدم پر از اسواج مطالب تازه در باب دیانت و عقاید عرب جاهلی، که هر آنچه در کتابهای دیگر در آن باب آمده، مانند قطره‌هایی هستند از آن دریا و برای جامعه شناسان دینی مرجعی مهم است. سرانجام، بهتر دیدم، که آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه کنم تا فارسی زبانان در باب دین قدیم عرب، از آن منبع سرشار سود جویند و از این راه خدمتی فرهنگی در این زمینه کرده باشم.

اینکه ترجمه‌ی کتاب الاضنام، تحت عنوان «جامعه شناسی دینی»، که به ترجمه و تحشیه‌ی آن توفیق یافتم. اصل عربی آن را، احمدزکی پاشا دانشمند و محقق مصری، تصحیح کرده و در سال ۱۹۲۴ میلادی در مصر چاپ و منتشر کرده است.

در اینجا توجه خواننده گرامی را به یاد آوریهای زیر جلب می‌کنم:

در اثناى ترجمه‌ی متن کتاب، اگر نیازی به توضیح بیشتری دیدم، با قید کلمه‌ی مترجم در پایان آن مطلب، در میان پراکنش‌ها اشارت قرار دادم، تا با توضیحات احمدزکی پاشا، در میان پراکنش، اشتباه نشود.

یادآوری دوم اینکه: در متن کتاب، دوگونه علامت برای اشارت به مطالب حاشیه کتاب گذاشتم: یکی بوسیله ستاره (*) و دیگری، بوسیله‌ی شماره‌های عددی (۱- ۲- ۳- تا ۹) علامتهای نوع اول اشارت به توضیحاتی هستند در پاورقی، که احمدزکی پاشا آورده است و شماره‌های عددی، که از ۱ تا ۹ موروثاً پایان کتاب گذاشته شده‌اند، اشارتند به شماره‌های یادداشتها و تعلیقاتی که مترجم- یعنی نگارنده‌ی این مقدمه، در پایان کتاب، آورده است. این یادداشتهاى مترجم در پایان کتاب، توضیحاتی هستند که او بعنوان حاشیه برای بیان موارد مبهم متن کتاب، نوشته است و کوشیده است، که در تنظیم این یادداشتها از منابع موثق سود جوید و بدون تعصب و از نظر تحقیقی وارد بحث شود.

و دیگر اینکه. این کلبی، به مناسبت مقام، در میان مطالب، اشعاری آورده است که در بیان عقاید عرب از شاعران جاهلی نقل شده است؛ ما این اشعار را در جای خود، بصورت مضمون ترجمه کردیم. و چون بعضی اشعار مربوط بآئین جاهلی بودند، کوشیدیم آنها را، به مطلب مورد بحث پیوند دهم. ولی عین متن عربی اشعار ترجمه شده را در پایان کتاب، به ترتیب درج کردیم،

که اگر کسی خواست باصل اشعار رجوع کند، بتواند. نام فارسی این کتاب را «جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام» خوانند؛ امید مترجم این است که این خدمت نا قابل در ترجمه‌ی این کتاب نفیس بزبان فارسی، برای طالبان و محققان علم‌ادیان، بخصوص در رشته جامعه‌شناسی اسلامی در زبان فارسی، تا اندازه‌ای از اساطیر و آداب دینی عربان جاهلی در عصر جاهلیت آگاه شوند و مرکز ظهور دین اسلام و انقلاب اسلامی را از نظر جامعه‌شناسی دینی بشناسند.

زیرا چنانکه خواهیم گفت، تا وضعیت دینی - اجتماعی مردم عرب قبل از اسلام، از نظر جامعه‌شناسی دینی مورد بررسی قرار نگیرد و شناخته نشود، ارزشهای فرهنگ دینی، عقیدتی و معیارهای اجتماعی اسلام کاملاً شناخته نخواهد شد؛ اسلام‌شناسی از دیدگاه جامعه‌شناسی دینی وقتی جامه‌ی عمل می‌پوشد که، وضعیت مذهبی و اجتماعی مهد ظهور اسلام ارزیابی گردد.

مطالب این کتاب، بخصوص ترجمه‌ی متن «کتاب الاصلنام ابن کلبی»، تنها کتاب مستقلی است که، مادرباره‌ی شناخت بت‌های عرب جاهلی در دست داریم. ترجمه‌ی این کتاب به زبان فارسی و به زبانهای دیگر، از جهاتی چند، می‌تواند روشنگر و مایه‌بخش باشد:

۱- به‌عنوان منبعی گرانقدر و موثق برای مورخان اسلام‌شناس و علمای تاریخ‌ادیان و جامعه‌شناسان دینی، درباره‌ی وضعیت اجتماعی دین جاهلیت، محسوب می‌شود.

۲- مردم‌شناسان دینی، که در چگونگی حیات دینی، آداب و رسوم و سنن و تقالید و اخلاق اقوام بدوی، بطور عموم، و بخصوص قبایل بدوی و بیابان‌گرد عرب پیش از اسلام تحقیق و تجسس می‌کنند، از آن سود فراوانی خواهند گرفت.

۳- روان‌شناسان و علمای روانکاو، که انگیزه‌ی تجلیات متنوع، و شواهد و مدارک «فتیشیسم» و بت‌پرستی و رابطه‌ی آنها را با روانشناسی و روانکاوای اقوام بشری بررسی می‌نمایند، نیازمند مطالب این کتاب خواهند بود.

۴- علاقه‌مندان به‌شناخت عمیق و جامعه‌شناسانه‌ی دین اسلام، و شناسایی مهد پرورش و آموزش و ضد آموزش آن (تزو آنتی‌تولسمی)،

یعنی جاهلیت و اسلام، و چگونگی جهاد و کوشش پی گیر اسلامی برای استقرار اصل توحید در برابر شرک، و روشن شدن زمینه‌ی تفسیر بسیاری از آیات قرآن و احکام و عقاید اسلام، چنانکه پایین‌تر خواهیم گفت، از مطالعه‌ی آن ناگزیرند.

بخصوص جامعه‌شناسان اسلامی درخاورمیانه، که با معیارهای علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی ادیان جاهلیت و عقاید و اعمال دینی آنها، برای مقایسه‌ی اسلام با آنها در جهت اسلام‌شناسی، مسائل را مورد بحث قرار می‌دهند، مطالب این کتاب آنها را یاری می‌کند.

علوم اجتماعی و دین‌شناسی

امروز در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی دینی شعبه‌ای از «جامعه‌شناسی» شمرده می‌شود. جامعه‌شناسی مهم‌ترین شعب علم اجتماعی است، که بسیاری از مسائل اجتماعی را توجیه و تعلیل می‌کند؛ علم جدیدی است که، در قرن نوزدهم میلادی بر رشته‌های علوم جدید در غرب افزوده شده است. اگرچه از دیرباز بعضی از فلاسفه و مورخین و ملل و نحل نویسان، مثل ابن‌خلدون و بیرونی درباره‌ی بعضی مسائل علوم اجتماعی، فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی دینی بحثهایی کرده‌اند، اما علوم اجتماعی و فرزند خلف آن جامعه‌شناسی، که «جامعه‌شناسی دینی» شعبه‌ای از آن است، مطابق اسلوب و روشهای علمی جدید، از نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ میلادی بنیان‌گذاری شد و رفته رفته، به زودی، توسعه یافت و اگوست کنت و امیل دورکهایم و اقران آنها در فرانسه، پایه‌های آن را استوار ساختند.

بطور کلی از قدیم، موضوع بحث در علوم اجتماعی، فرهنگ معنوی و تعلیل روابط اجتماعی است. علوم اجتماعی در این قرن اخیر، بخصوص از اواخر قرن نوزدهم میلادی، بسیار توسعه و تکامل یافته و به چند شعبه‌ی اصلی و فرعی تقسیم شده است که مهم‌ترین آنها، «جامعه‌شناسی تاریخی» یا تاریخ‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی است:

۱- جامعه‌شناسی تاریخی - جامعه‌شناسی تاریخی، یا تاریخ‌شناسی،

که مقوله «فلسفه‌ی تاریخ» نیز جزئی از آن شمرده می‌شود، یکی از شعب علوم اجتماعی است، که در آن از «فرهنگ معنوی» و روابط اجتماعی ملل و جوامع متمدن گذشته و کیفیت رشد و تکامل نهادها و سازمانهای فرهنگی، دینی، سیاسی و اقتصادی آنها بحث می‌شود.

برای توضیح، اشاره می‌شود که: مفهوم «فرهنگ» که در زبان فرانسه با «کلتور» و در انگلیسی با «کالچر» مترادف است، در اصطلاح علوم اجتماعی، عبارت از همه‌ی دست‌آورد های مادی و معنوی بشر در طول زندگی اجتماعی، از آغاز تا کنون، می‌باشد؛ یعنی کلیه‌ی مصنوعات و مخترعات و دست-ساخته‌های انسان، از قبیل وسائل و ابزارهای کشاورزی، مسکن و لوازم و ملزومات آن، پوشاک، اسباب زندگی، سلاحهای جنگی، تجملی، هنری و ماشین‌آلات ساده‌ی قدیم و پیچیده‌ی کنونی، همه، تحت عنوان «فرهنگ مادی»؛ و نیز، همه‌ی ارزشهای غیر مادی، مثل قوانین و مقررات برای تنظیم روابط اجتماعی، آداب و رسوم، سنن و تقالید، معیارهای اخلاقی، دینی، ادبی، عقاید فلسفی و سنتی و دینی و اعمال و مناسک معمولی سنتی، تحت مقوله‌ی «فرهنگ معنوی» قرار می‌گیرند.

بنابراین، فرهنگ جامعه‌ی انسانی، که موضوع مسائل علوم اجتماعی است، بر دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- فرهنگ مادی.

۲- فرهنگ معنوی یا غیر مادی.

از مجموع و حالت ارتباط دونوع فرهنگ، چیزی در جامعه به وجود می‌آید که، آن را مقدمه یا دروازه‌ی تمدن می‌خوانند. مقوله‌ی «تمدن»، که غالباً همراه با فرهنگ ذکر می‌شود، درحقیقت حالت تکامل و پیچیده و تلفیقی فرهنگ مادی و معنوی در هر جامعه است؛ و یا به عبارت دیگر، تمدن حالت غائی و نتیجه‌ی عملی و نهایی فرهنگ هر قوم و جامعه است. با تعبیر دیگری نیز می‌شود مطلب را ادا کرد: فرهنگ هر قوم جنبه‌ی مقدمه، و تمدن آن جنبه‌ی نتیجه‌ی آن شمرده می‌شود. تمدن هر قوم و جامعه‌ای که، بیشتر به فرهنگ مادی متکی باشد، صبغه‌ی افراطی و حالت خشن پیدا می‌کند؛ و اگر بیشتر به فرهنگ معنوی

محض متکی باشد، حالت تفریطی بخود می‌گیرد و عقب مانده حساب می‌شود؛ بلکه تمدن ایده‌آل و انسانی آن است که، دو پایه‌ی (لرنگ مادّی و معنوی) آن، با یکدیگر متعادل و متناسب باشد، زیرا آن‌ها مکمل یکدیگرند. تمدن بعضی ممالک غربی مثل ایالات متحده، از نوع اول، و تمدنهای بیشتر ممالک جهان سوم از نوع دوم، و شاید تمدن ژاپنی و چینی و بعضی ممالک اروپای شمالی و شمال شرقی از نوع سوم شمرده شوند.

به هر منوال، فرهنگ و روابط فرهنگی هر جامعه و ملتی، موضوع اصلی هر سه شعبه‌ی علوم اجتماعی (تاریخ شناسی، مردم شناسی و جامعه شناسی) است. تعلیل و تفسیر حوادث اولیه و عصر اسطوره‌ای هر قومی، فلسفه‌ی تاریخ آن قوم است، که جزئی از مسائل جامعه‌شناسی تاریخی می‌باشد. بعضی تاریخ‌شناسان، مثل گوردن چاپلند، مفهوم واقعی «تاریخ» را، از نظر جامعه‌شناسی تاریخی، همان تفسیر و تعلیل حوادث و صورت‌بندیهای مراحل تکامل تاریخی دانسته‌اند، بنابراین، گزارش حوادث و شرح جنگهای افراد، مفهوم تاریخ نیست.

۲- مردم شناسی - در مردم شناسی (آنتروپولوژی) فرهنگ و روابط فرهنگی و اجتماعی قبایل و اقوام ابتدایی و عقب مانده‌ی گذشته و کنونی، و بعضی ایلات و عشایر و بیشتر روستاییهای عقب مانده‌ی فرهنگی در جهان سوم، و آداب و رسوم و سنن و تقالید آنها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در علم مردم شناسی ثابت و روشن شده است که: همهی مظاهر فرهنگ معنوی و ارزشها و نهادها و روابط اجتماعی در جامعه‌ها و قبایل ابتدایی و عقب مانده‌ی کنونی، در گوشه و کنارهای جهان و حیوانات جنگلی، نمونه و فسیل زنده‌ای از اقوام گذشته‌ی دوران ماقبل تاریخ و اجداد نخستین ملل تمدن شمرده می‌شوند. زندگی اینها و روابط فرهنگی و درجه‌ی رشد اجتماعی و اقتصادی و سنن و تقالیدشان، که به علت عدم تحرک و پویایی، به حالت ایستایی عصر گردآوری خوراک ماقبل تاریخی باقی مانده است، شبیه و نمونه‌ی طرز زندگی اجتماعی آنها می‌باشد.

فرهنگ این قبایل ابتدایی - چه در قدیم و چه اکنون - و همهی روابط

اجتماعی و مقررات و سنن قبیله‌ای آنها، صبغه‌ی مذهبی دارد و یا جنبه‌ی سحر و جادو بخود می‌گیرد؛ فی‌المثل، برای دفع آفات از مزرعه و دامهای خود و درمان بیماران، رفع قحطی و پربرکت شدن محصولاتشان به سحر و جادو و اعمال افسون‌آمیز متوسل می‌شوند؛ از این‌رو، جادوی لفظی و عملی^۱ در فرهنگ ابتدایی اهمیت زیادی دارد. جادوی لفظی این است که: جملات و کلماتی را تکرار می‌کنند، که در موضوع مورد نظر آنها اثر نماید؛ در جادوی عملی، خودشان حرکات و اعمالی را انجام می‌دهند و آن‌را تکرار می‌کنند، که مورد نظر آنها نیز آن اعمال را انجام دهند؛ فی‌المثل: در مزرعه، در آغاز سال، حیواناتی را وادار به اعمال جنسی می‌کنند، تا درختان و دانه‌های مزرعه نیز از آن عمل تقلید کنند.

به عبارت دیگر، قبایل و اقوام عقب مانده و ابتدایی، برای تسلط بر طبیعت، به اعمال سحر و جادوی ابتدایی، که در جامعه آنها از مظاهر دینی شمرده می‌شود، متوسل می‌شوند. این جادوها، یا گونه‌ی تقلیدی و یا تهدیدی دارند. به عقیده فریزر Frazer مردم‌شناس انگلیسی، سحر و جادوی ابتدایی، در میان اقوام و ملل عقب مانده، مقدمه‌ی رسیدن به علم است؛ یعنی سحر و جادوی اولیه به تدریج تبدیل به علم شد؛ سحر و جادوی اولیه‌ی اقوام پیشین و قبایل و مردم عقب مانده‌ی کنونی، نوعی علم کاذب است. و نیز جادوی نخستین، آغاز تکون دین در دنیای قدیم بوده است ۲.

و نیز مردم‌شناسان به این امر واقف شده‌اند که: در فرهنگ مردم ابتدایی، هنوز جهان هستی (آنچنانکه در جوامع متکامل و پیشرفته‌ی بعدی شده) به دو بخش طبیعی و ماوراءطبیعی (Natural and Super Natural) تقسیم نشده است، که حاکی و ناشی از عدم رشد و تکامل ذهنیت است؛ بلکه جهان ارواح، در نظر مردم ابتدایی، در داخل همین طبیعت ملموس، در اطراف محیط زندگی و مادی است؛ و عبارت از نوعی جسم نامرئی می‌باشد.

۱- برای اطلاع از اقسام جادو در میان قبایل ابتدایی رجوع کنید به:

دکتر یوسف فزائی، بنیانهای اجتماعی دین، چاپ اول تهران ۱۳۵۶، ص ۱۵۵.

2- Frazer: the Golden Bough, London 1922, P. 50-54.

و نیز در فرهنگ ملل عقب مانده، حوادث رؤیاها در خواب، مانند حوادث بیداری شمرده می‌شوند، و حتماً دارای اثر طبیعی و تعبیر هستند، که بر عهده کاهنان و جادوگران قبیله است که، از آثار بدان خوابها، به وسیله‌ی سحر و جادو، جلوگیری کنند. درحقیقت، به نظر آنها، اغلب اتفاقات زندگی، تعبیرات و آثار همان خواب و رؤیاها می‌باشند. گذشته از این‌ها، کاهنان و جادوگران مدعی بوده هستند که، از راه کشف و تعبیر و توجیه خوابها، حوادث آینده را می‌توانند پیش‌گویی کنند.

۳- جامعه‌شناسی (سوسیولوژی) - جامعه‌شناسی، که مهمترین شعب علوم اجتماعی است، از نظر تعریف علمی عبارت از شناخت علمی - از راه مشاهده و آزمایش - نهادها و سازمانهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، دینی جامعه‌های متمدن و پیشرفته‌ی موجود است؛ به علاوه‌ی توجیه و تعلیل علمی روابط اجتماعی و فرهنگی و بیان کیفیت قوانین و مقررات اجتماعی، پیدایی رشد و تکامل فرهنگ معنوی و روابط اقتصادی و نحوه‌ی تولید اقتصادی جامعه در صورت بندهای اجتماعی، و شناخت قوانین و اصول حاکم بر حیات اقتصادی - اجتماعی می‌باشد.

از نظر معیارهای جامعه‌شناسی، ارزش «نهادهای اجتماعی» مهمتر و معتبرتر از «سازمانهای اجتماعی» است. زیرا نهادها - نهادهای فرهنگی، علمی، دینی و اقتصادی - مانند خانواده، مدارس و دانشگاهها، مساجد، مراکز ادبی و اخلاقی و فرهنگی دیگر، بر فرهنگ معنوی و ملی ریشه‌دار متکی هستند؛ ولی سازمانها - سازمانهای سیاسی، اداری و مانند آنها - مثل وزارت خانه‌ها و یا هر مؤسسه‌ی نوینادولتی، غالباً ریشه‌ی فرهنگ معنوی و ملی و سنتی تاریخی ندارند؛ بلکه، بنا بر مصلحت روز به وجود می‌آیند؛ از این رو، ریشه‌ی ملی و فرهنگ اجتماعی ندارند. مؤسسات و مراکز مذهبی، بخصوص در قرون گذشته، نهادهای اجتماعی بودند؛ ولی در بعضی جوامع به صورت سازمانها درآمدند.

داده‌های علمی جامعه‌شناسی و قوانین و اصول آن، بر مشاهدات، تجربه‌ها و آمارهای علمی و استقرایی مبتنی هستند؛ از این رو، جنبه‌ی علمیت آن، نسبت به تاریخ‌شناسی و فلسفه‌ی تاریخ، بیشتر و بسیار قوی‌تر

است.

در نحوه‌ی توجیه و تعلیل حوادث و پدیده‌های اجتماعی، و ارزیابی نهادها و سازمانها در جامعه‌شناسی، مکاتب و تئوریهای مختلفی پدید آمده است، که مهمترین آنها «مکتب تکامل اجتماعی» مبتنی بر پویایی فرهنگ اجتماعی است، که اساس تحولات و پیدایش پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی را معلول تحول و رشد روابط اقتصادی - اجتماعی می‌داند، و فرهنگ جامعه را همیشه در حال دیگرگونی و تکامل می‌شمارد؛ از این‌رو، این تئوری و مکتب جامعه‌شناسی براساس پویایی و تکامل روابط اجتماعی و فرهنگ جامعه نهاده شده، و مقوله «جبر علمی و تاریخی»، که اصطلاح علمی آن «دترمی‌نیزم - Detherminism»، یعنی موضوع ارتباط و تعیین متقابل پدیده‌ها و حوادث و نهادهای اجتماعی است، مبنای توجیه و تفسیر مسائل مربوط به شناخت جامعه در آن مکتب شمرده می‌شود؛ و ضرورت تاریخی قوانین و اصول حاکم بر جریان تحول و تکامل جامعه و فرهنگ اجتماعی امری اساسی محسوب می‌گردد.

مطابق معیارهای این مکتب - مکتب تکامل اجتماعی - ، نهادها، پدیده‌ها و حوادث و مظاهر فرهنگ اجتماعی، در مسیر تاریخ، نتیجه و محصول اعمال و رفتارهای متقابل انسانها در متن جامعه است. درتکون و پدید آمدن و رشد آنها، علل و عوامل اقتصادی - اجتماعی و قوانین تحول و پویایی فرهنگ و روابط اجتماعی دارای اثرات مهمی است. تقسیم علوم اجتماعی به سه شعبه‌ی مذکور، بدان معنا نیست که، مسائل و موضوعات آنها (تاریخ‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی) مستقل و با یکدیگر بی‌ارتباط باشند، بلکه آنها متلازم و مکمل یکدیگرند، و در مسیر تکاملی تاریخ جامعه، یکی پس از دیگری قرار دارند، و در میان آنها رابطه‌ی علت و معلولی وجود دارد.

جامعه‌شناسی دینی

چنانکه قبلاً نیز اشارت شد، از روزگاران قدیم بعضی از علمای ملل

و نعل، مثل شهرستانی و ابن حزم ظاهری و ابوریحان بیرونی، ادیان و مذاهب و نهادها و پیروان آنها را، از دیدگاه علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی)، مورد بحث قرار داده‌اند. بیرونی در کتاب «آثار الباقیه»، و در کتاب «ماللهند. من مقولة مقبولة او مرزولة عندالعقل»، با روش جامعه‌شناسی، بسیاری از عقاید، مناسک، اساطیر و نهادهای ادیان گذشته‌ی ایرانی و هندی را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ابن‌خلدون نیز در کتاب «مقدمه‌ی تاریخ العبر» خود چنین مباحثی را به میان آورده است.

در غرب نیز، از اواخر قرن نوزدهم میلادی، کسانی در جامعه‌شناسی دینی، مثل ادوارد تیلور (متوفی به سال ۱۹۱۷ میلادی) و سر جیمز فریزر (متوفی به سال ۱۹۴۱ میلادی) انگلیسی، و بخصوص امیل دورکهایم (Emile Durkheim فرانسوی (۱۸۵۸-۱۹۱۷ میلادی)، خصوصاً مردم‌شناسان دینی مشهوری بودند، که مسائل مربوط به دین و مذهب را از دیدگاه علوم اجتماعی مورد بحث و تفسیر قرار دادند. يك قرن قبل از آنها، دیوید هیوم فیلسوف انگلیسی (۱۷۷۶-۱۷۱۱ میلادی) در کتاب «Natural History of Religion»، یعنی «تاریخ طبیعی دین»، که به همین نام به فارسی ترجمه و چاپ و منتشر شده است، با معیارهای علوم اجتماعی ادیان و مذاهب قدیم را مورد بحث قرار داده است.

از میان این گروه از مردم‌شناسان دینی، امیل دورکهایم در توجیه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دینی، بیشتر از دیگران از راه «مکتب تکامل اجتماعی» رفته است. او دین را، در مرحله‌ی آغازین، یک پدیده‌ی اجتماعی دانسته و مقررات آداب و رسوم ادیان قدیم در مرحله‌ی نخستین را نوعی سلوک و رفتار متقابل و دسته جمعی اجتماعی اقوام و قبایل ابتدایی دانسته است. او معتقد بود که: جامعه و فرهنگ اجتماعی فرد را، از نظر سلوک اجتماعی و برای پذیرش فرهنگ جامعه‌ی پویا و دین و مراسم و شعائر آن آماده و تربیت می‌کند، و ارزشهای فرهنگ معنوی و سنن و مناسک و عقاید و مقررات اجتماعی را برای افراد جامعه فراهم می‌آورد.^۱

۱- یوسف فضائی، بنیانهای اجتماعی دین، چاپ تهران ۱۳۵۶، ص ۷۹.

این دین‌شناسان، یا مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان دینی، بحث از ادیان و تحلیل مراسم و عقاید و شعائر آنها را، شعبه‌ای از جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، به نام «جامعه‌شناسی دینی» خواندند، و آن مسائل را در چارچوب معیارهای جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مورد بحث و ارزیابی قرار دادند.

مراحل تحول دین‌های قدیم از نظر مردم‌شناسی

در علم جامعه‌شناسی دینی، مقوله‌ی «دین» جزء فرهنگ معنوی جامعه حساب می‌شود؛ بخصوص ادیان قدیم و غیر الهی (مخصوصاً به عقیده‌ی پیروان اسلام) که قبل از اسلام پدید آمده و رشد و تکامل کرده و جای خود را به ادیان متکامل دادند، و یا به قول مردم‌شناسان، در مسیر تحول و تکامل افتادند، مشمول مقوله فرهنگ معنوی جامعه‌ی انسانی است.

به عقیده‌ی علماء علم ادیان، از آغاز تشکیل جامعه انسانی و از آن هنگام که فرهنگ معنوی در جامعه پدید آمد، و در مسیر تکاملی خود رشد و توسعه یافت، مجموعه‌ای از مراسم، عقاید و شعائر، تحت عنوان شرك و بت پرستی و طبیعت پرستی، که آنها را مجازاً و اصطلاحاً «دین» و «مذهب» ابتدایی و قدیم خوانده‌اند، پدید آمده و رشد و تکامل کرده و در مسیر تکاملی خود، مراحل را طی نموده است.

امروز، اغلب علمای ادیان و جامعه‌شناسان دینی، معتقدند که: ادیان در تاریخ خود (به غیر از اسلام که يك دین الهی است) گونه‌ها و عنوانهای چندی را گذرانیده است که مهمترین آنها به قرار زیر است:

جان لوباک - John Lubbock، مردم‌شناس امریکایی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی، مراحل تکامل دین‌های قدیمی را پنج تا شمرده است:

۱- مرحله‌ی آغازین و بی‌خدایی، که انسان ابتدایی در آن مرحله از زندگی اجتماعی، هیچگونه تصور مفهومی از دین نداشت، بلکه عقیده به پاك و ناپاك (سحرآمیز و غیر سحرآمیز) چیزها و کارها داشته است.

۲- مرحله‌ی طبیعت پرستی یا، «توتمیسم - Totemism» است که در آن مرحله، بعضی اشیاء بی‌جان و بعضی جانداران مورد پرستش و تقدیس قرار می‌گرفته است.

۳- مرحله‌ی سوم آئین جان پرستی و روح پنداری، یا «آنی‌میسم - Animism» است که در آن، بشر به وجود نیروهای فوق طبیعی و نامرئی قائل شد و شروع به تقدیس آنها نموده و همه‌جا و همه چیز را، پر از آن موجودات می‌دانست.

۴- مرحله‌ی چهارم، بت پرستی و شرک و چند خدایی یا، «پلی‌تئیزم - Polytheism» است که در آن دوره، خدایان و معبودات جوامع قدیم دارای صفات و طبیعت انسان بسیار کامل و مقتدر، ولی نمیرا شمرده می‌شدند، و مردم برای آنها پیکر و مجسمه (بت) می‌ساختند، و به آنها متوسل می‌شدند.

۵- مرحله‌ی یک خدایی و توحید یا، «مونوتئیزم - Monotheism» است که در آن دوره از تطور دین‌ها، مردم (توسط پیامبران) به وجود خدای یکتا اعتقاد پیدا کردند، و او را آفریننده‌ی موجودات دانستند و به پرستش او پرداختند.

ادوارد تیلور مردم شناس انگلیسی (متوفی به سال ۱۹۱۷ میلادی) در کتاب معروف خود «دین در فرهنگ ابتدایی - Religion in Primitive Culture» در طبقه‌بندی ادیان و تعیین مراحل تکامل آنها، گفته است:

۱- شکل اولیه‌ی چیزی که، بعداً آن را دین خوانده‌اند، آئین نیاپرستی بوده است، که در آن مرحله‌ی آغازین، برای ترضیه‌ی خاطر اموات و روح اجداد، مراسمی برای تقدیس و احترام آنها انجام می‌دادند.

۲- مرحله‌ی دوم، آنی‌میسم یا جان‌گرایی است، که در آن دوره، انسانهای اولیه به وجود ارواح قائل شدند.

۳- مرحله‌ی شرک و چند خدایی، که در آن مرحله، ارواح مقدس به صورت خدایان درآمدند.

۴- مرحله‌ی یک خدایی و توحید است، که شامل ادیان متکامل و

۱- ه. د. هیس، تاریخ مردم شناسی، ترجمه‌ی ابوالقاسم طاهری، چاپ تهران

بزرگ است.^۱

اما امروز علمای جامعه‌شناسی دینی و دانشمندان علم ادیان، دین‌ها را، بطور کلی، از لحاظ درجه‌ی تکامل، به سه طبقه تقسیم و درجه‌بندی کرده‌اند:

الف - ادیان ابتدایی: ادیان ابتدایی (Primitive Religions)، که شامل آئین‌های توت‌م پرستی (totemism)، فتی شیس‌م یا، آئین سحر و جادوگرایی، نیا پرستی و روح‌گرایی یا، آنی میسم (Animism) است، که بطور کلی می‌توان ادیان ابتدایی را، طبیعت پرستی یا پرستش و تقدیس مظاهر طبیعت شمرد. در یادداشت شماره‌ی ۲۳ پیوست این کتاب، اشاراتی به ادیان ابتدایی شده است؛ در اینجا اجمالاً گفته می‌شود که: آئین‌های مذهبی در مرحله‌ی ادیان ابتدایی، از نظر درجه‌ی تکامل، اول نیا پرستی و سحر و جادوگری و فتی شیس‌م و پس از آن، توت‌میسم و طبیعت پرستی و سپس، آنی میسم یا جان‌گرایی پدید آمدند. توت‌م پرستی به معنای تقدیس و پرستش بعضی اشیاء و بعضی گیاهان و جانوران است.

بحث از ادیان ابتدایی، از مسایل مردم‌شناسی شمرده می‌شود. در فرهنگ ادیان و جوامع ابتدایی، که در صورت بندی اجتماعی مشمول حالت و وضعیت «اشترک نخستین» می‌شوند، همه‌ی مظاهر و روابط اجتماعی صبغه‌ی مذهبی دارند.

همه‌ی اقوام، در آغاز زندگی اجتماعی خود، در دوران ماقبل تاریخ - در زمانی که در مرحله‌ی چادرنشینی و قبیله‌ای بسر می‌بردند -، مرحله‌ی ادیان ابتدایی را گذرانیده‌اند. اگوست کنت آن مرحله را، در جدول طبقه‌بندی مسیر رشد فکری و تکامل ذهنی انسان، «دوره‌ی ربانی» خوانده است. ولی در جامعه‌شناسی دینی، آن مرحله، عصر اسطوره‌گرایی خوانده می‌شود.

ب - مرحله‌ی دوم، ادیان قدیم: ادیان قدیم (Ancient Religions)، دین‌هایی هستند که بعد از ادیان ابتدایی ظاهر شدند؛ و دین‌گونه‌هایی بودند که، بر شرک و چندخدایی قرار داشتند. به عقیده‌ی علمای علم ادیان، با

آغاز مرحله‌ی زندگی شهرنشینی و دوره‌ی کشاورزی، که فرهنگ مادی و معنوی و صورت‌بندی اجتماعی تحول یافت، آئین‌های ابتدایی به ادیان قدیم تغییر نمود. زیرا بنا به تحقیقات انسان‌شناسان، بر اثر تحول و تکاملی که با شروع مرحله‌ی شهرنشینی در زندگی اقتصادی - اجتماعی انسان، در بعضی مناطق، در طرز زندگی آنها پدید آمد، در فکر و جهان بینی دینی او نیز تحول و تکامل به وقوع پیوست، و از آن پس، رفته رفته، گونه‌ی مذهبی آنها از طبیعت پرستی و سحر و جادو و روح پرستی و اعتقاد به ارواح و شیاطین و اشباح، به وجود خدایان متعدد و در نتیجه، انسان به شرك و بت پرستی معتقد شد؛ بنا به قول تیلور معبودات طبیعی ارواح و موجودات مقدس آنها، که جنبه‌ی طبیعی داشتند، به خدایان مشخص و شبیه انسان، که دارای قدرت و صفات عالی انسانی بودند، تحول یافتند، و برای آن معبودات و خدایان متعدد، که در اسلام آن وضع را «شرك و بت پرستی» خوانده‌اند، خصوصیات فرمان روایان و شاهان و اربابان را، از راه مقایسه و انتزاع، قائل شدند. برای تقدیس و پرستش آن خدایان در میان اقوام و ملل مختلف، مانند ایرانیان قدیم، یونانیان، رومیان، مصریان قدیم، سومریان، بابلیان، آشوریان و عربان قبل از اسلام، معابد و بتکده‌ها ساخته شد، که در آنها معمولاً مجسمه‌ی آنها را، که «بتها» نامیده شده‌اند، مورد تقدیس و پرستش قرار دادند.

مطالب متن این کتاب (ترجمه‌ی کتاب الاصلنام - کتاب بتها)، از نظر جامعه‌شناسی دینی، خصوصیات خدایان، معبودات و بت‌های قبایل عرب قبل از اسلام در مرحله‌ی شرك و پلی‌تئیزم (Polytheism) را بیان می‌کند. مرحله‌ی شرك و چندخدایی، یعنی دوره‌ی ادیان قدیم، چنانکه اشارت شد، از حدود هشت هزار سال پیش، که دوره‌ی کشاورزی و شهرنشینی در بعضی مناطق آغاز گشت، شروع شد، تا حدود سه هزار سال پیش، که در میان بعضی اقوام، ادیان مبتنی بر توحید ظاهر شدند.

ج - مرحله‌ی ادیان مبتنی بر يك خدایی: چنانکه گذشت، فرهنگ دینی و جهان بینی مذهبی اقوام قدیم، تا حدود سه هزار سال پیش از این، آمیخته و فراهم شده‌ای از معارف ابتدایی و خرافات و اساطیر و بعضی سنن

و مراسم و عقاید، تحت عنوان کلی دین شمرده می‌شده که مشخصه‌ی آن، شرک و تعدد خدایان و اعتقاد به آنها بود؛ ولی از آن زمان، به تدریج، بر اثر رشد و تکامل بیشتری که در صورت بندی اجتماعی-اقتصادی و فرهنگ مادی و معنوی و طرز تفکر بعضی اقوام متمدن پدیدار گشت؛ اولاً- گروهی معدود در میان هر قومی متفکر آزاد اندیش و عقلاً پیدا شدند، که پدیده‌ها و حوادث جهان را از راه تعقل و استدلال نظری تبیین کردند و، بعدها، فلاسفه خوانده شدند، و در مسیر تاریخ تفکر، مکتبهای مختلف فلسفی را بنیان نهادند؛ هر مکتبی برای تنظیم امور زندگی اجتماعی و تنسیق روابط افراد جامعه، قوانین اخلاقی و حقوقی تدوین کردند و ارائه دادند و سپس، رشته‌های مختلف علوم از بطن و متن فلسفه پدید آمده و گوشه‌های جهان طبیعت را، بر اساس تجربه، آزمایش و مشاهده مورد شناخت قرار دادند و تفسیر نمودند؛ ثانیاً- از حدود همان زمان، گروه دیگری به عنوان «پیامبران» در میان اقوام آریایی، در ایران و هند، و اقوام سامی، بخصوص عبرانیان، برای اصلاح روابط افراد جامعه و تنسیق امور زندگی اجتماعی، مبعوث شدند و بنا به اظهارات خودشان و عقیده‌ی پیروانشان، و به دلیل احکام و شرایعشان، از طرف خدا مأموریت و رسالت و نبوت یافتند که: از راه ارشاد و هدایت قوم خود را به اخلاق نیک و رفتار پسندیده و پرستش خدای بی-شریک، دعوت کنند.

از این زمان، تاریخ تکامل دین، ورق تازه‌ای خورد، و دین‌های بزرگ و متکاملی به وسیله‌ی انبیاء و مرسلین تشریح گردید. قدیمی‌ترین این انبیاء، حضرت ابراهیم، زردشت، و موسی و جدیدترین و مهمترین، و به عقیده‌ی مسلمانان، آخرین آنها حضرت محمد(ص) است. اگرچه اکثر حوادث و گفته‌های منسوب به پیامبران قدیم، مثل ابراهیم و زردشت و موسی، جنبه‌ی تاریخی ندارند، ولی رسالت حضرت محمد(ص) از مسلمات تاریخ و شریعت او، تاریخی و واقعی می‌باشد.

در دوره‌ی نبوت انبیاء و بنیان‌گذاری ادیان بزرگ، متکامل و مبتنی بر یک خدایی و توحید (monotheism)، رفته رفته دایره‌ی ادیان قدیم و شرک و بت‌پرستی تنگتر شد: با ظهور زردشت در ایران (در حدود هزار سال

پیش از میلاد مسیح) دین شرك آمیز ایرانیان به صورت يك خدایی، با قیام حضرت موسی، پرستش خدایان و مذهب شركیهودمتروك و به تدریج به يك خدایی تحول یافت؛ از زمان استقرار مسیحیت در قلمرو امپراتوری روم، دین شرك و بت پرستی اقوام اروپایی و سواحل دریای مدیترانه به دین توحید تثلیثی تبدیل یافت؛ با بعثت پیامبر اسلام و طلوع آفتاب اسلام، دین قبایل عرب جاهلی، که مذهبی بود تلفیقی از سحر و جادو و طبیعت پرستی و روح-پنداری ادیان قدیم و شرك و بت پرستی و اعتقاد به ارواح و شیاطین و اجانین و خدایان متعدد (ادیان قدیم)، به مرحله ی توحید و یگانه پرستی تغییر صورت و تحول یافت. چنانکه در مقایسه ی مطالب این کتاب با دین توحیدی اسلام، آن تفاوت روشن می گردد.

تفاوت ماهوی میان دین توحیدی، فی المثل اسلام، با چندتا پرستی و شرك این است که: در دین های يك خدایی (توحیدی) دستورات اخلاقی و مقررات اجتماعی مناسب زمان خودشان تشریح شد، و موضوع کفر و پاداش اخروی، به عنوان ضمانت پذیرفتن و اجرای آن مقررات، از طرف خدای یکتا، که ناظر بر اعمال و کردار بندگان خود است، وعده داده شده است. اما در ادیان مرحله ی قبلی (شرك و چند خدایی)، سخنی از پاداش و کیفر اخروی، تشریح دستورات اخلاقی و مقررات اجتماعی، به معنای دستوراتی که در مرحله ی بعدی تشریح شد، در میان نبود؛ بلکه تنها انجام مراسم و آداب مذهبی و پذیرفتن يك رشته اساطیر درباره ی خلقت و سرگذشت خدایان در آنها رایج و معمول بود. تفاوت دیگر این بود که: خداوندی که در ادیان متکامل و مبتنی بر توحید، که به وسیله ی پیامبران عظام تشریح شدند، معرفی و مورد ایمان واقع شد، از چند جهت با خصوصیات و صفات خدایان قبلی، که بیشتر شبیه انسانهای ممتاز و فرمان روایان و اربابان بود، فرق دارد: فی المثل، خداوندی که در اسلام مورد ایمان و پرستش قرار گرفته - که يك دین توحیدی محض و خالص است - خدایی است که، نه فرزندی توانداشت و نه زاده شده، نه خواب دارد و نه مانند هر چیز دیگری است؛ بلکه همیشه حی و قادر و در عین بخشایندگی انتقام گیر است؛ از نظر ماهیت، مانند نوری است که در همه جای جهان حاضر می باشد، که به هر طرف که رو کنی، خدا

در همان سمت است^۱.

خدایان ادیان مرحله‌ی قبلی، که در طبیعت، ولی نامرئی بودند و در قلعه‌ی کوهها و روی ابرها و در ستاره‌ها جای داشتند اما خدای ادیان یک خدایی، متباین از مخلوقات و از آنها جداست و در ماوراء طبیعت و در عالم لاهوت، که حد و مرزی ندارد، و بیرون از زمان و مکان است، قرار دارد.

مقام عرفان و دین همه خدایی

عرفان و تصوف به صورت همه‌جا و همه چیز خدایی «میستی سیزم - **misticism**»، و یا به شکل انسان خدایی یا اتصال روحی انسان با خدا - گنوستیک (گنوستی سیزم - **Gnosticism**)، به معنای جنبه‌ی خدایی داشتن روح و جوهر انسان، اگرچه به ظاهر در بطن ادیان یک خدایی مثل بودائیت، مسیحیت و اسلام به وجود آمده است؛ اما ماهیت، موضوع و مسائل آن با ادیان توحیدی متفاوت است. با این وصف عرفان یک مکتب دینی توحیدی گونه‌ای است که در هر محیط دینی رشد کند، صبغه‌ی فرهنگ و شعائر دینی همان محیط را به خود می‌گیرد. در دین بودا و هندو به شکل دین ریاضت «جینیزم - **Janism**»، در مسیحیت به عنوان رهبانیت (دنیاگریزی)، و در اسلام به نام عرفان و تصوف ظاهر می‌شود؛ و گرچه دین عرفان، که به شاخه‌های (مذاهب و طریقه‌های) مختلف درآمده است، از ادیان مرحله‌ی سوم محسوب می‌شود؛ ولی چنانکه اشارت شد، پایه‌ی جهان بینی آن در مورد ماهیت خدا، با عقیده‌ی توحیدی ادیان بزرگ، مثل اسلام، هماهنگ نیست.

در دین عرفان، در مراحل مختلف آن؛ انسان خدایی (گنوستی سیزم)، همه خدایی (میستی سیزم) و وحدت وجودی «پانتئیزم - **Pantheism**» خدا

۱ - صفات برشمرده برای خدای اسلام، اقتباس از بعضی آیات قرآن است، مثل: لم یلد و لم یولد، لاتأخذنه سنة ولا نوم، لوس کمله شیء، انه منتقم قهار، الله نور السموات والارض، اینما تولوا وجهکم، فتم وجه الله...

را دارای صفات و شخصیتی معین نمی‌دانند؛ می‌گویند صفات و خصوصیات مختلف داشتن، از خواص مادیات و موجودات مادی است، نه خداوند؛ بلکه حقیقت خدا عبارت از وجود کلی و مطلق (بدون قیود و صفات) است که با موجودات جهان - چه مادی و چه روحانی - از نظر کمیت و کیفیت، متفاوت، ولی از لحاظ «وجود - هستی» مساوی است؛ وجود همه‌ی موجودات و مخلوقات از وجود کلی و حقیقی خدا نشأت گرفته و با آن در مفهوم وجود وحدت و سنخیت دارند. اما چیزی که وجود خدا را از وجود موجودات دیگر مشخص می‌کند، این است که: وجود خدا مطلق و کلی و بدون قیود جسمانی است؛ ولی وجود مخلوقات دیگر، جزئی، مقید و وابسته به وجود مطلق و کلی خداست.

نظر و عقیده‌ی پیروان مکتب عرفان، در توصیف مفهوم حقیقت خدا، بسیار لطیف است؛ او را بالاتر از آن صفات و خصوصیات شبه جسمانی و انسانی می‌دانند؛ خصوصیتی که پیروان ادیان توحیدی برای اوقائند، مطابق دین عرفان - چه در دین هندو و مسیحیت و چه در اسلام - همه‌ی اشیاء از جاندار و بی‌جان، به لیاقت خود، بهره‌ای از فیض وجود مطلق کسب می‌کنند.

مطابق عرفان گنوستیک، انسان دارای جوهر و روحی است از روح خداوند، که به علت تقید در جسم انسان و جسمانیات، از اصل و منشأ خود، که خدا باشد، دور افتاده و در قوس نزولی، تنزل و گرفتار علائق مادی گردیده است؛ از این رو هر سالک طریقت عرفانی باید بکوشد تا به وسیله‌ی طی منازل و کسب حالات عرفانی، که همراه با آداب و تقبل آئین ریاضت برای تزکیه نفس است، روح خود را از آن علائق جسمانی و تمایلات حیوانی رها ساخته تا بتواند دوباره، در مرحله‌ی قوس صعودی، به اصل و منشأ روحانی و الهی خود بپیوندد. جلال‌الدین محمد بلخی مولوی، عارف بزرگ قرن هفتم هجری، در آغاز دیوان مثنوی خود، در این باره می‌گوید:

«هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش»

در عرفان هندی، در دین هندوی قدیم، خدا را به نام «برهمن -

«Barahman»، به عنوان روح جهان، و روح انسان را جزئی و به نام «آتمن - Atman» خوانده‌اند. هدف اصلی سالک طریقت و عارف عرفان هندی، در مذهب قدیم هندو، این است که: بکوشد از راه تحمل ریاضت و ترک لذات جسمانی و حیوانی، «آتمن» را به «برهمن» متصل گرداند؛ یعنی روح انسانی را به روح جهانی برساند.

در دین بودایی، که در قرن ششم قبل از میلاد از بطن دین هندو متولد شده، عارفان بودایی آن حقیقت کلی و روح جهانی (وجود مطلق - خدا) را، به نام «نیروانا - Nirvana» خوانده‌اند، که سالکان طریقت بودایی سعی می‌کنند به آن متصل شوند. نیروانا همان مقام و حقیقتی است که عارفان قدیم مناطق شرقی ایران اسلامی، مانند بایزید بسطامی و ابوسعید ابی‌الخیر، آن را مقام «فنا» نامیده‌اند.

بعضی معتقدند که: عقیده‌ی اینکه روح انسان از منشأ اصلی خود جدا و دور شده و به عالم جسمانی تنزل کرده، و باید از راه تزکیه نفس و طی طریق عرفانی دوباره به مبدأ خود متصل شود، از مکتب فلسفی - عرفانی «گنوستی سیزم - Gnosticism» نوافلاطونیان مدرسه‌ی اسکندریه‌ی یونانی، که پیشوای اولیه‌ی آن در اسکندریه فلوطین Plotin (متوفی به سال ۲۷۰ میلادی) بوده، در عرفان رشد یافته در اسلام نفوذ و سرایت کرده است. چون جهان بینی عرفانی در میان ادیان یک خدایی، بنا به عقیده‌ی بعضی دارای وسعت نظر و قابل توجیه و انطباق با اکثر نحله‌های فاسفی و دینی است، آن را از نظر جامعه‌شناسی دینی در مرحله‌ی چهارم از تحول و تکامل ادیان قرار داده‌اند.

خلاصه‌ی آنچه از جامعه‌شناسی دینی درباره‌ی مراحل تکامل و طبقه بندی ادیان (به استثنای دین مبین اسلام که توحید معض و متکی به وحی است) در این مقدمه گفته شد، چنین است:

بنا به تعریف جامعه‌شناسان و دین‌شناسان، دین هر جامعه‌ای، چه

۱ - سلطان حسین تا بنده‌ی گنابادی، فلسفه‌ی فلوطین، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۲۷، ص ۱۲.

۲ - دکتر یوسف فضائی، بنیادهای اجتماعی دین، چاپ تهران ۱۳۶۱، ص ۴۹.

ابتدایی و چه متمدن - در صورت بندی‌های متفاوت اجتماعی - اقتصادی جزئی از فرهنگ معنوی آن شمرده می‌شود و دارای بنیادهای اجتماعی است. همه‌ی ادیان، از نظر طبقه بندی و سیر تاریخی، به ادیان ابتدایی (طبیعت - پرستی و سحر و جادو و...)، ادیان قدیم (شرك و چندخدایی و بت پرستی)، ادیان مبتنی بر يك خدایی و توحید و عرفان و اساس جهان بینی وحدت وجودی تقسیم شده‌اند. شکل و صورت و فرهنگ دین (به جز دین اسلام) در هر مرحله‌ای، به مقتضای تحولی که در دیگر مظاهر فرهنگی جامعه رخ می‌نموده، تغییر کرده است. در میان ادیان بزرگ مرحله‌ی سوم (يك خدایی) اسلام از نظر فلسفه‌ی دینی و توحید و دستورات اخلاقی و اجتماعی پیشرفته‌ترین آنهاست؛ و نیز مکتب عرفان در میان آنها، از نظر داشتن وسعت نظر درباره‌ی توجیه ماوراء طبیعت، بنابه عقیده‌ی بعضی، در مرحله‌ی چهارم قرار دارد.

این نکته را باید یادآوری کرد که: بحث از ادیان از دیدگاه جامعه - شناسی دینی، به هیچ وجه مستلزم این نیست که، لطمه‌ای به ریشه‌ی الهی ادیان وارد شود. زیرا موضوعات اصلی مسائل علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، فرهنگ جامعه و نهادها و سازمانهای اجتماعی است؛ فرهنگ و نهادها و سازمانهای دینی در هر جامعه نیز، پس از تشریح شدن که جزء فرهنگ جامعه و نهادها و سازمانهای اجتماعی می‌شوند، مورد بحث جامعه‌شناسی دینی قرار می‌گیرند. در قرآن آیه‌هایی هست که، اهل علم و عاقلان را وادار می‌کند که احوال ملل و جوامع ابتدایی و قدیم و ادیان اولیه و قدیم را مورد مطالعه قرار دهند، تا ببینند افکار و فرهنگ دینی و اجتماعی آنها چگونه بوده است و در نتیجه، با مقایسه‌ی اسلام به آنها ارزش و اهمیت آن روشن و مسجل گردد؛ چنانکه این آیه، که در چندین مورد از قرآن تکرار شده، مثبت این مدعا است:

« قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلکم - ای پیامبر به مسلمانان بگو در اطراف زمین گردش و بحث علمی کنید، و ببینند که: سرانجام (زندگی اجتماعی و دینی) اقوام قدیم چگونه بوده است. »

آن چنانکه خواهیم گفت، مطالب این کتاب، هم از نظر جامعه‌شناسی دینی، و هم از نظر مفهوم این آیه، برای مقایسه دستورات و عقاید اسلام به آن، برای شناخت کامل اساس دین اسلام، بسیار مفید است؛ چنانکه در این نیم قرن اخیر در ممالک اسلامی نیز، بعضی علمای علوم اجتماعی، ادیان و مذاهب و عقاید و سنن و نهادهای دینی را، از دیدگاه جامعه‌شناسی دینی و مطابق با معیارهای آن، مورد بحث و بررسی قرار دادند، که عبدالرحمن بدوی مرحوم و دکتر علی سامی النشار مصری، سید محمود شکری آلوسی قاضی القضاة بغدادی - عراقی - و جرجی زیدان از آن جمله‌اند، که به ترتیب، در کتابهای: مذاهب الاسلامیه، نشأة الدین، بلوغ العرب فی معرفة احوال العرب، العرب قبل الاسلام و تاریخ تمدن اسلام از نظر جامعه‌شناسی بحث کرده‌اند. در ایران نیز کسانی، به عنوان «اسلام‌شناسی» از عقاید و نهادهای دینی اسلامی، با شیوه‌ی جامعه‌شناسی، بحث نموده‌اند.

مطالب این کتاب نیز، به سهم خود - چه مطالب ترجمه شده‌ی متن کتاب الاصل و چه یادداشت‌های پیوست آن در پایان آن -، چنانکه اشارت شد، در حقیقت جنبه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دینی دارد، که خصوصیات، عقاید، مناسک، اساطیر و سنن و تقالید و نهادهای دینی مردم عرب جاهلیت قبل از اسلام - مهد ظهور اسلام - را مورد بحث و تبیین قرار داده است؛ از این رو، شناخت و بررسی جامعه‌شناسانه‌ی آن‌ها، چنانکه موارد مختلف و مناسب این کتاب نیز اشارت شده، و نیز از مطالعه‌ی این کتاب استنباط می‌شود، مطالب آن بیانگر وضعیت اجتماعی - دینی مردم عرب عصر جاهلیت قبل از اسلام است و یگانه کتابی است که در آن، آمار و کیفیات بتها و معبودات و خدایان دیگر مشرکان بت پرست قبایل عرب، و آئین پرستش و اجرای مراسم مذهبی آنها بیان شده است؛ از این رو، آن مطالب ما را در شناخت ارزشهای دینی و اجتماعی دین اسلام بسیار یاری می‌کند.

زیرا تا وضعیت منحط دینی - اجتماعی آمیخته به اوهام و خرافات، تحت عنوان «آئین شرك و بت پرستی» عرب جاهلی، از نظر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دینی شناخته نشود، ارزشهای دین اسلام، که در میان همان قوم مشرك ظاهر شده، در میان ادیان دیگر کاملاً شناخته نخواهد شد.

بنابر مفهوم این اصطلاح مثلی عربی معروف، که می‌گوید: «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» = چیزها با ضدهای خود شناخته می‌شوند «هرچیزی را باید، تا حدودی، از راه شناختن ضد آن شناخت و درك كرد. فی‌المثل، ارزش عدل درمقابل ظلم، شیرینی در برابر تلخی و ارزش دانایی با ضدش نادانی شناخته می‌شود؛ از این راه می‌توان گفت: شناخت وضعیت دینی، عقیدتی و وضع زندگی اجتماعی - مذهبی قبایل عرب عهد جاهلی (قبل از اسلام)، که از نظر شکل و محتوا و مفهوم و مصداق ضد آئین اسلام بوده، تا حدودی زیاد در جامعه شناسی اسلام، سبب و وسیله‌ی شناخت ارزشهای دینی - عقیدتی و فرهنگ مذهبی - اجتماعی اسلام می‌گردد.

بنابراین، اگر بخواهیم قیمت و شأن عقیدتی و فرهنگی و اجتماعی - دینی اسلام را درست بشناسیم و ارزیابی نماییم، ضرورت ایجاب می‌کند که: مردم شناسی و جامعه شناسی دینی مردم عرب جاهلی را ارزیابی کنیم، و احوال عقیدتی، مذهبی و دینی - اجتماعی و سنن و تقالید و آداب و رسوم دینی آنها را، به‌عنوان ضد اسلام، از راه «تز و آنتی‌تز» مورد مقایسه قرار دهیم و بشناسیم.

با چنین هدف و منظوری، ضرورت شناخت و بحث و تحقیق با معیارهای مردم شناسی و جامعه شناسی دینی از خصوصیات دین و معبودات قبایل عرب دوره‌ی قبل از اسلام (جاهلیت) و ارزیابی عقاید و اعمال و اساطیر مذهبی آنها، بخصوص مردم منطقه‌ی حجاز (مکه، مدینه، طایف و پیرامون آنها) و شناخت معبودات و مقدسات و محرمان ایشان، که پیامبر اسلام از میان آنها و در محیط مذهبی آنها مبعوث شده، و آئینی مبتنی بر توحید، یعنی اسلام، در آنجا به‌ظهور رسیده است، معلوم می‌گردد.

نیز با شناخت جامعه شناسانه وضعیت دینی مردم عرب جاهلی در این کتاب، به‌عنوان شناخت اسلام با ضد اسلام، تفسیر و درك مفهوم بعضی آیات و پیدا کردن شأن نزول آنها، مثل آیه‌ی زیر، معلوم و روشن می‌شود:

« وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَفَّ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا -

حُفْرَةً مِنَ النَّارِ فَاَنْتَقَدُّكُمْ مِنْهَا = به‌ریسمان خدا (آئین اسلام) چنگ بزنید همگی، و پراکنده و از هم جدا نشوید؛ و آن نعمت خدا بر خودتان را بخاطر آورید، در آن وقت (در عصر جاهلیت) که، همیشه با یکدیگر در حال دشمنی و کینه-توزی بسر می‌بردید، که خداوند (به‌وسیله‌ی دین اسلام) میان شما دوستی و انس و الفت (اتحاد و یگانگی) ایجاد نمود، و شما را با هم برادر گردانید؛ در حالی که، قبلاً [چنان در شرك و بت پرستی و خرافات و اوهام و دشمنی فرو رفته بودید] مثل این بودید که، در گودالی از آتش فرو افتاده باشید! پس خداوند شما را از آن ورطه نجات داد.^۱»

معنای واقعی این آیه و آیات و احادیث و ارزشهای دیگر اسلام، وقتی نیک روشن و درک می‌شود که، اوضاع زندگی دینی-اجتماعی قبایل عرب پیش از اسلام بر ما روشن گردد؛ آنگاه از راه تطبیق و مقایسه‌ی مفهوم هدایت اسلامی را در برابر مفاهیم گمراهی و ضلالت عهد جاهلی، به‌عنوان «اسلام شناسی» درک خواهیم کرد.

به‌نظر نگارنده، مطالب این کتاب دارای چنان خاصیتی است. زیرا در این کتاب خواهیم دانست که: چگونه اسلام قبایل عرب پراکنده و مشرک و غوطه‌ور در اوهام و خرافات را از ظلمت جهل و نادانی رهانید، و به دنیای جدید و جامعه‌ی متکامل، به‌وسیله‌ی روشنایی ایمان هدایت نمود. مطالعه‌ی این کتاب و مقایسه‌ی مطالب آن با ارزشهای عقیدتی و عملی و اجتماعی عصر اسلام، به‌سهم خود، ما را در جریان زندگی دینی و اجتماعی آمیخته به خرافات و گمراهی و عقب ماندگی و اوهام‌گرایی و واقع‌گریزی و در نتیجه، ضلالت قبایل عرب جاهلی قرار می‌دهد و چنانکه گفته شد، معنای واقعی و تاریخی بعضی آیات قرآن را مدلل و روشن می‌سازد، مثل این آیه:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ = خداوند دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند، و آنها را از تاریکیهای (اوهام و خرافات و ضلالت) جاهلیت به‌سوی روشنایی هدایت خارج می‌کند.»

۱- قرآن، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- قرآن، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

به‌هر منوال، مطالب این کتاب، چنانکه در آغاز این مقدمه اشارت شد، از قدیمی‌ترین کتب و منابع تاریخی درباره‌ی شناخت جامعه‌شناسانه‌ی ادیان و عقاید عرب پیش از اسلام شمرده می‌شود؛ و چون نویسنده‌ی آن - هشام بن محمد معروف به ابن کلیبی - در رشته‌ی جامعه‌شناسی تاریخی قبایل عرب پیش از اسلام، در نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری، مشهورترین و آگاه‌ترین مورخان بوده، بدین جهت مطالب مذکور و منقول در آن، به‌عنوان مرجع علمای تاریخ ادیان، درباره‌ی شناخت آداب و رسوم مذهبی، عقاید و اساطیر، سنن و تقالید و معبودات و مقدسات و اعمال و رفتار دینی آن قوم شمرده می‌شود در بحث بعدی اشارتی به احوال ابن کلیبی خواهد شد. برای و به جهت انطباق نام آن با محتوایش، و برای معرفی مطالب متن ترجمه شده‌ی کتاب الاصنام، که جنبه‌ی جامعه‌شناسی دینی و مردم‌شناسی مذهبی دارند، بجای «کتاب بتها» به نام «جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام» خوانده شد.

امیدوارم که خواننده‌ی گرامی، با مطالعه‌ی عالمانه‌ی مطالب آن، ادعاهای ما را در مقدمه و آغاز کتاب، جامه‌ی اثبات ببوشاند.

یوسف فضائی - تهران، خرداد ۱۳۶۴

آغاز سخن

این کتاب که اکنون تحت عنوان «جامعه‌شناسی دینی...» ارائه شده، قسمت اول آن ترجمه‌ی کتاب الاضنام ابن کلبی است، که با افزودن مقدمه و تعلیقات بر آن، به صورت حاضر درآمده است. احمد زکی پاشای مصری (مصحح عربی آن) در مقدمه‌ی خود بر آن، شرح مفصلی از احوال و آثار «ابن کلبی - صاحب کتاب الاضنام» آورده بود، که در ترجمه کتاب درج همه‌ی آن مطالب را در زبان فارسی مناسب ندیدم؛ بلکه در پائین خلاصه‌ای از شرح حال و مقام علمی ابن کلبی را آوردم.

چنانکه در مطالعه‌ی کتاب خواهید دید، کیفیت مقدسات و آمار بنهای قبائل عرب جاهلی و معابد و مناسک دینی مشرکین، که همان نهادهای اجتماعی - دینی آنها بوده، بیان شده است. متن عربی آن، که توسط احمد زکی پاشا محقق مصری پیدا، تصحیح، چاپ، و منتشر شده بود، اینک به فارسی برگردانید شده و با اضافات مناسبی، که موارد مجمل و مبهم آن را روشن می‌کند، در اختیار علاقه‌مندان فارسی زبان قرار گرفته است.

در آغاز سخن به چند نکته اشاره می‌شود؛ یکی اشاره به شرح حال ابن کلبی، دوم بحث کوتاهی درباره‌ی وضع کلی دینی در عصر جاهلیت عرب، و سوم معرفی خصوصیات کلی مطالب کتاب.

مقام علمی ابن کلبی

چنانکه احمد زکی پاشای مصری در مقدمه‌ی کتاب الاضنام گفته، هشام بن محمد بن سائب معروف به «ابن الکلبی» متوفی به سال ۲۰۴ هجری، صاحب کتاب

الأصنام، یکی از مشاهیر علمی اسلامی در قرن دوم هجری بوده که در آغاز در شهر کوفه، و اواخر عمر در بغداد زندگی می کرده است. او در کوفه نخست نزد پدرش، و بعد نزد علما و محققان آن عصر علم آموخته، و در علوم تاریخ مربوط به عرب و معارف منقول اسلامی صاحب نظر بوده است. او در بغداد چنان مقام علمی یافت که گفتار او را در عصر خود و پس از او، مورخان و محدثان بزرگ، مانند طبری و یاقوت حموی، در علوم نقلی حجت می دانستند. طبری صاحب «تاریخ الرسل والملوک» و ابن سعد صاحب «طبقات الکبری» مطالب و اخبار زیادی از این کلبی روایت کرده اند. (۱)

این کلبی در داشتن هوش و حافظه عجیب و سرشار، در میان دانشمندان معروف بوده است، از این رو در حفظ حوادث و نقل روایات و اخبار، در بیان تاریخ قدیم و عصر خود، خصوصاً در نژاد و نسب شناسی عرب بی مانند بوده است. (۲).

آثار این کلبی و کتاب الاصنام

این کلبی در قرن دوم هجری در میان علمای اسلامی، در نوشتن و داشتن آثار علمی در فنون مختلف، بی نظیر و معروف بوده است، چنانکه در مقدمه و ملحقات کتاب الاصنام ذکر شده، آثار این کلبی به صد و چهل کتاب و رساله در معارف متنوع می رسیده است، که مطالب آنها شامل تاریخ و جغرافیا، اخبار اقوام پیش از اسلام و حوادث اسلامی، روایات و اساطیر مثل قدیم و بیان ادیان و عقاید دینی عرب پیش از اسلام بوده است.

دست روزگار همه ی آن کتابها را از میان برده، و تنها سه کتاب از آثار او، که اکنون در مصر به اهتمام احمد زکی پاشا محقق معاصر مصری چاپ شده اند، به جا مانده که عبارتند از: ۱- کتاب جمهرة النسب در شناختن انساب و نژادهای قبایل عرب ۲- کتاب انساب الخیل در نسب شناسی ۳- و کتاب الاصنام (۳).

کتاب الاصنام، که متن عربی آن را در این کتاب (جامعه شناسی دینی) به فارسی ترجمه نموده و یادداشتهای قسمت دوم کتاب را بر آن افزوده ایم، از نظر علم ادیان، که از رشته های علوم اجتماعی (تاریخ شناسی، جامعه شناسی و

۱- احمد زکی پاشا: مقدمه کتاب الاصنام، چاپ قاهره ۱۳۴۳ قمری،

مردم‌شناسی) است و در دانشگاه تهران (دانشکده الهیات) تدریس می‌شده، مهم‌ترین و قدیم‌ترین مدرک و منبع دست اول در بیان چگونگی جامعه‌شناسی دینی عرب عصر جاهلیت شمرده می‌شود. در کتب مورخان اسلامی، نام کتاب الاصنام ذکر شده بود، ولی از خود آن خبری نبود. شرق‌شناسان غربی مانند «ولهوزن Wellhausen» و «نلدکه Noldeke» نیز آن کتاب را در کتابخانه‌ها جستجو می‌کردند، تا اینکه احمدزکی پاشا محقق مصری، که اخیراً فوت کرده است، آن کتاب را پس از جستجوی بسیار پیدا کرده و در سال ۱۹۲۴ میلادی و ۱۳۴۳ قمری تصحیح و چاپ و منتشر نموده است.

اگر چه در باره ادیان، بنها، عقاید و آداب و مناسک دینی عرب پیش از اسلام، در قرون اولیه‌ی اسلامی، چند کتاب بنام کتاب الاصنام بوسیله‌ی علمای اسلامی، مانند جاحظ نوشته شده بود، ولی همه‌ی آنها از بین رفته و تنها کتاب الاصنام این کلبی باقی مانده است. از این جهت آن کتاب، یگانه منبع موثق و قدیمی است که در باره‌ی جامعه‌شناسی دینی عرب پیش از اسلام بدست ما رسیده است. چنانکه همه‌ی دین‌شناسان شرقی و غربی، حتی مورخان و روان‌پژوهان اخبار عرب و اسلامی، از این منبع سود جستند و از چگونگی دین عصر جاهلیت گفتگو نموده‌اند. منظور ما نیز از ترجمه‌ی این کتاب به فارسی این است که، علاقه‌مندان به این گونه مسائل، از دانشجویان و غیره که آشنائی بزبان عربی ندارند، از مطالب آن کتاب آگاه باشند و از آن منبع استفاده نمایند.

وضع دینی عرب در عصر جاهلیت

وضع دینی قبایل عرب در عصر جاهلیت، که بر حدود سه قرن پیش از اسلام شامل می‌شود، از نظر تحول و تکامل دین، در مرحله‌ی دوم، یعنی شرک و تعدد خدایان آمیخته به طبیعت پرستی «پلی‌تئیزیم - Polytheism» بوده که آن را در اصطلاح اسلامی، شرک و بت‌پرستی خوانده‌اند. زیرا در علم ادیان از نظر جامعه‌شناسی دینی، بعضی علمای ادیان معروف، مانند ادوارد تیلور Edward Tylor «مردم‌شناس انگلیسی لااقل مراحل تکامل دین را از آغاز تا کنون در حیات فکری بشر چنانکه گذشت چهار تا دانسته‌اند:

۱- مرحله اول ادیان ابتدائی مبتنی بر پرستش مظاهر طبیعی، یعنی توت‌پرستی، روح‌پرستی، اعتقاد به اشباح و شیاطین و سحر و جادو است که مخصوص اقوام ابتدائی است.

۲- مرحله‌ی دوم را شرک و چند خدائی، که آنها بنام ادیان قدیم خوانده می‌شود، شمرده‌اند که بر مبنای شرک و بت‌پرستی نهاده شده‌اند.

۳- مرحله‌ی سوم، ادیان متکامل مبتنی بر توحید و یک خدائی (موند تیئزم - Monotheism) است، مانند دینهای یهود، زرتشت و اسلام.

۴- مرحله‌ی چهارم، عرفان و فلسفه‌ی وحدت وجودی (میستی سیزم - Mysticism) است که در آن شیوه از تفکر دینی، برخلاف مرحله‌ی سوم، خدا با موجودات دیگر از نظر وجودی وحدت و اتحاد دارد. (۱)

گونه‌ی دین عرب پیش از اسلام، در مرحله دوم از مراحل تحول دین بوده است. یعنی به خدایان و معبودات متعدد عقیده داشتند، که بعضی از آن معبودات، ارواح واجانبین بوده است؛ چنانکه در قرآن سوره‌ی جن آیه ۶ می‌گوید: بعضی از مردان قبایل عرب جن می‌پرستیدند. همچنین در آیه دیگر آمده است که: «کانوا یعبدون الجن واکثرهم بهم مومنون» (۲) یعنی عربان به جن عقیده داشتند و آنها را عبادت می‌کردند.

بعضی قبایل به ماه و ستارگان عبادت می‌کردند، خصوصاً ستاره‌ی معروف «شعرا‌ی یمانی» که در قرآن به آن اشاره شده است. (۳)

قبایل عرب اغلب دارای خدایان و معبودات محسوس (اعم از طبیعی مانند سنگها و مصنوعی، مانند بت‌های ساخته شده) بودند و آنها را در خانه‌ی کعبه نهاده و یا در منازل خود تقدیس و نیایش می‌کردند. این بت‌ها و خدایان را، اگر به شکل انسان بودند، بنام صنم که جمع آن اصنام است، و اگر بدون شکل بودند، مانند سنگهای مقدس و خانه‌های محترم و درختهای مقدس، بنام وثن می‌خواندند. چند خدا و معبود ویت در مرکز عربستان مورد اعتقاد و پرستش اغلب قبایل عرب شهری و بیابان گرد بودند، یکی بت هبل که به شکل انسان در داخل خانه کعبه قرار داشت و دیگری، سنگ سیاه (حجر الاسود) در دیوار آن خانه منصوب بود که اکثر قبایل آنها را تقدیس می‌کردند همچنین آثار مذهب «آنی میسم - Animism» یعنی آئین تقدیس ارواح و اعتقاد به سحر و جادو در دین عرب جاهلی باقی مانده بود؛ چنانکه از شر زنان جادوگرو سحر آنها می‌ترسیدند. در قرآن در این باره چنین آمده است: ای پیامبر بگواز شر زنان جادوگر، که بوسیله‌ی گره‌های طلسمی ایجاد شر می‌کنند، به خدا پناه می‌برم. (۴)

۱- دکتر یوسف فضائی: بنیانهای اجتماعی دین، تهران ۱۳۶۲، ص

۲- قرآن، سوره سباء، آیه ۴۱.

۳- سوره والنجم، آیه ۹۹.

۴- قرآن، سوره فلق، آیه ۴.

مهمترین آداب و مناسک مشترک دینی قبايل عرب، اعمال حج و مناسک زیارت کعبه و تقدیس مقدسات مربوط به آن بوده است، که آئین تقدیم قربانی از مناسک مهم شمرده می شده است.

این مناسک، با اصلاحات لازمی که پیامبر اسلام در آنها بعمل آورد و جنبه های شرک و بت پرستی را حذف نموده و بجای آنها خصوصیات یگانه پرستی تشریح کرد، در دین اسلام پذیرفته و معمول گردید.

از مهمترین خدایان، که اکثر قبايل عربستان مرکزی آنها را عبادت می کردند، سه خدای معروف لات، منات و عزی بود که آنها را بنام بنات الله یعنی «دختران الله» می خواندند، چنانکه در قرآن به آن خدایان اشاره شده است (۱) عربان به وجود فرشتگان و ملکه معتقد بودند، و عقیده داشتند آنها مانند اجانین، ولی در آسمانها موجودات مؤنث هستند و پرواز می کنند. (۲)

اعتقاد به وجود الله

بیشتر عربان مرکزی و شمالی علاوه بر خدایان و بتها و معبودات یاد شده، به وجود یک خدای مقتدر و مجرد، که در آسمانها بود، بطور نامشخص عقیده داشتند که آسمان را آفریده است (۳). پطروشفسکی می گوید: «اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و اجانین، اندیشه ی خدای اعلی یعنی الله، که صورت اختصاصی کلمه عربی الاله بود، در فکر داشتند. ریشه کلمه الله همان «ایل» سامی به معنای خدا بوده است (۴)»

اگرچه بعضی محققان مطابق کتبه هائی که از عربستان جنوبی (يمن) کشف شده، معتقدند که سابقه عبادت الله بسیار مستند بوده و او را در آنجا بصورت الاله می خواندند، ولی اکثر شرق شناسان معتقدند که منشأ آن کلمه «ال-Eil» بابلی، که در کتب یهود بصورت ایل یا قیل خوانده شده، بوده است. گروهی از عربان قدیم شمالی، که در صحرای سینا زندگی می کردند و بنام قوم نبطی (نبطیان) (۵) معروف بودند، الله را بنام «هلا - Helah» خوانده اند. هرودت

۱- سوره والنجم، آیه ۲۰.

۲- همان سوره، آیه ۲۷.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۶۲.

۴. اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۹.

۵- در باره قوم نبطی: دکتر یوسف قضائی: پیدایش انسان و آغاز

شهرنشینی، تهران ۲۵۳۶، ص ۲۱۷.

جامعه شناسی دینی
 وقتی از قوم نبطی صحبت می‌کنند می‌گویند: آنها خدائی را بنام «آلیله»،
 می‌پرستیدند. (۱)

به هر منوال، سابقه‌ی عبادت الله در میان اقوام ساسی (بابلیان،
 عبرانیان، نبطیان و عربان مناطق مختلف عربستان) مستند بوده، بخصوص در عصر
 جاهلیت یعنی دو-سه قرن پیش از اسلام در عربستان مرکزی او را خدای ناسرئی
 و خالق آسمانها و نازل کننده‌ی باران می‌شمردند. در میان قبیله‌ی قریش پیش
 از اسلام، «الله» را عبادت می‌کردند، چنانکه نام پدر حضرت محمد عبدالله، به
 الله اضافه شده است.

بنا به عقیده‌ی بعضی، یهودیان و مسیحیان عربستان نیز خدای خود را به
 نام الله می‌خواندند. (۲)، ولی چنانکه خواهیم گفت، بنا به عقیده‌ی دیگران،
 یهودیان عربستان به خدای خود رحمان و مسیحیان باو رحیم و گروه حنفا،
 که از یک قرن پیش از اسلام در مکه و حوای آن خود را پیرو دین ابراهیم
 می‌خواندند، آن خدا را بنام الله می‌خوانده‌اند. بنابراین، الله یکی از خدایان
 قدیم اقوام ساسی در عربستان مورد پرستش قرار داشت و همه‌ی قبایل عرب توجه
 خاصی به او داشتند، از این رو حضرت محمد او را خدای یگانه شمرده و معبودات
 و خدایان دیگر را از درجه‌ی اولویت انداخت.

دین حنیف

چنانکه در یادداشت شماره (۶) پایان این کتاب تحت عنوان «دین ابراهیم،
 دین حنیف» با شرح بیشتری گفته‌ایم، گروهی از عربان خردمند و روشن فکر، که از
 شرک و بت پرستی خسته و بیزار شده بودند، دارای عقاید متکامل و مترقی بودند
 و یک نوع آداب و رسوم دینی انجام می‌دادند که گونه‌ی توحید داشت، و خود
 را پیرو سنت قدیم ابراهیم و بنام حنفا - Honafa می‌شمردند.

دین حنیف در موارد متعددی از قرآن بعنوان دین پاک حضرت ابراهیم
 ذکر شده است. (۳). گروه حنفا، یا روشن فکران یکتا پرست نزدیک ظهور
 اسلام، که از شرک و بت پرستی نفرت داشتند، ظاهراً عربان خردمندی بودند که
 غیر مستقیم تحت تأثیر عقاید متکامل یهودیان و مسیحیان عربستان قرار گرفته، ولی
 به آن دینها نپیوسته بودند، بلکه معیارهای عاقلانه و دستورات چندی را که

۱- تاریخ هرودت، کتاب اول، بند ۱۳۲.

۲- بطروشفسکی: اسلام در ایران، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۲.

۳- قرآن، سوره آل عمران، آیه ۹۵.

نہا را سنت ابراهیم می‌خواند (۱)، مورد عقیده و عمل خود قرار داده بودند، و چون وضع دینی و اجتماعی زمان خود را منطقی می‌دیدند، از مردم کناره‌گرفته به نوعی انزوا و زهد عارفانه گرائیده بودند.

چنانکه در یادداشت آخر کتاب مربوط به دین حنیف گفته‌ایم، حضرت محمد قبل از بعثت، گروه حنفارا می‌شناخت، و روش حنیف را می‌ستود و آن را روش و ملت ابراهیم می‌شمرد (۲). او چنانکه در قرآن نمایان است، دین حنیف را اسلام می‌نامید و فرد حنیف را با مسلمان مترادف می‌دانست (۳) و خود را نیز گاهی پیرو دین حنیف می‌خواند.

ظهور حنفا در عربستان نزدیک ظهور اسلام، دلیل آنست که در آن وقت تحولی در فکر دینی عرب پیدا شده و پایان شرک و بت‌پرستی فرا می‌رسید، و وقت آن می‌شد که دین اسلام و انقلاب فکری و اجتماعی اسلامی پیدا شود و وضعیت را تغییر دهد. بطروشفسکی نوشته است:

«پیدایش حنفا بین گرایش به سوی یکتاپرستی بوده - گرایشی که بر اثر بحران معتقدات دینی پیشین عربستان پیدا شده بود (۴)»

نفوذ ادیان دیگر در عربستان

به جز حنفا و دین شرک عربستان، ادیان دیگری نیز مانند دین یهود، مسیحیت، دین صابئی و زرتشتی در آنجا نفوذ کرده بودند. چنانکه در قرآن، در دوسوره به نفوذ آن ادیان در میان عرب اشاره شده و چنین آمده است: یهودیان، مسیحیان، صابئین و مجوس اگر دارای عقیده درست باشند، خدامیان آنها خودش داوری خواهد کرد. (۵)

یک شعبه‌ی خاصی از دین یهود از چند قرن پیش در میان عرب نفوذ کرده بود، یعنی گروهی از یهودیان به آنجا مهاجرت نموده و عقاید دین یهود را به همراه خود آورده بودند. یهودیان در شهرهای یمن و عربستان مرکزی، بخصوص «مدینه» و اطراف آن مراکز یهودی بوجود آورده و شاخه‌ی ویژه‌ای از اساطیر یهود را پیروی می‌کردند.

۱- در باره سنت ابراهیم به یادداشت شماره (۶) نگاه کنید.

۲- قرآن، سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۳- سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۴- اسلام در ایران، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۲.

۵- قرآن، سوره حج، آیه ۱۷.

۴۰
همچنان شعبه‌ای از دین مسیحی، که رنگ شرقی و ارتودوکسی داشت، بخصوص نسطوریان و «مونوفیزیتها» Monophysits، که الهیات ویژه‌ای را درباره طبیعت عیسی پیروی می‌کردند، و نیز گروهی از عرفای مسیحی بنام «وهبان» در عربستان بسر می‌بردند، و حضرت محمد با آنها مباحثات و معاشرت داشته و در قرآن به روش آنها اشاره شده است. (۱) به هر حال، مذهب یهودی و شاخه‌ای از مسیحیت که در عربستان رواج یافته بود، در بعضی اساطیر و الهیات رنگ خاصی داشت از این رو، روایات و عقایدی که در قرآن از آنها نقل شده، به دین‌های رسمی یهودی و مسیحی، که یهودیان و مسیحیان معروف پیرو کتابهای مقدس موجود هستند، ارتباط ندارد؛ مانند اینکه در قرآن یهودیان گفته‌اند: «عزیر پسر خداست» (۲)، و یا اینکه عیسی نه مصلوب شد و نه مقتول (۳). در صورتی که چنین عقایدی مورد اعتقاد یهودیان و مسیحیان رسمی نیست. پطروشفسکی می‌گوید:

«کدام یک از شعب مسیحی در صدر اسلام تأثیر داشته؟ در میان مسیحیان عربستان ظاهراً پیروان مذهب مونوفیزیتیه [اعتقاد به طبیعت واحد داشتن عیسی] بیش از دیگران بودند... این گروه [مسیحیان و یهودیان شعبه‌ی ویژه‌ای از دین یهود و مسیح] بیشتر به تعلیمات یهودی - مسیحیان ایونی که کلمه عبری است و فقیران معنا دارد، معروف بودند، که یکی از عتیق‌ترین و مهاجورترین فرق مسیحی بوده. ایونیان برخلاف فرق دیگر مسیحی، رابطه اولیه‌ی خویش را با یهودیت قطع نکرده بودند... گمان می‌رود مسیحیانی که در مکه و شاید نیز در دیگر جاها، با حضرت محمد تلافی و معاشرت داشتند، از همین گروه بوده‌اند» (۴)

به هر منوال، قصص و عقایدی که در قرآن از دین‌های یهودی و مسیحی نقل شده، و در بعضی مسائل با الهیات و قصص یهودیان و مسیحیان رسمی تفاوت دارد، از این شعبه‌های ویژه‌ی مهاجور یهودی و مسیحی نقل شده است. چنانکه در قرآن در موارد زیادی آمده است که آن مسیحیان و یهودیان عقاید کتابهایشان را تحریف کرده‌اند.

چنانکه در سوره حج آیه ۱۷ آمده، علاوه بر نفوذ ادیان یهودی و مسیحی

۱- قرآن، سوره مائده، آیه ۸۳-۸۴.

۲- قرآن، سوره توبه، آیه ۳.

۳- قرآن، سوره نساء، آیه ۱۵۷.

۴- اسلام در ایران، ص ۲.

در عربستان، مذهب صابئی و ادیان ایرانی بنام مجوسیت نیز در آنجا رواج یافته؛ چنانکه بیشتر عربان لخمی در حیره پیرو مذهب ایرانی بوده‌اند. از طرف عربستان جنوبی (یعن) نیز دین زرتشتی بوسیله ایرانیان مقیم یمن، که بنام ابناء اهرار، یعنی مردمان آزاده نامیده می‌شدند، در میان عربان رواج یافته بود. عمرو بن حارث آخرین شاه دولت‌کننده در عربستان شمالی، که زمان قباد ساسانی (۵۳۱-۴۸۷ میلادی) روابطی با دولت ایران داشته است، برای جلب توجه قباد، که حامی مزدکیان بوده، به مذهب مزدکی گرویده بود؛ از این رو می‌توان گفت که مذهب مزدکی نیز در اواخر قرن ششم میلادی در عربستان شمالی تا حدود مدینه نفوذ کرده بود. چنانکه ماسینیون شرق‌شناس فرانسوی گفته (۱)، ظاهرآ مسلمان‌فارسی یکی از بزرگان مذهب مزدک و یا از شاگردان مزدک بوده که در واقعه‌ی قتل عام مزدکیان بوسیله‌ی انوشیروان ساسانی، از ایران گریخته و بعدها در مکه و یا مدینه (?) نزد پیامبر آمده و مسلمان شده، و پیامبر اسلام او را از اصحاب محرم و از خانواده‌ی خود گردانیده است، «السلمان منا اهل البیت».

ارتباط فرهنگی اسلام و جاهلیت

اسلام در بعضی موارد فکری و عملی بطور مستقیم و غیرمستقیم از عقاید و آداب دینی ادیان پیش از خود و فرهنگ جاهلیت متأثر بوده است، زیرا اولاً در قرآن به آن امر اشاره شده و آمده است که: خدا در دین اسلام چیزهایی برای شما تشریح کرده که پیش از آن، به سبب دیگر داده بود (۲). و در آیه دیگر آمده است که: چیزی از گذشتگان نیست که در قرآن و اسلام از آن نباشد (۳). ثانیاً در فقه اسلامی بیان شده است که، عقاید و اعمال و احکام اسلامی دو گونه هستند: ۱- امضائی ۲- تشریحی؛ تشریحی آنهایی را گویند که بدون سابقه قبلی تشریح شده باشند، ولی عقاید و آداب امضائی، مواردی در اسلام هستند که از ملل گذشته، پس از اصلاح اقتباس شده‌اند، مانند کلمات ده‌گانه یا سنتهای ابراهیم که پیش از اسلام در جاهلیت، گروه حنفا آنها را پیروی

۱- شخصیات غلقة فی الاسلام، ترجمه عبدالرحمان بدوی، چاپ قاهره،

شرح حال سلمان.

۲- قرآن، سوره شوری، آیه ۱۳.

۳- قرآن، سوره انعام، آیه ۱۰۹.

جامعه شناسی دینی. ————— ۴۲
می کردند (۱) و در اسلام هم پذیرفته شد. بزرگترین آداب و مناسک دین عمر
جاهلیت که در اسلام، پس از اصلاح امضاء، پذیرفته شد، مناسک و اعمال حج
و عمره است. چنانکه در یادداشت شماره (۵) پایان این کتاب با شرح و
تفصیل گفته ایم، اساس مناسک حج و عمره اسلامی، همان مناسک و اعمالی
است که با حذف موارد کفرآمیز و افزودن خصوصیات دیگر اسلامی به آن، بعنوان
میراث حضرت ابراهیم در دین اسلام پذیرفته شده است. همان مناسک و
اعمالی که قرنهای زیاد مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت هر سال انجام
می داده اند - بنابراین، بحث از فرهنگ عرب عصر جاهلیت، از نظر جامعه شناسی
اسلامی، نکات بسیاری را بیان و تحلیل می کند.
اکنون نظر خواننده‌ی عزیز را به ترجمه‌ی متن کتاب الاضنام جلب می نماید

یوسف فضائی - تهران - خرداد ۱۳۶۴ خورشیدی

۱- درباره کلمات ده گانه ابراهیم، به یادداشت شماره (۶) پایان کتاب
نگاه کنید.

ترجمه‌ی متن کتاب الاصنام

بسم الله الرحمن الرحيم

موهوب بن احمد بن خضر جوالیقی (۴۶۶-۵۳۹ هجری، مترجم) گفته است:
شیخ ابو حسین مبارک بن جبار بن احمد صیرفی، که این کتاب بر او قرائت میشد،
گزارش (خبر) داد و من از او شنیدم که گفت:

ابو جعفر محمد بن احمد بن مسلمه* در سال ۴۶۳ گزارش داد و گفت:

ابو عبیدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی خبر داد و گفت:

ابوبکر احمد بن محمد بن عبد الله جوهری، حدیث کرد و گفت:

ابو علی حسن بن علی بن عتزی برای من حدیث کرد و گفت:

ابوالحسن علی بن الصباح بن فرات کاتب حدیث کرد و گفت در سال ۴۰۱

هشام بن محمد بن سائب الکلبی گفت:

پدرم و راویان دیگر، که درستی حدیث آنان در نزد من ثابت شده است،
خبر داده اند که اسماعیل ابن ابراهیم (۱) وقتی که به مکه آمد، در آنجا ساکن
گشت و فرزندان بسیاری آورد بطوری، که مکه (۲) از آنها (قبیله اسماعیل،
مترجم) پرگشت و آنها قوم عمالقه (۳) را که در مکه بودند از آنجا بیرون راندند.
سپس مکه بر اسماعیلیان نیز تنگ گشت، از این رو آنها نیز باهم به جنگ و نزاع

یحییٰ یاقوت حموی درج ۳ صفحه ۹۱۲ معجم البلدان ابن المسلم نوشته

است.

آغاز کردند، و بعضی قبایل بر بعضی دیگر چیره شدند و آنها را از آنجا بیرون راندند و آنها در اطراف مکه و بلاد دیگر پراکنده شدند و به تأمین معاش پرداختند.

رواج بت پرستی در میات عرب

علت رواج بت پرستی در میان اولاد اسماعیل یعنی عرب عدنانی و تمایل آنها به بت پرستی این بوده است که، هر مسافری که از مکه باطراف سفر می کرد، از سنگهائی (سنگهائی شبیه حجرالاسود که از بقایای سنگهای آتش فشانی قدیم عربستان بودند. مترجم) که در اطراف خانه‌ی کعبه (ع) بودند، بعنوان تبرک همراه خود بر می داشت تا آنها را بخاطر انتساب و مجاورتشان با کعبه، در سفر (مانند حجرالاسود) تعظیم و تقدیس کند.

آن مسافران در هر منزل که فرود می آمدند، سنگهای نامبرده را بر زمین می نهادند و برای اینکه بوسیله‌ی تقدیس آنها، خانه‌ی کعبه را تعظیم کرده باشند، آن سنگها را مانند کعبه می پرستیدند: بدور آنها طواف می کردند با آنها دست و صورت می مالیدند تا تیمن و تبرک کسب کنند. همچنان خانه‌ی کعبه را در مکه، که میراثی از ابراهیم و اسماعیل شمرده میشد، مورد تعظیم و عبادت قرار میدادند و مناسک حج و عمره (ه) بجا می آوردند.

مناسک حج و عمره از آداب بت پرستان

این گونه آئین و آداب آنها رفته رفته منجر به پرستش آنچه دوست می داشتند شد، و بتدریج دین ابراهیم و اسماعیل (۶) را فراموش کردند و آن را به چیز دیگر (یعنی شرك و بت پرستی. مترجم) تبدیل کردند. بدین سان آنها مانند بت پرستان دیگر، بت پرست گردیدند. آنها معبودات و مقدسات قوم نوح را که از قدیم مانده بودند، مورد پرستش قرار دادند؛ ولی با این حال، از بقایای دین ابراهیم چیزهائی در میان عربان محفوظ مانده بود، که معمول می داشتند مانند:

تعظیم خانه‌ی کعبه و طواف بر آن، مناسک حج و عمره، مراسم و قوف بر عرفه و مزدلفه، قربان کردن شتر و گاو و گوسفند، و اهلل کردن (لااله الا الله گفتن مترجم)، در اجرای مناسک حج و عمره. به مناسک حج و عمره، که از بقایای دین ابراهیم شمرده می شده، چیزهائی هم از خود افزوده بودند.

چگونگی مناسک حج و عمره در جاهلیت

وقتی سردان قبیله‌ی نزار در موسم حج به مکه می آمدند، در اجرای مناسک

حج اهلال می کردند و چنین میگفتند:

لیکک الیهم لییکک لییکک، لاشریکک لکک، الاشریکک هولکک، تملیکک و ماملکک.
و باگفتن تلبیه (لییکک گفتن)، به یگانگی الله اقرار می کردند و سپس خدایان و
معبودات دیگرشان را شریک او می گردانیدند. خدا در قرآن به پیاسیرش فرموده:
و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی: خدا را حقیقت یگانه
نمی دانستند، بلکه از مخلوقات او برایش شریک و انباز قرار می دادند.

قبیله ی عکک، وقتی برای مناسک حج به مکه می آمدند، هنگام تلبیه گفتن
دو غلام سیاه از غلامان خود را پیشاپیش گروه خود در جلوی اسبها و شترهایشان،
می انداختند؛ آندو غلام در پیشاپیش آنها سیرفتند و این ذکر را می گفتند:

نعن غرابعکک، یعنی: ما دو کلاغ قبیله ی عکک هستیم. و در جواب
آندو غلام، افراد آن قبیله ییک صدا می خواندند: عکک الیکک عانیه، عبادک
الیمانیه، کیمایعج الثانیه. یعنی قبیله عکک که بندگان یمنی توهستند، دوباره
برای اجرای مناسک حج آمده اند.

عادت قبیله ی ربیعہ در اجرای مناسک حج چنین بوده است: پس از آنکه
آئین مناسک حج را انجام می دادند، در مواقت توقف میکردند و دیگر تا آخر روزهای
تشریحی (روزهای: یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه. مترجم) مانند دیگران
در مکه نمی ماندند، بلکه بجای خود برمی گشتند.

نخستین کسی که بت پرستی را در میان عربان رواج داد

نخستین کسی که دین ابراهیم و اسماعیل را تغییر داد و آئین بت پرستی را
در میان عربان رایج گردانید، عمرو بن لعی بن حارثه بن عمرو بن عامر ازی بود؛
او رئیس قبیله ی خزاعه بوده. مادر او فهیره دختر عمرو بن حارث بود.
بعضی گفته اند: نام مادر او قمعه دختر مضاض جرهمی بوده است. این حارث کسی
است که برای نخستین بار متولی امور خانه ی کعبه گشت.

رواج بت پرستی بوسیله عمرو بن لعی

عمرو بن لعی (v) (که رئیس قبیله ی خزاعه بود و تازه از نواحی جنوب
عربستان به مکه هجوم آورده بود، با قبیله ی خود. مترجم) برای تسلط بر مکه
و بدست آوردن تولیت کعبه، با اولاد اسماعیل و قبیله ی جرهم به جنگ و قتال
پرداخت. او، سرانجام بر آنها پیروز گشت و آنها را از کعبه بیرون راند و از بلاد
اطراف مکه خارج کرد و از آن پس، حکومت مکه و تولیت و پرده داری خانه ی کعبه

را بدست آورد*

پس از آن عمرو بن لعی دچار بیماری سختی شد؛ باو گفتند: در بقاء واقع در شام چشمه‌ی آبی وجود دارد که اگر برود و در آن چشمه غسل کند، از بیماری شفا می‌یابد؛ از این رو، او بشام رفت و در آن چشمه استحمام کرد و از بیماری بهبود یافت.

او در آن سفر، مردم اطراف آن چشمه را دید، که بتهایی را می‌پرستند. از آنها پرسید: بتها و معبوداتشان چه هستند و چه خاصیتی دارند؟ آنها گفتند: به وسیله‌ی آنها بردشمنان خود پیروز میشوند و توسل و عبادت آنها باعث نزول باران و سعادت می‌شود.

او از آنها خواست، که از بتهای خود باو هم بدهند تا به همراه خود به مکه برود و در خانه‌ی کعبه نصب کند. آنها هم چنان کردند.

بتهای اساف و نائله

ابوالمنذر هشام بن محمد (یعنی ابن کلبی صاحب کتاب الاصنام. مترجم) گفته: پدرم از ابوصالح شنیده، که او از ابن عباس روایت کرده: اساف و نائله (۸) (در میان قبیله‌ی جرهم مردی بنام اساف بن یغلی و زنی بنام نائله دختر زید بودند) در یمن باهم معاشقه می‌کردند؛ آندو نفر بعنوان زیارت حج، به مکه آمدند و داخل خانه‌ی کعبه شدند، وقتی در آنجا خود را تنها دیدند و آنجا را از بیگانه خلوت یافتند، به معاشقه پرداختند و مرتکب فسادگشتند؛ از این رو، مسخ شدند و مبدل به سنگ گشتند. وقتی مردم بداخل کعبه آمدند، آندو را مسخ شده و سنگ گشته یافتند. مجسمه‌ی آنان را از خانه بیرون آوردند و (مانند بتهای دیگر. مترجم) در موضعی نهادند و بگذشت زمان، طایفه‌ی خزاعه، قریش و حاجیانی که از اطراف به زیارت حج می‌آمدند، آنها را نیز عبادت می‌کردند. نخستین کسی که این دو مجسمه را بعنوان بت پرستید، (از اولاد اسماعیل و جزو آنان) هذیل بن- مدرکه بود.

پرستش بت سواع

عربان جاهلی، بت سواع را در جایی بنام رهاط در سرزمین یثرب، که از

۵۲ - یاقوت حموی در ج ۴ معجم البلدان صفحه ۶۵۲ گفته: عمرو بن

لعی بن... از دی رئیس قبیله‌ی خزاعه بود، که باقوم جرهم جنگید و آنها را از حرم مکه بیرون راند و بر مکه مستولی شد و ستولی عنوان حجابت خانه‌ی کعبه گشت.

دیه‌های اطراف مدینه بود، نهاده می‌پرستیدند. پرده‌داران و کاهنان بتخانه، سواع از طایفه لحيان بودند. من در اشعار بنی‌هذیل نشنیده‌ام که در آنها ذکر از این بت‌شده باشد، مگر در شعر مردی از یمن.

پرستش بت ود (۹)

طایفه‌ی بنی‌کلب بت‌ود را در دومة‌الجندل نهاده می‌پرستیدند (این کلبی چگونگی این بت و پرستندگان آن را در پایان کتاب زیر عنوان «عمرو بن‌لحی مردم را به پرستش بت‌های زمان نوح دعوت کرده» بیان کرده است، بانجا مراجعه شود. مترجم)

پرستش بت یغوث

قبیله‌ی مدحج و اهل جریش بت یغوث را می‌پرستیدند، و شاعری این ایات را درباره‌ی آن گفته: « پایدار بماند ود و گرنه معاشرت با زنان برای ما حرام میشود؛ دین او ثابت و برقرار باد».

بت یغوث ما را بسوی مراد راهنمایی می‌کند،
پیش از شروع بامداد، با دشمنان می‌جنگیم.»

پرستش بت یعوق

این بت که در قریه‌ای بنام خیوان در شمال صنعا، بفاصله‌ی اندازمی دوشب راه‌پیمایی بسوی مکه قرار داشت، معبود مردم خیوان بوده است. از میان عربان و قبیله‌ی همدان، نه کسی را شنیدم که نام خود را باین اضافه کند (یعنی خود را عبدیعوق بخواند. مترجم) و نه شعری از اشعار آنها درباره‌ی آن دیده‌ام؛ من گمان میکنم که چون آنها مقارن ظهور اسلام با حمیریها (۱) آمیختند و با آنها وقتی که ذونواس (۱۱) یهودی‌گشت، به‌دین یهود گرائیدند، از این رو در میان آنها ذکر از آن بت نبوده و کسی آن را نمی‌پرستیده است.

بت نسر

بت نسر را حمیریها در سرزمین بلخع می‌پرستیدند؛ ولی کسی را از آنها نشنیده‌ام که نام خود را به آن بت اضافه کند، همچنین در اشعار آنها و غیر آنها ندیده‌ام که ذکر از آن بت شده باشد. علت این امر بنظر من این است که حمیریها در روزگار تبع (۱۲) از بت‌پرستی دست کشیده و به‌دین یهود گرائیده بودند.

پرستش بیت رثام

حمیریاها، در نزدیک صنعاء خانه‌ی مقدسی (مانند خانه‌ی کعبه در مکه. مترجم) ساخته بودند بنام بیت رثام که آن را عبادت، تقدیس و طواف می‌کردند و در آن قربانیهای خود را نذر و ذبح می‌کردند.

از عربان جاهلی روایاتی رسیده است که از میان آن‌خانه، صدای تکلم به گوش پیروان و پرستندگان می‌رسیده است.*

وقتی یکی از شاهان حمیری از سفر عراق به یمن بازمی‌گشته دو نفر از احبار و کاهنان یهود از مدینه به‌مراه او به یمن می‌آمدند؛ آن‌دو کاهن یهودی وقتی به یمن رسیدند، او را وادار کردند که دستور دهد بیت رثام را ویران کنند. او به آن دو نفر اجازه دستور داد که آن‌خانه را خراب کردند و پس از آن، شاه حمیر و مردم یمن به دین یهود درآمدند؛ از این رو در مقارن ظهور اسلام در میان عرب و اشعارشان یادی از بیت رثام ندیده و نشنیده‌ام.

این پنج بت که نام بردیم (سواع، ود، یغوث، یعوق و نسر. مترجم) از بقایای بت‌های قدیم قوم نوح بوده‌اند، که مورد پرستش عربان قرار داشتند. ۴۴

خدا در قرآن این چنین از این بت‌ها برای پیامبرش یاد کرده است: قال نوح ربانهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا خساراً و مکروا مکراً کباراً و قالوا لاتزرن وداً و لا سواعاً و لا یغوث و لا یعوق و نسرأ و اضلوا کثیراً و لاتزد الظالمین الا ضلالاً.

بدین ترتیب، وقتی عمرو بن لُحی بت‌پرستی راسیان عربان رواج داد، رفته رفته قبایل عرب به مذهب بت‌پرستی گرائیدند و شروع به پرستش آنها کردند.

۴۵. جاحظ در کتاب حیوان ج ۶ صفحه ۶۱ گفته است: «در روایات آمده است، که عربان بت‌پرست در عهد جاهلیت، صداهای و همهمه‌هایی از جوف بت‌های خود می‌شنیدند، وقتی خالد بن ولید بت‌عزی را ویران می‌کرد شراره‌ی آتشی از آن بت به بدن او رسید و ران او را سوزانید، حتی پیامبر از آن ترسید. من تردید ندارم که این اسرافت و نیرنگ کاهنان و سادگان بت‌ها بوده است، که برای تکسب درست کرده بودند... عربان جاهلی و امثال آنها، می‌پنداشتند که این صداهای آوازه‌ای هاتف غیبی هستند و آنها نسبت بکسانی که منکر آن عقیده بودند اظهار شگفتی می‌کردند...»

* در باره اطلاع بیشتر از این بت‌ها، در پایان این کتاب عنوان «عمرو بن لُحی مردم را به پرستش بت‌های زمان نوح دعوت کرد» را بخوانید. مترجم

پرستش بت منات

بت مناة از قدیمترین بتها بوده که در ساحل دریای احمر، در ناحیه‌ی مثلث در القهد، میان مکه و مدینه، در بتخانه‌ای منصوب و مورد پرستش بوده است. عربان نامهای خود را مانند: عبدمناة و زیدمناة بآن اضافه می‌کردند. همه‌ی عربان آن نواحی، که با آن بت نزدیک بودند، آن را تعظیم و عبادت و در پیشگاه آن قربانی تقدیم می‌کردند؛ همچنان قبایل اوس و خزرج و همه‌ی مردم مدینه و مکه و قبایل نزدیک آن دوشهر، بت مناة را عبادت و جهت آن حیوان قربان کرده و اهدای هدایای می‌کردند.

هیچ قبیله‌ای مانند قبایل اوس و خزرج در مدینه آن را تعظیم و تکریم نمی‌کرده؛ باین حال، فرزندان معد و قبایل ربیع و مضر بر دین اسماعیل باقی ماندند.

آئین حلقی رأس قبایل اوس و خزرج در معبد منات

ابومنذر هشام بن محمد این کلبی گفته: سردی از قریش از ابو عبیده بن عبدالله بن ابو عبیده عمار بن یاسر (که داناترین کس به احوال قبیله‌های اوس و خزرج بوده) روایت کرده، که او گفته است:

قبایل اوس و خزرج و تابعان آنها از مردم مدینه، هنگامیکه مناسک حج را انجام می‌دادند، مانند حاجیان دیگر در مواقع توقف می‌کردند، ولی سرهای خود را پس از اتمام مناسک حج، مانند دیگران در آنجا نمی‌تراشیدند، بلکه می‌آمدند در معبد بت مناة و در آنجا حلقی رأس می‌کردند، یعنی موهای سر خود را می‌تراشیدند و پس از آن مدتی در آنجا می‌ماندند و بت مناة را می‌پرستیدند، و این آئین را پایان مناسک حج می‌شمردند. عبدالعزیز و دینعلی مزی برای بزرگداشت اوس و خزرج و پرستندگان دیگر مناة، این شعر را سروده است:

انی حلفت یمین صدق برة بمناة عند محل آل الخزرج

یعنی: من از روی صدق، در جائی که خزرجیان در معبد مناة توقف می‌کنند، به مناة سوگند خودم. میان عربان مدینه و اطراف آن رسم بر این جاری شده بود که: دو قبیله‌ی اوس و خزرج را بنام خزرج می‌خواندند، از این رو این شاعر هم آندو قبیله را بنام خزرج خوانده است.

نام مناة در قرآن چنین آمده است: «ومنات الثالثة الاخری». قبایل هذیل و خزاعه نیز مناة را می‌پرستیدند، و بلکه قریش در مکه و همه‌ی عربان در جاهلیت، بت مناة را عبادت و تعظیم می‌کردند؛ تا اینکه در سال هشتم هجرت، پیامبر، علی-

بن ابی طالب را مأمور کرد، که مناة را با معبدش ویران کند. او رفت آن را ویران کرد و هر آنچه از نفایس در آنجا یافت، برای پیامبر آورد.

شمشیر مخدّم معروف به «ذوالفقار»

از جمله نفایسی که بدست علی افتاد، دو شمشیر نفیسی بود، که آنها را قبل از اسلام حارث بن ابوشمر غسانی به معبد مناة اهدا کرده بود. نام یکی از آن دو شمشیر، رسوب و نام دیگری مخدّم بود. علقمه در شعرش از آن دو شمشیر یاد کرده و گفته است:

بر آن دو شمشیر پارچه‌ای گرانبها از آهن، پوشانیده بودم.

پیامبر، آندو شمشیر را به علی بخشید و گفته می‌شود، که ذوالفقار شمشیر معروف علی یکی از آندو و شاید مخدّم بوده است (که منقول است شیعۀ درباره‌ی آن قصه هاگفته و پنداشته شده که آن را خدا از آسمان برای علی فرو فرستاده است که دارای دوسو معجزه و کراماتی بوده است).

بعضی گفته‌اند، که علی این دو شمشیر را در معبد الفلّس، که بت معبود قبیله‌ی طی بوده، بدست آورده است.

پرستش بت لات (۱۳)

یکی دیگر از بت‌های معبود عربان عصر جاهلی، که از لحاظ زمان تازه‌تر از مناة بوده، بت لات بوده که در طایف مورد پرستش قرار داشته است. این بت عبارت از سنگ سرب‌شکلی بوده که از قدیم یهودیان نزد معبد آن بت، گندم آرد می‌کرده‌اند.

کاهنان و پرده‌داران معبد لات، فرزندان عناب بن مالک از قبیله‌ی ثقیف بوده‌اند، که بنای بزرگ و با شکوهی برای آن ساخته بودند*. قریش و همه‌ی قبایل عرب آن بت را عبادت و تعظیم می‌کردند، از این رو کسان بسیاری از عرب، نام خود را بآن اضافه کرده‌اند مانند: زیداللات و تیماللات. در جای بت لات اکنون سناری طرف چپ مسجد طایف قرار دارد. در قرآن از این بت چنین یاد شده:

الفرأیتم اللات والعزی و مناة الثلاثة الاخری . عمرو بن جعید، درباره‌ی آن بت چنین سروده است:

* جاحظ درج ۷ صفحه ۶. کتاب الحیوان گفته است: «قبیله‌ی ثقیف در شهر طایف معبدی داشتند بسیار عظیم که با آن به قریش تفاخر می‌کردند.»

«تركمن معشوقه ام (كاس) را مانند کسی است، که از بت لات دوری
جسته در حالی که پیرو اوست.»
و نیز متملس شاعر در قصیده هجائی خود دربارهٔ عمرو بن جمید، چنین از
لات یاد کرده است:
«آیا مرا بجهت هجو دیگران طرد می کنی؟ به لات و انصاب سوگند که
پیروز نخواهی شد.»

پرستش لات همچنان ادامه داشت تا اینکه قبیله ی قبیله ی ثقیف، که بندگان آن
بودند، اسلام آوردند؛ آنگاه پیامبر اسلام مغیره بن شعبه را فرستاد مبعولات را
ویران کرد و لات را سوزانید. شادان عارض جشمی، برای اینکه قبیله ی ثقیف را از
بازگشت به پرستش لات، پس از انهدام آن، باز دارد، این اشعار را سروده است:
«لات را کمک نکنید، که خدا او را هلاک کرده؛ چیزی که نمی تواند از خود
دفاع کند، یاری می کنید و از او کمک می خواهید؟ از انهدام بت لات ناراحت
نشوید؛ لات که با آتش سوخت، سنگهای پیرامون آن (انصاب) از او دفاع
نکردند،

هنگامیکه پیامبر نزد شما فرود آمد، لات از میان رفته و در پرستشگاه او کسی
نمانده بود.»

اوس بن حجر هم در شعرش چنین از لات یاد کرده است:
«سوگند به لات، عزى والله، که الله از آنها بزرگتر است»

پرستش بت عَزَا (۱۴)

بت عزا از لحاظ زمان جدیدتر از منات و لات بوده است؛ زیرا، تا آنجا که
من میدانم، نامهائی در تاریخ عرب هستند که پیش از عزی به منات و لات اضافه
شده اند؛ چنانکه تمیم بن مر [پسرش را] زید منات بن تمیم بن مرین ادین طانجه
ناییده است؛ همچنان است عبده منات بن اد. و همچنین عرب پیش از عزی نامهای
خود را بنام لات اضافه کرده اند. ثعلبة بن عطا به، پسرش را تیم اللات خوانده؛
همچنان «تیم اللات» بن رفیده بن ثورو «زید اللات» بن رفیده بن ثور [بن بره بن و
مرین ادین طانجه] و «تیم الات» بن یمر بن قاسط و عبدالعزی بن کعب بن سعد بن زید
منات بن تمیم، کسانی بودند از عرب که نام خود را به آن بتها اضافه کرده اند.

کسانی که نام خود را به عزی اضافه کرده اند، از لحاظ زمان، تازه تر
از کسانی هستند که نام خود را به منات و لات اضافه کرده اند، تا آنجا که من
در یافته ام، عبدالعزی بن کعب، قدیم ترین کسی بوده که نام خود را به عافه اضری،

کرده است.

معبد عزى و پرستندگان آن

ظالم بن اسعد* نخستین کسی از عرب بوده است، که بت عزى را تعظیم و عبادت کرده است. عزا، (که عبارت از سه درخت بوده. مترجم) در وادی نخله، در مقابل «غمیر» ، جانب راست راهی که از مکه بعراق می‌رفت، معبدی داشت که بان هراض گفته می‌شد. این معبد عبارت از خانه‌ای بوده که عرب از میان آن صدا می‌شنیده است.

چنانکه گذشت، پرستندگان عزى، از قریش و جز آن، خود را عبدالعزى می‌نامیدند. بت‌هزى، بزرگترین بتها نزد قریش شمرده می‌شده. که آن را باآئینی خاص زیارت و عبادت می‌کردند و برای آن هدایا و نذورات و حیوان قربانی می‌کردند و بوسیله‌ی این گونه مناسک، آن را تعظیم می‌کردند.

احترام حضرت محمد نسبت با عَزَى (۱۵)

اخباری به ما رسیده است که پیغمبر اسلام (ص) روزی برای اصحابش از عزى یاد می‌کرده و به آنها گفته است :

«در عهد جاهلیت من گوسفندی برنگ خاکستری جهت تعظیم و احترام عزا، در معبد آن قربان کردم. من در آن وقت بردین قوم خود (قریش) بودم.»

آئین پرستش عَزَى

طایفه قریش، هنگام طواف کعبه این سرودها را می‌خواندند:

«لات، عزا و منات که مانند پرندۀ آبی زیبا هستند، ما به شفاعت و یاری آنها نیازمند هستیم.»

این سه بت (لات، عزا و منات) را بنات الله یعنی: دختران الله، می‌گفتند و بر آن بودند که آنها شیعیان آنان نزد خدا هستند. وقتی پیامبر مبعوث شد، این آیه درباره‌ی آن بتها نازل شد:

«أفرأیتم الات والعزى ومنات الثلاثه الاخرى الکم الذکر ولهم الاثنی تلک

* در حاشیه‌ی نسخه‌ی الاصلام موجود در کتابخانه زکیه، در بالای این فقره نوشته شده: «سعد بن عاصر بن مره و سادنان عزى، پسران مره و فرزندان صرمه بودند» و در معجم البلدان آمده است که: «سادنان معبد عزى از پسران مره بن صرمه بودند»

اذا قسمته ضيزان هي الاسماء سميتوهائتم وآباؤكم، ما انزل الله بهامن سلطان.»
قبيله‌ی قريش برای پرستش عزی، در حراض، حرمی مانند حرم کعبه ساخته بودند، که به آن سقام می‌گفتند ابو جندب هذلی درباره‌ی زنی که به سقام سوگند یاد کرده بود، چنین سروده‌اند:

« از روی صدق به شریفی بت‌هزا از اشراف، که در سقام جای دارد، سوگند خوردم، اگر جامه مرا نفرستی، بار دیگر تیره‌ای خود را رها کن، که اساس زندگی ما بر سخن گفتن است. قطع رابطه کردن ام‌هویرث بر او گران آمده؛ از این رو خواست بکار پایان دهد.»

و در هم‌بن زید اوسی هم عزی را در شعرش چنین یاد کرده است: «به عزی سعادت مند سوگند می‌خورم، که او خداوند است و همه چیز و همه جا بجز خانه او تباه می‌شوند.»

در معبد عزی قربانگاهی آماده شده بود، که آن را غبغب می‌نامیدند و قربانیها را در آنجا ذبح می‌کردند گوشت قربانیها را در معبد عزی میان حاضران، که در آن معبد بودند، تقسیم می‌کردند. نهيکه‌ی فزاري برای عامر بن طفيل اين اشعار را درباره‌ی غبغب سروده است:

«ای عامر، اگر نیزه‌های ما بر تو دست یابند، چنان شما کشته می‌شوید، که گویا شترانید، که بسوی قربانگاه «غبغب» می‌دوید ضربت نیزه‌های مرد دلیر، تورا بر روی میاندازد و ناگهان کشته می‌شوی.»

قیس بن معاذ بن عبید بن خاطر بن حبشیة بن سلول خزاعی، (که مادرش از قبيله‌ی بنی حداد از طایفه‌ی کنانه بود)، درباره‌ی غبغب چنین سروده است: «برویم بسوی کعبه، که نخستین خانه است؛ و یا بسوی بت‌های سنگی (انصاب) که در مذبج در جای بلند نصب شده‌اند.»

قريش، نسبت به عزی و معبد آن تعظیم و احترام بسیاری معمول می‌داشتند و در میان قبایل عرب، در بزرگداشت و عبادت آن، مخصوص و مشهور شده بودند.

پرده داران معبد عزی

پرده داران و خدمتکاران معبد عزی، اولاد شیبان بن جابر بن مرة بن عبس بن رقاعة بن حارث بن عتیبة بن سلیم بن منصور از قبيله‌ی بنی سلیم بودند.* آخرین کسی از بنی

* در حاشیه‌ی نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی زکیه چنین نوشته است... طبری گفته است که در بیست و پنجم رمضان سال هشتم هجری، خالد بن ولید بت عزی را در نخله ویران کرد. او معبود بنی شیبان، که طایفه‌ای از قبيله‌ی بنی- سلیم و هم‌پیمان بنی هاشم شمرده میشدند، بوده است...

سلیم که عهده‌دار سدان‌ت عزی بوده، دبیه‌بن حرمی بوده است، چنانکه ابوخراش هذلی، که روزی نزد او رفته و یکس جفت نعلین خوب برای او برده بود، این اشعار را درباره‌ی او گفته است :

«آنگاه که کفشهای دبیه پاره شده بود، یکس جفت نعلین زیبا از پوست پشت‌گاو بر برای او بردم؛ چه کفشهای زیبا و دوست‌داشتنی بودند.»

ویران شدن بتخانه‌ی عزی

بندگان عزی همین‌گونه آن را می‌پرستیدند تا اینکه خدا پیامبرش را مبعوث گردانید، و آن بت را با بت‌های دیگر نابود کرد و مردم را از پرستش آنها بازداشت و قرآن در این باره نازل شد .

این اقدام - یعنی نابود کردن بت‌ها و بازداشتن مردم از پرستش آنها بر قوم قریش گران آمد. ابواحیحه (او سعید بن عاص بن امیه بن عبدشمش بن عبدمنات بود) دچار بیماری شد که بواسطه‌ی آن مرد، ابولهب، که هنگام بیماری او بعبادتش رفته بود، دید که او گریه می‌کند، گفت: چرا گریه می‌کنی ای ابواحیحه؟ اگر از مرگ می‌ترسی، آن برای همه هست. گفت: نه؛ گریه‌ام برای ترس از مرگ نیست؛ بلکه از این رو گریه می‌کنم که می‌ترسم، پس از من کسی عزا را نپرستد. ابولهب گفت: بخدا سوگند عزی را برای خاطر تو عبادت نمی‌کنند که پس از مرگ تو عبادت او ترک‌شود. ابواحیحه گفت، اکنون من در تعظیم عزی و حمایت او، جانشین لایق دارم.

پیامبر اسلام در سال فتح مکه، خالد بن ولید (۱۶) را برای انهدام بت‌عزی و سعید او سأمور کرد و باو فرمود: بسوی درختی که در وادی نخله است (یعنی بت‌عزی. مترجم) برو و آن را قطع کن و نابودش گردان . خالد رفت و دبیه را آنکه که در آن وقت عهده‌دار سدان‌ت آن بود، کشت و آن بت را ویران کرد. ابوخراش هذلی در رثای دبیه چنین سروده است:

«دبیه» را چه شده است، که امروز او را ندیده‌ام؛ او امروز در معبد عزی نیست و در آن طواف نمی‌کند .

سقام (حرم معبد عزی) خالی مانده و در آن انیسی نیست مگر درندگان و باد، که بر درختان آن معبد می‌وزد .

(ابومنذر هشام بن محمد این کلیبی گفته است: یطف در آخر بیت اول [در زبان عربی که در شکل عربی شعر آمده] از ماده طوفان از فعل «طاف یطیف» است؛ هطف هم به معنی شاخه‌ای از قبیله‌ی بنی عمر وین اسد است. یطف به معنی حوض

شکسته شد، است، که آب زکمه نمی دارد و نیز گفته است: ابواحیحه سعید بن عاص، که از بندگان متعصب عزی بوده، در مکه عمامه‌ای برسرمی بسته، که دیگران حق نداشتند در آن وقت عمامه‌ای برنگ عمامه او برسر بپندند.

ابوعلی عنزی روایت کرده و گفته است: علی بن صباح حدیث کرده است، که ابومنذر (ابن کلبی، مترجم) گزارش داده و گفته است: پدرم از ابوصالح و او از ابن عباس روایت کرده است، که او گفته:

عزی شیطانی بوده است که در سه درخت در نخله ظاهر می شد؛ هنگامی که پیامبر مکه را فتح کرد، خالد بن ولید را خواست و با او فرمود: برو بسوی نخله، در آنجا سه درخت هست اولی را قطع کن؛ او رفت یکی از سه درخت را برید و به خدمت پیامبر برگشت.

پیامبر از او پرسید: آیا چیزی در آنجا دیدی؟ گفت ندیدم؛ فرمود: برو درخت دومی را هم قطع کن، او آمد و دومی را هم برید و دوباره نزد پیامبر برگشت. پیامبر از او پرسید: آیا چیزی دیدی؟ گفت: نه. سپس فرمود: برو سومی را نیز قطع کن؛ خالد آمد که سومی را قطع کند، ناگهان زن حبشی را در آنجا دید، که موهای سرش پریشان و بهم آمیخته و دستهایش را روی کتفش نهاده است و دندانهایش را بهم می‌ساید؛ دبیة بن حرمی شیبانی سلمی هم پشت سر او ایستاده است. او سادن بت‌عزی بود، وقتی دبیة خالد را دید، این اشعار را خواند:

«آیا از عزی دفاع نمی‌کنی؟ برخالد دروغ مگو و روپوشت را بیانداز و برخالد حمله کن. تو اگر امروز خالد را نکشی، بزودی ذلیل و خوار خواهی شد.»

خالد هم در جواب او این بیت را خواند:

«ای عزی! تو مورد کفران واقع شده‌ای؛ می‌بینم که خدا تو را خوار و بی‌قدر گردانیده است.»

پس از آن، خالد آن زن را با شمشیر زد و سرش را شکافت. ناگهان آن زن سوخت و سپس خالد درخت را قطع کرد و دبیة بن حرمی را، که سادن و کاهن معبد عزی بود نیز بکشت، بعد نزد پیامبر آمد و ماجرا را خبر داد. پیامبر گفت: این بود سرنوشت عزی و از این پس، عزائی برای عرب وجود ندارد و از امروز دیگر آن بت عبادت نخواهد شد.*

درجات عظمت بت‌های عرب

ابن کلبی گفته: هیچ بتی در نزد قریش و مردم مکه مانند عزی مورد تعظیم

* بر حاشیه نسخه‌ی کتاب الاصل نام موجود در کتابخانه‌ی زکیه، آنچه را...

و پرستش واقع نمی‌شد بنابراین، عزیزی در درجه نخست اکرام و احترام قرار داشته و پس از آن، لات و منات درجه دوم و سوم را حایز بودند. طایفه‌ی قریش فقط برای عزیزی اهدای هدایا و تقدیم قربانی می‌کردند و تنها آن بت و معبدش مزار آنها بوده است. علت این اسرینظر من نزدیک بودن آن بت به مکه و قریش بوده است، همچنانکه بنی‌ثقیف (در طایفه، مترجم) بت‌لات و قبایل اوس و خزرج (۱۷) در یثرب بت‌منات را، به اکرام و زیارت و اهدای هدایا - مانند قریش همه این قبایل عزا را هم پرستش و تعظیم می‌کردند.

هم‌چنین احترام و تعظیم این طوایف نسبت به آن پنج بت، که عمرو بن لحي از شام برای عربان ره‌آورد، آورده بود [بت‌هایی که خدا در قرآن مجید چنین از آنها یاد کرده:

«ولاتذرن وداولا سواعاً ولايموق ولايفوث ولاانسراً...»]، مانند احترام و عقیدمشان نسبت به عزیزی نبوده است. گمان می‌کنم سبب این امر، دوری آن بت‌ها از آنان بوده است. [قریش و قبیلله‌ی باهله، عزیزی را همچنان عبادت و احترام می‌کردند تا اینکه پیامبر اسلام خالد بن ولید را فرستاد و او درختها را برید و معبد آن بت را ویران کرد و مقاسات آن را هم شکسته و سوزانید].

بت‌های منصوب در خانه‌ی کعبه

قریش در داخل خانه‌ی کعبه و مواضع پیرامون آن، بت‌های بسیاری نهاده و هر کدام آنها را به عناوینی گوناگون می‌پرستیدند، که هیل از لحاظ قدرت و مقام، بزرگترین آنها شمرده می‌شده است.

که مقریزی در کتابش امتاع الاسماع آورده، نوشته شده است و آن چنین است مقریزی بروایت خود از واقده‌ی گفته‌است: خالد بن ولید در ۲۰ رمضان سال هشتم هجری بت عزیزی را منهدم کرد و در آن وقت سادن معبد آن، افلج بن نصرشیبانی از قبیلله‌ی بنی سلیم بوده. وقتی خالد از سوی پیامبر مأمور شد که آن را ویران، کند او با شمشیر آخته به آن حمله کرد ناگهان زن سیاه چهره‌ی عربیان و موپراکنده را در جلوی خود دید. و سادن عزیزی در آن وقت آن زن را خواند؛ خالد گفته: آن هنگام از ترس پشتم لرزید، سادن شعری (که در متن اشارت شد) خواند و خالد با شمشیر کشیده بسوی آن زن حمله کرد و این شعر (شعری که در متن از قول خالد نقل شد) را خواند... و او را دونیمه کرد و نزد پیامبر آمد و ماجرا را گفت (دنباله‌ی مطلب همانهاست که در متن در این باره آمده است مترجم)

بت هبل - Hobal

به موجب اخباری که از چگونگی هبل به ما رسیده، آن بت به صورت انسانی از عقیق سرخ ساخته شده بود. قریش، همچنان او را دست شکسته دیده بودند، از این رو، دستی از طلا برای او ساخته و در جای دست او نصب کرده بودند. نخستین کسی که آن بت را در داخل کعبه نصب کرده بود، خزیمه بن- مدرکه بن الیاس* بن مضر بوده است، بدین مناسبت آن را هبل خزیمه می خوانده اند

رسم «ازلام» در میان عرب جاهلی (۱۸)

در داخل خانه‌ی کعبه، در پیش روی هبل هفت تاتیر نصب کرده بودند، که در نخستین آنها عنوان صریح و در دومی عنوان ملصق نوشته شده بود. وقتی در امری تردید یا در نوزادی شک می کردند، ابتدا برای هبل آئین پرستش و هدیه تقدیم می کردند و سپس آن تیرها را هدف قرار می دادند، اگر تیری که هدف قرار می گرفت دارای عنوان «صریح» بود، جواب استخاره مثبت می شد و اگر دارای عنوان «ملصق» می بود، جواب منفی تلقی می شد.

تیر سومی به امور میت اختصاص داشت، و تیر چهارمی مخصوص امور ازدواج بود و سه تای دیگر تفسیر نشده و من نمی دانم مخصوص حل و فصل چه اموری بوده اند؟

بدین ترتیب، وقتی عربان مکه در امری مخاصمه می کردند و یا می خواستند مسافرت کنند و میان موضوعات و اموری، یکی را انتخاب کنند و مردد بودند، نزد بت هبل می آمدند و به آن استخاره متوسل می شدند (این رسم را که نوعی استخاره بوده ازلام می خواندند و می توان گفت که منشأ استخاره در اسلام، همین عمل ازلام بت پرستان بوده است. مترجم)

عبدالمطلب جد پیامبر اسلام و پدر عبدالله نیز در باب نذری که کرده بود بر اینکه اگر دارای ده پسرگشت، یکی را در پیشگاه بت هبل قربان کند و خواست که

* الهام اسم علم برای یکی از اجداد پیامبر و مرکب از ال که حرف تعریف است و یامس است، از این رو الف اولی، الف وصل است، که هنگام وصل تلفظ نمی شود. ولی الف روی، همزه ساکنی است که وقت خواندن تلخیص جایز است. این نظر را حجج است، ولی ریشه آن کلمه عبرانی است که از زبان عبری نقل شده. طبق ریشه‌ی عبری کلمه، باید همزه‌ی اولی را مکسر و دومی را مدود خواند.

بوسیله‌ی رسم اِزلام یکی از پسرانش را برای قربان کردن تعیین کند. برای قربان کردن پسرش عبدالله به آن عمل متوسل شد. ایوسفیان بن حرب نیز وقتی که در جنگ احد بر مسلمانان پیروز شد، در تعظیم بت هبل چنین شعار داد: اهل هبل یعنی: پاینده و پیروز باش تو ای هبل. پیامبر هم در جواب او گفت: الله اعلی و اجل، یعنی الله بزرگتر و والاتر از هبل است.

بتهای اساف و نائله در اطراف کعبه بوده‌اند

دویت اساف و نائله، که در اصل دو نفر آدم بودند، وقتی مسخ شدند و به سنگ مبدل گشتند، مردم آنها را در کعبه نهادند تا باعث پندگرفتن و موعظه دیگران شوند، ولی به گذشت زمان، آنها نیز مانند بت‌های دیگر جنبه‌ی تقدس و الوهیت یافتند و مورد تقدیس و عبادت بت پرستان قرار گرفتند. یکی از آنها در جانب کعبه و دیگری در جایی نصب شد، که «زمزم» نام دارد، ولی بعدها طایفه‌ی قریش، آنکه در جانب کعبه قرار داشت، به نزد آن دیگری بردند، برای آنها شتر و گوسفند قربان میکردند و بدین وسیله عبادتشان می نمودند.

ابوطالب بنابه قولی (وقتی که برای قریش در امر پیامبر مذاکره می کرده آن دویت سوگند خورد و) این اشعار را برای اساف و نائله سروده:

«افراد قبیله‌ی خود را، نزد خانه کعبه حاضر کردم؛ و به واسطه‌ی سردی، از پارچه‌های آن خانه گرفتم.

هنگامیکه سیلهای عظیم جاری می‌شد، اشعریان، در نزد بت‌های اساف و نائله از رکاب و پیشگاه آنها، تبرک می‌جستند.»

و شبراین خازم [اسدی] برای اساف چنین گفته است:

«بر روی آن پرنده‌ای بود که جنگجویان بخاطر اساف، به آن پرنده نزدیک نمی‌شدند.»

اضافه کردن نام‌های خود به بتها

بت پرستان عرب، نام‌های خود را به بت‌هایشان اضافه می‌کردند. پس

* یعنی میگفتند: عبد فلان و عبد بهمان مانند گفتارشان: عبدالدار و عبدالقیس و عبد اشهل و عبد عمرو. این نامها را از کتاب نه‌ایة الاواب فی معرفة لبایل العرب تألیف: محمد بن عبدالله قلقشندی از نسخه‌ی قدیم بخط جدید که در کتابخانه خدیویه زیر شماره‌ی ۳۸۴ تاریخ، محفوظ است، نقل کردم.

نمی‌دانم که آیا مضاف‌الیه این نامها هم بت‌های آنها بوده است مانند: عبدیاللیل، عبدغنم، عبدکللال و عبدرضی بعضی راویان گفته‌اند، که رضا خانهدی مقدسی بوده برای قبیله‌ی بنی‌ربیعۀ مستوعر، پس از مسلمان‌شدن این شعر را در باره‌ی ویران کردن خانهدی رضا سروده است :

«من حمله سختی به خانهدی رضا و آن را به تلی خاك مبدل کردم؛ و عبدالله را از زشتی آن خانه آگاه گردانیدم؛ عبدالله را، که هرزشتی را می‌پوشاند.»

و این ادهم (سردی از بنی عامرین عوف از قبیله‌ی کلب بوده) نیز این اشعار را در آن باره سروده است:

«تو با سوارانی از قبیله‌ی من برخورد کردی، که حمله‌ی تو را دفع کردند، مانند ملخها عیار را. البته تو جایگاه آنها را دیدی و نسبت بآنها اظهار کراهت کردی، مانند کراهت خوك از آب داغ»

(ایغار یعنی آب داغ و عیار هم سردی از قبیله‌ی کلب بوده، که در یک صبح سرد، میان ملخ افتاده و در حالی که دندانهایش شکسته بود، به خوردن ملخها آغاز کرد و در آن وقت یکی از دندانهای شکسته‌اش درآمد و گفت: والله این دندان زنده است. غنظوك هم یعنی، تو را دفع می‌کنند).

فرو ریختن بت‌هایی که در داخل کعبه بودند

وقتی پیامبر در روز فتح مکه در داخل خانه کعبه درآمد، دید بت‌ها در اطراف آن خانه نصب شده‌اند و شروع کرد با حربه‌ای که در دست داشت به کوبیدن بر چشم‌ها و صورت‌های آن بت‌ها و گفت: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً* سپس دستور داد آنها را بیزیر انداختند و از داخل کعبه بیرون ریختند و سوزانیدند. راشدین عبدالله سلمی در آن باره چنین گفته است:

«زن گفت شنیده‌ای خبری را که از نابود شدن بت‌ها رسیده، گفتم نه؛ خدا و اسلام اجازه نمی‌دهند که بان خیزها گوش دهیم. مگر ندیدی محمد را با پیروانش در روز فتح مکه، در آن وقت که بت‌ها شکسته می‌شدند، اگر آن وضع را مشاهده می‌کردی میدیدی نور خدا را که ساطع است و گونه‌ی شرك و بت‌پرستی را تاریکی فرا گرفته است.»

* یعنی: راستی آمد و باطل و ناراستی نابود شد، همانا ناراستی نابود شدنی است سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۱۸. مترجم.

پرستش بت مناف

مناف هم یکی از معبودات عرب بوده که نامهای خود را به آن اضافه می‌کرده‌اند مانند: **عبدمناف*** ندانسته‌ام که معبد بت مناف در کجا بوده و چه کسی آن را می‌پرستیده است؟

زنان حایض نزدیک بتها نمی‌رفتند و حق نداشتند در آن حالت آنها را مسح کنند و دست بمالند؛ بلکه دور از آنها در جایی می‌ایستادند. بلعاء بن قیس بن عبدالله بن یعمر معروف به شداح لیشی، که مرض برص داشت (هشام بن محمد ابومندز گفته است: به بلعاء گفتند، که این مرض چیست؟ جواب داده: این شمشیر خدا است که آنرا جلاد داده‌است.) درباره مناف گفته است:

«من از مسابقه با رقیب و هم‌شأنم صرف‌نظر کردم؛ مانند جنگجویی که از ترس بت مناف دست از جنگ کشیده و در جایی ایستاده است.»

گونه‌های بت پرستی

این کلی گفته است: هر خانواده‌ای در مکه دارای بت ویژه‌ای بوده، که در خانه‌ی خود آن را عبادت می‌کردند؛ چون یکی از اهل خانه عازم سفر می‌شد، آخرین کارش در هنگام خروج از خانه، این بوده که بتهای خانوادگی را مسح و تقدیس و طواف می‌کرد و هنگام بازگشتن از سفر هم، نخستین کاری که انجام می‌داد، مسح و تقدیس آنها بود.

وقتی پیامبر برانگیخته شد، و آئین یگانه‌پرستی را میان آنها رواج داد، بت پرستان گفتند: آیا پیامبر، خدایان متعدد و معبودات بسیار ما را به یک خدا (الله) منحصر می‌کند؟ این چیز شگفتی است قصدشان از خدایان متعدد، بتهای گوناگون بود.

* سهیلی در روض الانف (شرح سیره‌ی بن هشام . مترجم) آورده است که عبد مناف جد پیامبر به **قمر البطحاء** ملقب بود. طبق گفته‌ی طبری، نخست نام او عبد مناة بوده و مادرش هم حبیبی نام داشته که خدمتکار بت مناة بوده است. قمری بن کلاب پدر عبدمناف دید که نام پسرش بانام عبد منات بن کنانه، مشتبه می‌شود، از این رو نام پسرش را به **عبدمناف** تغییر داد: نگاه کنید به: کتاب روض الانف صفحه ۳ موجود در کتابخانه خدیویه زیر شماره‌ی ۱۱۱. اما، خشنی شارح سیره‌ی ابن هشام گفته است: مناف بتی بوده که عرب نام خود را بان مانند: عبدالله و عبدالعزی، اضافه می‌کردند.

عربان جاهلی در بت پرستی راه افراط میرفتند و مقدسات گوناگون را عبادت می کردند: بعضی خانه می پرستیدند، برخی دیگر بتهایی از مجسمه، درخت و سنگ می پرستیدند.

پرستش انصاب یا سنگهای تیره

چنانچه هرکس از عربان جاهلی بر ساختن کعبه و خانه‌ی مقدس و تهیه‌ی بتهایی توانائی و قدرت نداشت، که بتی در خانه‌ی کعبه داشته باشد؛ سنگی از سنگهای مقدس که مورد احترام بودند در جلوی حرم یاد در خانه‌ی خود، نصب می کرد و آن را مانند معبودات واقع در خانه‌ی کعبه مورد طواف قرار میداد. این گونه سنگهای مقدس را «انصاب» (۱۹) می خواندند. به آئین طواف کردن بدور بتها و خانه‌ها «دوار» می گفتند.

همراه بردن سنگهای مقدس در مسافرتها

در میان عرب جاهلی، کسی که مسافرت می کرد، به همراه خود از سنگهای مقدس میبرد؛ در هر منزلی که فرود می آمد، چهار پاره از آن سنگها می گرفت و یکی از آنها را که جلب نظر او را می کرد بر میگرفت پروردگار خود می شمرد و سه تای دیگر را به زیر دیک می نهاد؛ وقتی که از آن منزل کوچ می کرد، آنها را در آنجا می گذاشت و میرفت. در منزل دیگر که می رسید همان کار را در آنجا انجام می داد. عربان بت پرست برای تقدیس بتهای خود انواع بتهای مختلف شتر نحر می کردند و گوسفند سر می بریدند و قصدشان از تقدیم قربانی، توسل و تقرب به آنها بود؛ با آن وصف، معتقد بودند که خانه‌ی کعبه و آئین تقدیس آن و مقدساتش از لحاظ عظمت و مقام از بتها و معبودات دیگر برتر است؛ از این رو، برای تقدیس آن، سناسک و آئین ویژه‌ای داشتند، که مجموعاً سناسک حج و عمره را تشکیل می داد. اصولاً، احترام آنها نسبت به سنگهای مقدس «انصاب» و بتهای داخل کعبه، برای خاطر اتساع آنها به آن خانه بوده است و آن سنگها را در مسافرت، به نیت تقدیس کعبه مورد عبادت و طواف قرار می دادند؛ زیرا علاقه و عقیده‌ی بسیاری به سناسک حج و فضیلت آن داشتند. عربان، گوسفندان مورد قربانی خود را، که برای معبودات خود تقدیم

می کردند بنام «عتایر» * (جمع عتیره به معنی ذبیحه) و قربانگاهها را که در آن قربانی ها را سر می بریدند «عتو» (بروزن هرم. مترجم) می خواندند. زهیر بن ابی سلمی در آن باره چنین سروده است :

«برگشت و سرش را بر بلندی نهاد؛ سرش مانند سنگهای قربانگاه گردید که از خون قربانیها، سرخ شده باشند.»

رواج آئین جن پرستی (۲۰)

بنی ملیح از طایفه‌ی خزاعه - که به قبیله‌ی «طلحة الطلحات» معروف بودند کسانی بودند که جن می پرستیدند ، و این آیه هم در قرآن درباره‌ی آنها نازل شده است. «ان الذین تدعون من دون الله عباداً امثالکم» ﴿۲۰﴾

بت ذوالخلصه

این بت بصورت تاج از سنگ سفید سخت (سنگ مرمر) ساخته شده بود، عبارت دیگر آن بت عبارت از سنگ سفید تراشیده‌ای بوده که، بر آن صورت تاج نقش شده بوده است. معبد آن میان مکه بسوی یمن، به اندازه‌ی هفت شب راه پیمائی از مکه، در جائی بنام: «قباله» قرار داشته. سادنان و خدمتکاران آن ، از بنی اسامة بن باهله بن اعصر بودند .

پرستندگان آن عبارت بودند از قبایل: خثعم، بجیله و ازد و قبایلی که به آنها نزدیک بودند، مانند: قبیله‌ی «هوازن» [و عربانی که در نواحی نزدیک تباله بودند، آن را می پرستیدند، چنانکه مردی از آنها درباره‌ی آن بت چنین سروده است:

«ای ذوالخلصه، اگر تو هم مانند پدر من بناحق کشته شده باشی، سروری و آقائی تو هم مانند پدرم دفن خواهد شد.»

سراینده‌ی این شعر، می خواست انتقام پدرش را که بست دشمن کشته شده بود، بگیرد؛ آمد در معبد ذوالخلصه و در آن عمل ازلام را بعنوان استخاره انجام

*-عرب میگفت: اگر شترانم بفلان شماره رسد، چنین حیوانی نزد بتها ذبح میکنم آئین عتیره از مناسک رجبیه بود. عتایر به آهوان اطلاق میشد؛ وقتی شماره‌ی شتران او بان عدد که نذر کرده بود، میرسید، حرفش را تأویل میکرد و میگفت: گفتم: یا گوسفند قربان میکنم یا آهو.

﴿۲۰﴾-سوره اعراف آیه‌ی ۱۹۴- یعنی آذان کسانی اند که جز خدا پندگانی مانند

خود را میخوانند. مترجم

داد که دست بانتقام بزند یانه؟ جواب نهی آمدو او شعر بالا را گفت.]*
 خدایش بن عامر برای عنعثن و حشی این شعر را درباره آن هت سروده:
 «و بوسیلہی اللہ او را بیخاطر آوردم، که میان من و او شاهد بود، و میان ما،
 هیچ فاصلہی زمانی نیست؛
 روزی در زندان نعمان، که نصرانی شده بود، سنگ سفید «ذوالخلصہ» را در
 «تبالہ» یاد کردم.»

انهدام معبد ذوالخلصہ

هنگامیکہ پیامبر مکہ را فتح کرد و قبایل اطراف آن مسلمان گشتند، جریر بن
 عبد اللہ نیز از تازه مسلمانان بود، پیامبر باو گفت: ای جریر، آیامی توانی بت ذوالخلصہ را
 با معبدش ویران و منهدم کنی؟ گفت بلی. پیامبر او را با جمعی برای آن کار فرستاد.
 او به همراه بنی احمس رفت و با افراد قبیلہی خثعم و باہلہ، کہ از بندگان آن بت
 بودند، جنگ کرد و بسیاری از سادگان آن را کشت. صد نفر از بنی باہلہ و بسیاری از
 بنی خثعم و دو بیست تن هم از بنی قحافہ بن عامر بن خثعم، کشته شدند.
 جریر، بر پیروان آن بت پیروز شد و آنها را ہزیمت داد. او معبد ذوالخلصہ را
 ویران کرد و آثار آن را سوزانید. زنی از بنی خثعم در آن بارہ چنین گفته است:
 «بنی امامہ کہ از شدت مستی، به بیماری صرع دچار شده بودند، ہمہی آنها
 را عصارہی نی (انبوب) بہبود بخشید؛ وقتی نزد کلام خودہا و شمشیرہای خود
 برگشتند، در آنجا شیرانی را دیدند کہ دندانہای خود را بہم می سائیدند؛ جوانان
 دلیر، ذلت را میان زنان قبیلہ خثعم تقسیم کردند. تقسیم کہ دیگر قابل رجوع
 نباشد»
 اکنون بت ذوالخلصہ در آستانہی در مسجد تبالہ قرار دارد.

بت سعد

بت سعد عبارت از صخرہی درازی بودہ کہ آن را مالک و ملکان پسران کنانہ
 می پرستیدند. آن بت در ساحل جده در جائی بنام «تقوفہ» معبد داشته است. روزی
 عربی بدوی، شترش را نزدیک معبد آن بت آورد تا تبرک یابد؛ وقتی بہ نزدیک
 آن رسید، شترش از آن بت رم کردہ و ترمید و رویہ فرار نہاد؛ در آن هنگام صاحب
 شتر از واقعہ ناراحت شد و سونگی برداشت و بہ آن بت کوبید و گفت: «خدا تو را متبرک
 و مبارک نگرداند کہ شتر سرت را سائیدی و رم دادی!» سپس از آن روگردانید و دنبال

۶۴- این اضافه را در داخل کروشه، از قول آلوسی نقل کردیم.

شترش رفت و این شعر را سرود:

«آمدیم نزد (سعد) که ما را با گمشده‌ی خود جمع کند، ولی او ما را
بیش از پیش از هم دورگردانید. دیگر از بندگان سعد نیستیم. آیا سعد جز سنگی
است که در (توقفه) قرار دارد؟! نه بر راهنمایی قادر است و نه بر گمراهی»

بت ذوالکفین

این بت معبود قبیله‌ی دوس و پسران منهب بن دوس بوده. وقتی آنان در
زمان پیامبر مسلمان گشتند، طفیل بن عمرو دوسی از سوی پیامبر مأمور شد که
آن بت را بسوزاند؛ طفیل گربه‌مأموریتش مشغول بود، این شعر را می‌خواند:
«ای ذوالکفین، ما از بندگان و پرستندگان تو نیستیم؛ زادروز ما از زادروز
تو مهم‌تر و عزیزتر است. من از آتش دل تو ترسیدم.»

بت ذوالشرا

این بت را پسران حارث بن یشکر بن سبیر از قبیله‌ی ازد، می‌پرستیدند.
یکی از ظرفان این شعر را درباره‌ی آن بت سروده‌است:
«اکنون بجائی وارد شدیم که پائین‌تر از بت «ذوالشرا» است، و سپاه
دشمن از ما شکست خورد.»

بت اَاقِیصر

بت اقیصر معبود قبایل: قضاعه، لخم، عامله و غطفان بوده، که در حدود
شمالی عربستان در نزدیکی‌های شام، معبد داشته است. زهیر بن ابی سلمی در
باره‌ی آن بت چنین سروده است:

«به سنگهای اقیصر سوگند یاد کردم، که در آن شپشها نابود نشده‌اند.»
(طبق مفهوم این شعر، در آنجا که در زبان عربی می‌گویند: **انصاب الاقصر**
یعنی سنگهای اقیصر، می‌توان گفت که آن بت هم از سنگ بوده است. مترجم)
و نیز شنفری از وی این شعر را در باره آن بت نقل کرده است:
«به جامه‌های اقیصر سوگند، مرد سخت دلی، که بر عمرو و قبیله‌اش پناه
داد، علی بود.»

و نیز ربیع بن ضبع فزاری این شعر را در باره‌ی پرستش اقیصر سروده‌است:
«من و بهترین مردم، در پیرامون «اقیصر» به تسبیح و تهلیل (لااله
الاالله گفتن) مشغولیم.»

(پائین تر هم زیر عنوان «چگونگی پرستش بت اقصیر» از این بت با تفصیل بیشتری گفتگو شده است، که آئین «حلق رأس» در معبد آن بت را بیان می کند . مترجم.)

بت نهم

پرستندگان بت نهم هم گاهی نام خود را به آن اضافه می کردند و خود را «عبدنهم» می خواندند. خزاعی بن عبدنهم، از قبیله «مزینه» سادات معبد آن را در عهده داشته است . سپس کسانی هم از قبیله بنی عداء در امور سادات آن شرکت داشتند. این خزاعی چون از بعثت پیامبر آگاه گشت، دست از بندگی بت نهم و بت پرستی برداشت و آن بت را شکست و این چند بیت شعر را انشاد کرد:

«نزد نهم» رفتم تا برایش قربانی کنم ، چنانکه همیشه انجام می دادم ؛ ولی چون به عقلم رجوع کردم، با خود گفتم: آیا این خداست که چیزی نمی داند و توانائی بر سود و زیان ندارد؟

دیگر او را نپرستیدم ؛ اکنون پیرو دین محمد و خدایم، خدای بسزرگ آسمان «الله» است.

پس از آن او به یاران پیامبر پیوست و اسلام آورد، و به پیامبر ضمانت داد که افراد قبیله خود «مزینه» را مسلمان گرداند . امیه بن اسکر نیز این دو بیت را در باره ی آن بت سروده است:

«چون دو چوپان را ملاقات کردی و دیدی که گوشتها را با سوگند به «نهم» میان خود تقسیم کرده و نهاده اند، بگذر و طمع خوردن گوشت تقسیم شده، تورا نگیرد.»

بت عائم

زیدالخیخیر، که به زید الخیل طائی معروف بوده، این شعر را در باره ی بت عائم سروده است:

«هرکس را ملاقات کردی، آگاهش کن، که آنها را شکست و هزیمت داده ای، و حال آنکه نمی دانی عائم کیست و شکل و سیمای آنها چگونه است.»

بت سعیر

این بت، معبود خاص عنزه بوده است. روزی جعفر بن ابی خلاص کلبی، که بر شتری سوار شده بود، از کنار آن بت گذشت؛ خواست حیوانی را برای آن

بت قربان کند، ولی ناگهان شتر او رم کرد و روبفرار نهاد، او در آن هنگام این دو بیت را انشاد کرد:

«شتر من از لاشه قربانیهایی که در پیرامون سعیر بودند، رسید سعیری که پسران «یقدم» او را زیارت می‌کنند و پیروان «یدکر» در آستانه‌ی او سر خود را پائین انداخته و سخن نمی‌گویند.»
این کلمبی گفته‌است: «یقدم» و «یدکر» در شعر بالا، نامهای دو پسر عتره بودند.

آئین پرستش سنگهای تیره

عربان نوعی از سنگهای تیره (مانند حجرالاسود، چنانکه بالاتر گذشت، مترجم) را در جایی نصب میکردند و بگرد آنها طواف و برای آنها حیوان قربان می‌کردند. این سنگهارا «انصاب - نصب» (بروزن شتر. مترجم) می‌نامیدند و آئین طواف بدور آنها را «دوار» می‌گفتند. عاصم بن طفیل گفته است: غنی این عصر، روزی دید که عربان بگرد آن سنگها طواف می‌کنند و در میان آنان، دختران جوانی را هم دید که در حال طواف هستند، از این رو این بیت را سرود:

«دائی‌های من ثروتمند بودند و برگرد «انصاب» طواف می‌کردند»

عمر بن حارث کعبی هم این شعر را در باره‌ی قسم خوردنش به انصاب سروده است:

«سوگند یاد کردم، که غضیف او را از راهش بر نگرداند؛ و به انصاب هم قسم خوردم که آنها نمی‌ترسند».

فزاری هم (که بواسطه‌ی تار بدی که کرده بوده، قریش او را از داخل شدن به کعبه منع می‌کردند) این شعر را در باره‌ی انصاب گفته است:

«حیوان قربانی خود را میراندم و «انصاب» خود را پشت شترم نهادم. بوده: آیا از طایفه‌ام سرورانی دارم؟»

یکی از پسران ضمیره (بر وزن سفره. مترجم) در جنگی که میان آنها در گرفته بود گفته: «و حلفت بالا نصاب والستر» (یعنی سوگند خوردم به انصاب و پرده‌ی کعبه. مترجم)

بت عُمیانس

در ناحیه‌ی خولان بتی قرار داشت، که به آن عُمیانس گفته می‌شد. قبیله‌ی خولان آن را می‌پرستیدند، طایفه‌ای از قبیله‌ی خولان، زکات حیوانات و

محصولات کشاورزی خود را دو قسمت می کردند: قسمتی را سهم الله و بهره‌ای دیگر را سهم عمیانس می شمردند؛ سهم الله را به مصرف عمیانس می رسانیده و بهره‌ی عمیانس را بحساب الله می گذاشتند، ولی خودشان قبول می کردند -

این طایفه از بنی خولان را «ادوم» می گفتند که در اصل «اسرم» بوده است. این آیه در قرآن درباره‌ی معامله‌ی آنها در زکات دادنشان نازل شده است: «و جعلوا لله سمزراً من الحرث والانعام نصیباً فقالوا هذالله بزعمهم وهذا لشرکائنا فماکان لشرکائهم فلا یصل الی الله و ماکان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء ما یحکمون.»

حسان بن ثابت (شاعر مخصوص پیامبر. مترجم) این ابیات را درباره‌ی بت عززی که در نخله قرار داشت، سروده است:

« باذن خدا، گواهی می دهم که محمد پیامبری است، که مقام او بالای آسمانهاست؛

و ابویحیی و یحیی هردوشان در دین خود دارای کردار پسندیده‌اند؛ جایگاه عززی و پیرامون آن در سرزمین «نخله» قرار دارند، در بی برکتی مانند سرزمینی اند که عاری از خیر و برکت باشد»

این کلبی گفته است: «قلی» در شعر بالا، (در زبان و شکل عربی. مترجم) زمینی است که در آن خیر و برکت نباشد، نخله را که مقر عززی بوده، به آنگونه زمینها تشبیه کرده است.

پرستش کعبه ها و خانه های مقدس (۲۱)

بنی حارث بن کعب در نجران، کعبه‌ای (خانه‌ی مقدسی) داشتند، که آن را با آئین زیارت رفتن و طواف کردن عبادت می کردند. اعرشی شاعر عرب در شعرش از آن خانه یاد کرده است. بعضی پنداشته‌اند که آن خانه مورد عبادت و تعظیم نبوده است، بلکه غرفه‌ای بوده متعلق به بنی حارث، نظر من هم همین است؛ زیرا در هیچ شعر از بنی حارث ندیده و نشنیده‌ام که از آن خانه بعنوان تعظیم نامی برده و یادی کرده و یا نام خود را به آن اضافه کرده باشند.

ترجمه‌ی آیه‌ی بالا چنین است: «بهره‌ای از زکات دامها و محصولات کشاورزی خود را برای الله قرار میدادند و میگفتند این سهم اوست و بهره‌ای دیگر از آن را برای شریکان الله تعیین میکردند، ولی سهم الله را نمیدادند و خودشان میگرفتند چه دآوری بدی». مترجم

اینست شعر اعرشی:

«و کعبه نجران حتم علیه یک حتی تناجی بابوابها»

عبادت بیت حوراء

خانه‌ی مقدس دیگری در سنداد واقع در سرزمین میان کوفه و بصره بر پا بود که به قبیله‌ی ایاد تعلق داشت. اسودبن یعفر از آن کعبه در شعرش یاد کرده است. * من نشینده‌ام که این خانه مقدس باشد، شنیده‌ام که آن عبادتگاه نبوده و بلکه خانه‌ای بوده عتیق و شریف. مردی از قبیله‌ی «جهینه» که باو عبدالداربن حدیث (بروزن حسین. مترجم) گفته‌می‌شد. بافراذ قبیله‌اش گفته بود: «بیانید تا من از وجود خانه‌ای (در زمینی از بلادشان که بان حوراء گفته میشود) بشما خبر دهم، و آن را به بیت‌الحرام مانندکنیم و مورد تعظیم و پرستش قرارش دهیم، و مانند بیت‌الحرام آن را پرستش و عبادت، زیارت و طواف کنیم و گروهی از قبایل عرب رابه عبادت آن متوجه گردانیم» ولی قوم او از پیشنهادش سر پیچیدند، او این آیات را در آن باره سروده است:

«خواستیم که کعبه‌ای بناکنیم، زیرا این نارگناه نیست؛ خویشانم را نه برای اینکار دعوت کردم، از همکاری با من خودداری کردند و از دستور من برگشتند و رفتند در پیرامون «قودم» پنهان گشتند. چون دعوت شدند، ناسزا گفتند و برخی‌شان مانند کران حرف سرا نشیدند. منافع هر کدام از قبیله‌ی من، برای دیگران است و سخنش درباره‌ی خویشان خود، بیهوده و مبهم است»

کعبه بیت‌القلیس در برابر بیت‌الحرام

ابرهة‌الاشرم^(۲۲) در صنعا خانه‌ای به عنوان نیسه از سنگ‌سرسر و چوبهای خوب ساخته و نام آن را «بیت‌القلیس» نهاد. * ابرهه بشاه حبشه نوشت که من در اینجا برای تو کلیسایی ساخته‌ام که مانند آن را هرگز کسی ندیده و نساخته * باقوت گفته: سنداد میان حیره و ابله واقع بوده، که در آن قصری بود که عربان از اطراف بزیارت آن میرفتند. آن همان قصری بوده است که اسودبن یعفر در شعرش یاد کرده است و آن شعر اینست:

اهل الخورنق والسدير وبارق * والقصر ذی الشرفات من سنداد *
 صاحب روض الانف در صفحه ۲۰ از این خانه سخن گفته که خلاصه‌ی آن اینست:

بیت‌القلیس قصر بسیار بلندی بوده بطوریکه بر شهر عدن مشرف بود و بان نام مشهور. ابرهه در ساختن آن، مردم یمن را به بیگاری می‌گرفته ورنجهای بسیار بر آنها روا داشته بود، تا آنچه او بقیه در پاورقی صفحه بعد

است؛ و میکوشم عربان را از زیارت و عبادت خانه‌ای (خانه کعبه در مکه. مترجم) که برای تعظیم آن مناسک حج و عمره انجام می‌دهند، روگردان کنم. این قصد ابرهه را بردی از عرب بنام «نساء الشهور» دریافت و بدنبال آن دونفر از قبیله‌ی خود را دستور داد که بروند و در داخل کعبه‌ی ابرهه یعنی «بیت القیس» تغوط کنند، آندو مرد خواست او را اجرا کردند.

لشکر کشی ابرهه به مکه

وقتی ابرهه این اهانت را از جانب عرب نسبت بخانه‌ی القیس شنید، خشمگین گشت و پرسید: چه کسی مرتکب چنین اهانت شده است؟ گفتند: مردم مکه که بیت‌العرام را عبادت می‌کنند. از این رو برای گرفتن انتقام از مردم مکه و پرستندگان کعبه، سپاهی آماده و با فیلهای حبشی جنگی مجهز کرد و برای ویران کردن کعبه روی آورد و کرد آنچه کرد*:

امرؤ القیس و بت ذوالخلصه

حسن بن علیل توسط علی بن صباح از ابوسنذر هشام بن محمد (ابن کلبی) روایت کرده است که او گفته:

ابوسکین گزارش داده است که، چون امرؤ القیس بن حجر عازم غارت و جنگ قبیله بنی‌اسد بود، از کنار معبد ذوالخلصه گذشت (آن بتی بوده در تباه، → میخواستنه ساخته شد. از کاخ بلقیس ستونهای مرمر و سنگهای منقوش به طلا را برای بنای آن قصر برده بودند و در اندرون آن صلیبهایی از طلا و نقره و منبرهایی از عاج و آبنوس نصب کرد، ولی با پایان یافتن تسلط حبشیان بر یمن، چون کسی آن را تعمیر نکرد، رو بویرانی نهاد و جای درندگان و لانه‌ی مارها گردید. عربان از ترس جن بآن خانه نزدیک نمی‌شدند، از این رو، ویرانه‌ی آن تا زمان عبدالله سفاح دست نخورده مانده بود، سفاح به ابوالعباس بن ربیع که عامل او در یمن بود دستور داد که مصالح بیت‌القیس و نقایس آن را تصرف کند و بفروشد، از آن پس آثار آن خانه از میان رفت. یکی از بتهای اندرون آن تمثالی بوده از چوب که درازای آن شصت ذرع بوده و بت دیگری هم در کنار آن قرار داشته است.

*- آلوسی افزوده است، که عربان خانه‌های مقدس را همچون بتهایشان عبادت و تعظیم میکردند، مانند عبادتشان نسبت بخانه‌ی کعبه در مکه، آنها دارای سادنان بودند، در آنها طواف و تقدیم قربانی میکردند مانند کعبه.

که قبایل عرب آن را عبادت می کردند؛ برای او سه تیر جهت انجام مراسم استخاره نصب شده بود که در یکی دستور بانجام کار، و در دومی نهی از آن، و در سومی انتظار و صبر نوشته شده بود) و نزد آن بت توقف کرد و در باب رفتن بچنگ قبیله ی بنی اسد، در معبد آن استخاره کرد، و در جواب استخاره نهی از آن نار آمد؛ **امروالقیس** بر آشفت و تیرهای استخاره را شکست و بصورت بت کوبید و قصدش را دنبال کرد و با بنی اسد جنگید و بر آنها پیروز گشت. او از آن پس دیگر، نه در معبد آن سوگند یاد کرد و نه استخاره کرد. **امروالقیس** نخستین کسی بوده از عربان، که پیمان عبودیت را با آن بت شکست.

چگونگی پرستش بت اقیصر^{۱۰}

عنزی از علی بن صباح و او از هشام بن محمد (ابن کلبی) روایت کرده که، از قول ابوشیر عسرین شبل از قبیله ی جرم گزارش داده و گفته است:

قبیله ی قضاعه و بنی لخم و بنی جذام و اهل شام، بتی را می پرستیدند که بان «**اقیصر**» گفته می شد؛ در معبد آن برای تعظیم و عبادتش، مراسم مانند مناسک حج انجام می دادند: سرشان را نزد او می تراشیدند (تراشیدن موی سر در پایان مناسک حج که بان «**حلق رأس**» می گویند، آئینی بوده است که با آن پایان مراسم اعمال حج را اعلام می کردند و اکنون هم مسلمانان آن را اجرا می کنند و پایان مناسک می شمارند. مترجم) بدین سان که، هر که موی سر خود را می تراشید، جمع می کرد و با آن، مقداری آرد می آمیخت و آن را صدقه می داد.

در اوایل، قبیله ی هوازن عم این سنت را اجرا می کرد ولی پیش از آنکه مقدار آرد را با موی سر بهم بیامیزند و صدقه بدهند، این شعار را می گفتند:

«**اعطینه من هوازن ضارع**»* (یعنی- آن را به من بده که من از قبیله ی هوازن، ضعیف و مستحقم)

اگر کسی این رسم را انجام نمی داد می بایستی پس از آن، موی سرش را بگیرد و با آنچه در آن بود از شپش، با آرد مخلوط کند و با آن نان به پزند و بخورد.

*- جاحظ در صفحه ۳۷ کتاب البخل و صفحه ۱۱۴ ج ۵ کتاب الحیوان

بان سنت اشاره کرده که خلاصه اش چنین است: قبایل هوازن و بنی اسد، خوردن چنین نانی را عار میدانستند. مردم یمن موی سرشان را که می تراشیدند بسآرد مخلوط کرده صدقه میدادند؛ فقیران از بنی قیس و بنی اسد آن آرد مخلوط بمو را می گرفتند و می پزند آرد را از مو جدا می کردند و می خوردند...

قبیله‌ی جرم و بنی جمعه درباره‌ی آبی که بآن «عقیق» می‌گفتند اختلاف کردند و نزد پیامبر آمدند. پیامبر بسود جرم حکم داد، از این رو معاویه بن- عبدالعزی بن ذرع جرمی این شعرها را گفت:

«چنانکه می‌دانید من برادر جرم هستم. چون نزد پیامبر گروهی بدآوری آمدند، برادرم گفت، اگر شما بدآوری پیامبر قانع نشوید، هر چه او گوید من قانعم. آیا جرم را ندیدید، که چگونه ب مردم انفاق می‌کرد؛ در حالیکه پدر شما در نزدیک درهٔ اقصیر «معبد اقصیر» صدقه‌می‌گرفت چون صدقه‌ای میرسید، می‌گفت: من از فقیران قبیلهٔ هوازن هستم صدقه را بمن بدهید.*»

شما مانند عموم مردم نیستید، بلکه از آنها پست‌تر و پائین‌ترید. و شما، مانند دو انگشت کوچک دست هستید که در درازا به انگشت‌های دیگر نمی‌رسند.»

این کلمی گفته: شرقی بن قطامی برای سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی از قبیلهٔ بنی‌کنانه، این ابیات را در آن باره سروده است:

«آیا بیماری جذام شما را از ناسزا گفتن بما باز نداشت؟»

هر فرد از قبیله «قضاعه»، که چاه آب او عبارت از حوضی است در کوه رضوا، ناراحت است ریشهٔ درخت خواری در میان شما پا برجا گشته؛ هیچ مردی از شما شرم‌نده و سیر نیست»

*. جاحظ در صفحه ۴۳۷ کتاب البخلاء این بیت و بیت پیش از آن را در تقبیح بنی‌اسد و گروهی از قبیله‌ی هوازن دانسته و گفته: آندو گسروه پسران فعلیه‌اند. و سپس گفته: «قره، آرد آبیخته بمو را گویند. مردان آنها در مراسم حج چون حلق رأس میکردند، مقداری آرد را بموی سرشان مخلوط کرده روی سر میگرفتند و آن را به فقرا بعنوان صدقه جهت رفع بلا و پاکیزگی روح، میدادند. کسانی که این آرد را میگرفتند، معیب شمرده میشدند. صاحب «تاج العروس» هم در ماده‌ی «قور» روایتی بجز آن روایت که در متن آورده شد، از ابن کلبی نقل کرده که او گفته: قبیله‌ی هوازن و بنی‌اسد بواسطه‌ی قره خوردنشان، مورد طعن و تقبیح واقع میشدند. مردم یمن هم وقتی در سناسک حج سرشان را در منا می‌تراشیدند، جلوسرشان ظرفی حاوی مقداری آرد میگرفتند تا موی سرشان با آن مخلوط میشد و سپس فقرای قبیله‌ی بنی‌اسد و بنی‌قیس آن را بعنوان صدقه می‌گرفتند...»

آغاز بت‌پرستی پس از آدم

ابوعلی عنزی از علی بن صباح و او از ابومندز هشام بن محمد بن سائب بن کلبی روایت کرده است، که ابن کلبی گفته: پدرم چگونگی آغاز بت‌پرستی در میان عرب را چنین خبر داد: چون حضرت آدم علیه السلام مرد، پسران شیث بن آدم، جسد او را در غار کوهی در هندوستان کوهی که آدم از بهشت بر آن هبوط کرده بود نهادند* (نام آن کوه نوز است، که پر نعمت‌ترین کوههای روی زمین است، از این رو، آن کوه را در پر نعمت بودن، ضرب‌المثل کرده‌اند و گفته‌اند: «پر نعمت‌تر از نوز و بی‌آب و علف‌تر از برهوت بیابانی نیست» برهوت. در حضرموت بیابانی است در نزدیک قریه‌ی «تعد» طبق روایت عنزی و علی بن صباح از ابن کلبی که گفته: پدرم از ابوصالح، او از ابن عباس خبر داده‌اند، که ارواح مؤمنین پس از سرگ، در جایه واقع در شام می‌روند و ارواح مشرکان به برهوت می‌روند و در آنجا معذب می‌شوند)**

جسد آدم را مورد پرستش قرار دادند

ابوعلی عنزی از علی بن صباح و او از ابن کلبی روایت کرده‌اند، که او گفته است:

پدرم از ابوصالح و او از ابن عباس روایت کرده است: که پس از آنکه پسران شیث جسد آدم را در غار نامبرده نهادند، هر روز می‌آمدند آن را تعظیم

* در حاشیه‌ی موجود در کتابخانه‌ی زکیه مطلبی در این باره نوشته شده است، که خلاصه‌ی آن چنین است: ابو عبید بکری در «معجم‌الاستعجم» گفته است: «راهون نام کوهی است در هند که آدم علیه السلام بر آن هبوط کرده و سنگ راهون منسوب بدان کوه است.»

همدانی گفته: «راهوم با میم درست است، که عجمان آن را «نوز یا بوز» می‌نامند... در معجم‌الاستعجم که علامه و ستفلد آلمانی آن را در سال ۱۸۷۷ بچاپ رسانده «رهوم» آمده است بدون الف (در صفحه ۴۶ آن کتاب) یا قوت حموی در میان گفتارش آن را «رهون» خوانده که در جزیره‌ی سرانندیب «سیلان-کنونی» واقع است...

* ابن فضل الله عمری در جزء اول «مسالك الابصار فی ممالک الامصار» گفته است: «در حضرموت که در بلاد یمن است چاهی بنام «بئر برهوت» است که ند کسی عمق آن را شناخته است و نه کسی تاکنون بداخل آن پائین رفته است.»

و نیایش و برای او طلب رحمت می کردند -

بعد از آن، فردی از پسران قایل بن آدم به فرزندانش چنین گفت: «ای فرزندان من، پسران شیث جسد آدم را تعظیم و بگرد آن طواف میکنند، ولی شما چیزی ندارید که مورد تعظیم قرار دهید» پس برای آنها بتی ساخت و فرزندانش را وادار بتعظیم آن کرد. این عمل، منشأ بت پرستی (۲۳) و باعث رواج آن در میان اولاد آدم گشت.

حسن بن علی از علی بن صباح و او از ابن کلبی روایت کرده اند، که او گفته: پدرم خبر داده و گفته: بت های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر، مردانی بودند نیکوکار، وقتی مردند، خویشاوندانشان برای آنان گریه و زاری کردند و از مفارقت آنان بی تابی نمودند. در این وقت سردی از فرزندان قایل بانها گفت: آیا می خواهید پنج مجسمه بصورت آنان برای شما بسازم بی روح، چه آنکه من بر ایجاد روح در آنها توانا نیستم، گفتند: آری. او پنج بت یعنی مجسمه بصورت و هیأت آن مردگان ساخت و در جائی نصب کرد. و از آن پس خویشان مردگان، می آمدند و آن مجسمه ها را تعظیم می کردند و بعنوان بزرگداشت، بگرد آنها طواف می کردند تا اینکه قرنی بدین منوال گذشت. پس از آن، در عهد یردی بن مهلائیل بن قینان بن آنوش بن شیث بن آدم نیز وضع چنان ادامه داشت. پس از آن، قرن دیگری آمد، که در آن، مردم از قرن پیش از آن بیشتر آن مجسمه ها را تعظیم و نیایش کردند؛ سپس در قرن سوم (منظور از قرن نسل سوم است. مترجم) مردم گفتند: گذشتگان ما این بتها را بدان سبب تعظیم می کردند که آنها در نزد خدا، شفیعان آنان بودند؛ از این رو، این مردم بعبادت آنها شروع کردند و در شرك و کفر، فرو رفتند. خدا ادریس پیامبر را بانها مبعوث گردانید (او اختوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بود) ادریس آنها را از عبادت بتها باز می داشت و بخدا پرستی می خواند ولی آنان او را تکذیب کردند.

بت های باقیمانده از زمان نوح

طبق روایت محمد بن سائب کلبی (پدر ابومنذر) از ابوصالح و او از ابن عباس روایت کرده است که: مناسک و آداب بت پرستی به گذشت زمان در میان آنها رایج تر و گسترده تر می شد. تا اینکه زمان نوح بن لمک بن متوشلح بن اختوخ رسید. در این زمان خدا نوح را بر آنها مبعوث گردانید، که در آن وقت چهارصد

و هشتاد سال عمر داشت.

نوح، آنها را به خدا پرستی خواند و مدت صد و بیست سال در این راه کوشید، ولی آنها او را تکذیب کردند و او مأیوس شد. در این وقت خدا بنوح دستور داد، که کشتی‌ای بسازد. او کشتی را ساخت و در آن سوار شد در حالی که ششصد سال عمر داشت. او نجات یافت و کافران غرق شدند و طوفان فرو نشست (۲۴). نوح پس از طوفان، سیصد و پنجاه سال نیز پیامبری کرد. فاصله‌ی زمان نوح از آدم هزار و دو بیست سال بود. آبهای طوفان نوح بتهای پنجگانه را از کوه نوز بر زمین انداخت، همچنان جریان آب و اسواج طوفان آنها را از زمینی به زمین دیگر می‌برد تا اینکه سرانجام آنها را به زمین جسده (مغرب عربستان. مترجم) انداخت.

پس از آنکه آب طوفان خشک شد، آن بتها بر رودخانه ماندند و رفته-رفته خاک روی آنها را پوشانید. زمانها گذشت؛ جریان باد، خاک را از روی آنها بپراکند و دوباره از زیر خاک، بیرون افتادند.

عمرو بن لحي و پرستش بتهای باقیمانده

ابوعلی عنزی از علی بن صباح روایت کرده که این کلبی گفته: عمرو بن-لحي، ربیعة بن حارثه بن ثعلبة بن اسرؤالقیس بن مازن بن ازد و رئیس قوم خزاعه و مادرش فهیره بنت حارث بوده. او کاهن بوده [که بر مردم مکه غلبه کرد و قوم جرهم را از آن شهر راند و خود، ریاست مکه و سدانت کعبه را بعهده گرفت]. او همزادی از جن داشت مکنی به «ابوئمامه». روزی همزاد عمرو بن لحي باو گفت:

به کنار رودخانه‌ی جسده برو؛ در آنجا بتهای افتاده‌ای می‌بینی، آنها را بیاور به تهامه، هیچ هراس نکن و وقتی آنها را آوردی، عربان را به تعظیم و پرستش آنها بخوان که دعوت تو را خواهند پذیرفت. او بانجا رفته و بتها را یافت و به تهامه آورد؛ در این وقت موسم انجام مناسک حج رسیده بود، او مردم را به پرستش آن بتها خواند.

عوف بن عذرة بن زیدالات بن رقیدة بن ثور بن کلب بن وبرة بن ثعلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة، دعوت او را اجابت کرد؛ عمرو بن لحي بت و درابا و داد. عوف آن بت را به وادی القرا آورد و در دومة الجندل نهاد. او پسرش را «عبدود» نامید. پسر عوف نخستین کسی است از عرب، که خود را بدان نام خواند. پس از او، کسان دیگر نیز خود را «عبدود» نامیدند. عوف پسرش عامر را، که باو «عامر الاجدار» گفته می‌شده، سادن معبد بت و دگردانید و از آن پس همیشه

سدانت آن بت را بعهدہ داشتند تا دین اسلام پیدا شد. ابن کلبی گفته: پدرم از مالک بن حارثه‌ی اجداری روایت کرده است، که او «بت‌ود» را دیده است و گفته: روزی پدرم بمن گفت مقداری شیر ببرم برای «ود» و باو بنوشانم. پس از چندی خالد بن ولید آن بت را، بدستور پیامبر، شکست.

خالد بن ولید و شکستی بت‌ود

پیامبر خدا خالد بن ولید را از غزوه‌ی تبوک، برای ویران کردن بتخانه و معبد ود فرستاد. ولی بنی عامرالاجدار و بنی عبود، مانع او شدند و از این رو میان آنها جنگ در گرفت. خالد، مدافعان «ود» را کشت و آن بت را شکست و معبدش را ویران کرد. [در میان کشته‌شدگان آن مردی، بود] از طایفه بنی عبود، که او را «قطن بن شریح» می‌گفتند وقتی مادرش او را کشته شده یافت، این شعرها را گفت:

«آگاه باشید که این دوستی دواسی نخواهد یافت؛ و در دنیا هیچ نعمتی باقی نماند؛

و هیچ مرد شریفی در دنیا نمی‌ماند؛ او مادری مهربان و دوستاری در شاهقه (سرکوه بلند) دارد؛ ای آفریننده و گردآورنده‌ی اعضای پراکنده انسان! ای کاش مادر تو متولد نمی‌شد و تو را نمی‌زائید.»

سپس سخت گریه کرد و فریادی کشید و مرد. حسان بن مصاد، پسرعموی اکیدر صاحب **دومة الجندل** هم در آن جنگ کشته شد. پدر این کلبی گفته است، که من از مالک بن حارثه خواستم که «بت‌ود» را چنان برایم توصیف کند که در نظرم کیفیت او مجسم گردد. مالک در جواب من گفت:

«بت‌ود عبارت بود از تمثال مرد بزرگی، که بوسیله‌ی دو گونه زینت آراسته بود: بر گردنش شمشیری آویخته شده و کمانی بر شانه داشت و در پیش او، حربه‌ای بود که در آن پرچی و جعبه‌ای پر از سنگ، قرار داشت»

مضرین نزار هم دعوت عمرو بن لحي را اجابت کرد. عمرو، بت سواع را به سردی از قبیله‌ی هذیل، که باو حارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر گفته می‌شد داد؛ بت سواع در زمین «رهاط» که در بطن نخله واقع بود، قرار داشت. آن را قبیله‌ی مضر می‌پرستیدند. مردی از عرب این اشعار را برای آن بت گفته است:

«آنها را که بر اطراف مرده‌هایشان گرد آمده‌اند می‌بینی؟ مانند طایفه‌ی

هذیل اند، که بر سواع گرد می‌آیند و در حضور سواع می‌مانند، و قربانیهای خود را نزد او تقدیم می‌کنند و از او مراقبت می‌نمایند.»

قبیله‌ی مذحج هم دعوت عمرو بن لعی را اجابت کرد؛ او «بت یغوث» را به انقم بن عمرو مرادی از آن قبیله سپرد. یغوث در اکمه واقع در یمن قرار داشت. قبیله‌ی مذحج و قبایل نزدیک آن قبیله، یغوث را می‌پرستیدند.

قبیله‌ی همدان نیز در بت‌پرستی، هم صدای عمرو بن لعی شد. عمرو بن لعی، بت یعوق را به مالک بن سرژدین چشم بن حاشه بن چشم بن خیزان بن نوف بن همدان سپرد. معبد یعوق، در قریه‌ای بوده که بآن «خیوان» می‌گفتند. قبیله‌ی حمیر هم دعوت عمرو بن لعی را پذیرفت؛ او «بت نسر» را به سردی از طایفه‌ی «ذی‌رعین» (بروزن حسین. مترجم) از قبیله‌ی حمیر داد، که نام او معدی کرب بود. «بت نسر» در زمین سباء، در جایی بنام «بلخج» قرار داشت. قوم حمیر و نزدیکان آنها، نسر را عبادت می‌کردند. این بت هم چنان مورد پرستش حمیریها قرار داشت تا اینکه ذونواس شاه حمیری قوم خود را بدین یهود آورد.

تفاوت میان صنم و وثن

حسن بن علی از علی بن صباح روایت کرده که او گفته: ایومنذر هشام بن محمد (ابن کلبی) برای ما گفت: «صنم» به بت‌هایی گفته می‌شده است که بصورت انسان، از چوب یا از طلا و یا از نقره ساخته بودند؛ ولی بت‌هایی که از سنگ ساخته شده و بصورت انسان نبوده‌اند، «وثن» نامیده می‌شدند.

پرستش این بت‌ها، که در این کتاب مورد اشارت قرار گرفتند، همچنان ادامه داشت تا اینکه خدا پیامبر را مبعوث کرد و او کسانی را دستور داد تا آنها را نابود کردند.

سخن پیامبر درباره‌ی عمرو بن لعی و دجال

هشام بن محمد (ابن کلبی) گفته است: پدرم از ابوصالح و او از ابن عباس روایت کرده است، که پیامبر گفت پرده‌ی آتش از جلویم برداشته شد، عمرو بن لعی را دیدم که سردی است کوتاه قد، سرخ رنگ کبود چشم، که در آتش جهنم می‌سوزد؛ پرسیدم که او کیست؟ گفته شد: عمرو بن لعی است؛ نخستین کسی است که بت پرستی را در میان عرب بنیان نهاد و رواج داد، و مردم را بآن خواند و دین ابراهیم را تغییر داد. و فرمود: شبیه‌ترین کسان به عمرو بن لعی از میان فرزندان او (که در زمان پیامبر حاضر بودند. مترجم)، قطن بن

عبدالعزی است. در این وقت قطن برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، آیا این شباهت زبانی برایم ندارد؟ فرمود: نه؛ چون تو مسلمانی و او کافر بود. پس از آن پیامبر سخن خود را ادامه داد و گفت: دجال را هم دیدم که مردی بود یک چشم و دارای سوهای مجعد. از فرزندان عمرو بن لحي، شبیه‌ترین کس به دجال اکثم بن عبدالعزی است. اکثم هم، که این سخن را شنید، برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این شباهت من به دجال زبانی دارد یا نه؟ گفت: نه، تو مسلمانی و او کافر بود.

ابوعلی عنزی از علی بن صباح و او از ابن کلبی روایت کرده‌اند که او گفته است: ابوباسل طائی از عمویش «عنترة بن اُخرس» روایت کرده است، که: قبیله‌ی طی، بتی را می‌پرستیدند، که بآن «فلس» گفته می‌شده. این بت بشکل انسانی سیاه بوده که در میان کوهی، که بآن «اجاء» گفته می‌شده، قرار داشته است. آن بت را بندگانش عبادت می‌کردند و برای تعظیم او، تقدیم قربانی و اهدای هدایا و نذومی کردند؛ هر گناهکار بی‌مناکی که از سوی دشمن تعقیب میشد، و بحوزهی آن بت پناهنده می‌گشت در اسان و آزاد می‌شد و کسی حق نداشت او را آزار رساند.

سادنان و خدمتکاران معبد آن بت، از بنی بولان بودند. بولان کسی بوده است، که برای نخستین بار، آن بت را عبادت کرده بود. آخرین کس از بنی بولان که سادنت بت فلس را عهده‌دار بوده، «صیفی» نام داشته است.

مالک بن کلثوم شمجی، کنیزی داشت از بنی علیم مربوط به قبیله‌ی کلب، روزی شتر مالک بسوی معبد بت فلس فرار کرد و کنیزش او را از فرار شتر آگاه گردانید؛ مالک بر اسبش سوار شده و نیزه‌ای در دست گرفت؛ و بدنبال شتر روان گشت، و بسوی معبد فلس رفته شترش را در نزد صیفی دید. او شترش را از صیفی (سادن معبد. مترجم) خواست، صیفی گفت: آن شتر از آن پروردگسارت (یعنی بت فلس) است و گفت: ای مالک، نسبت به فلس پیمان شکنی می‌کنی؟ در این وقت مالک با نیزه بسوی او حمله کرد؛ صیفی ترسید و شتر را تسلیم کرد و پس از آن، بطرف فلس برگشت، دستهایش را بلند کرد و بمالک نگاه کرده این شعر را خواند:

« خداوندا، امروز مالک بن کلثوم با نیزه بتو حمله‌ور شده و پیمان بندگی را شکسته؛ و من هم تاکنون مورد اهانت و ستم کسی واقع نشده بودم.»

در همان روز، عدی بن حاتم حیوانی برای آن بت قربانی کرده و ماجرای داستان صیفی و مالک را دیده بود، و با چند نفر دیگر نشست و درباره‌ی آن ماجرا، با شگفتی گفتگو کرده، و درباره‌ی بت پرستی برایش تردید حاصل گشته

بود؛ ولی از آن واقعه، که اهانتی نسبت به بت معمول شده بود، در پیش یارانش اظهار ناراحتی کرده بود.

چند روز از آن واقعه گذشت، چون در فکر عدی نسبت به بت پرستی شک و تردید پیدا شده بود، او از بت پرستی روگردانید و بدین نصاری پیوست. عدی-بن حاتم همچنان نصرانی بود تا اینکه اسلام ظهور کرد و او به دین مسلمانی درآمد.

مالک بن کثوم، نخستین کسی بوده که نسبت به پرستش فلس، پیمان شکنی کرد. پرستش بت فلس تا ظهور اسلام ادامه داشته تا اینکه پیامبر اسلام، علی بن ابی طالب را دستور داد آن بت را با معبدش ویران و منهدم گردانید و آن دو شمشیر را (که در آغاز کتاب از آنها بنام مخذم و رسوب سخن رفت، مترجم) از آن معبد بدست آورد، که حارث بن ابی شمر غسانی، شاه غسانیان (۲۵)، آنها را بگردن آن بت آویخته بود. نام آندو شمشیر، «مخذم و رسوب» بود (شمشیرهایی که علقمة بن عبدة در شعرش از آنها یاد کرده است).

علی بن ابی طالب آندو شمشیر را خدست پیامبر آورد، پیامبر، یکی از آندو را برای خود برداشت و دیگری را به علی داد، و آن همان شمشیر معروف اوست (که بنام «ذوالفقار» خوانده شده، و در میان شیعیان جنبه‌ی «تقدس» بخود گرفته و دارای اساطیر و کرامتهائی شده است).

پایان

حاشیه پایان کتاب الاصنام

بت یعبوب*

این بت معبود قبیله‌ی جدیده‌ی طی بوده است. این قبیله پیش از آنکه یعبوب را بپرستند، بت دیگری را عبادت می‌کردند که ابنی‌اسد آن بت را از آنان گرفته بود؛ از این رو، آنها یعبوب را بجای آن بت معبود خود گردانیدند. عبید، در این باره این شعر را گفته است: «ای قبیله‌ی جدیل «یعبوب» را مردم، خداوند خود گردانیدند؛ بنابراین، شما نباید که غذا بخورید و بیاشامید.

بت باجر

این درید گفته است: بت باجر در جاهلیت معبود قبیله‌ی «ازد» و کسانی دیگر مانند: قبیله‌ی طی و قضاعه که مجاور قبیله‌ی «ازد» بودند، شمرده می‌شده است.

این نسخه را، از روی نسخه‌ای که بخط امام، علامه ابومنصور، سوهوب-بن احمد بن جوالیقی نقل شده، چاپ کردم و بحسب توانائی، با آن مقابله شده است. بر حاشیه‌ی صفحه‌ی آخر نسخه‌ای که در کتابخانه‌ی زکیه موجود است،

*- شاید بت یعبوب، بصورت اسب بوده است؛ زیرا، یعبوب در لغت به اسب تندرو و خوب گفته میشود؛ عربان، اسبان خود را، که دارای چنین صفت‌هایی بودند، بدان نام میخوانده‌اند.

چنین نوشته شده است:

این کتاب را، از روی نسخه‌ای که بخط ابن جوالیقی (خدایش رحمت کند) نوشته شده، نقل کردم، و در پایان این کتاب چیزی نوشته شده است، که مضمونش این است: این کتاب را در محرم سال ۹۴۹، بقرانت شیخ ابوالفضل محمد بن ناصر بن محمد بن علی، من و محمد بن حسین اسکاف، شنیدیم.

من (جوالیقی) کتاب الاضنام را از روی نسخه‌ای، بخط محمد بن عباس بن فرات، در سال ۵۲۹ هجری، نقل کردم.* این کار را، بهمراهی پسر من، ابومحمد اسماعیل جبر، انجام دادم؛ یعنی- من میخواندم و او بقرانت من گوش میداد و این کار، در سال ۵۲۹ بود.

* یعنی- جوالیقی در سال ۵۲۹، این نسخه را از روی نسخه‌ی اول خود که بخط ابن الفرّات نوشته شده بود، نقل کرده است.

تکلمه‌ی زکی پاشا بر کتاب الاصنام

در اینجا، تنها و سبب‌داتی که در «کتاب الاصنام» ذکر نشده، از منابع اسلامی استخراج و باختصار مورد اشاره قرار می‌دهم:

بت آزر

آزر، نام بتی بوده است. بنابر آنچه که مفسران گفته‌اند، «قارح» پدر حضرت ابراهیم سادن آن بوده است. روایتی از مجاهد رسیده است که «آزر (۲۴)» در گفته‌ی خدا: «آزر اتخذ اصناماً» پدر ابراهیم نبوده، بلکه نام بتی بوده است. واژه‌ی «آزر» در این آیه آمده است:

« واذقال ابراهیم اتخذ آزر الالهة، اتخذ اصناماً آلهة...»

(از کتاب تاج العروس)

بت الاسحم

اسحم، نام بتی بوده سیاه رنگ.

(نقل از تاج العروس)

بت الاشهل وبت الاله

اشهل، نام بتی بوده. بنواشهل، که قبیله‌ای از عرب بودند، آن را می‌پرستیدند.

(نقل از تاج العروس)

اللاهِه، عنوان بت‌هایی چند بوده است؛ در قاموسها همچنین آمده است: ولی در قرآن «آلهه» بصیغه‌ی جمع است: «و یذکرک و آلهتک». این قرائت‌شهور است: جوهری گفته: اصنام و بتها، از این رو «آلهه» نامیده شده‌اند که پرستش برای آنها محقق شده بود.

(از تاج‌العروس)

چند بت دیگر

اول، بتی بوده معبود بکر و تغلب پسران وائل.

(نقل از تاج‌العروس)

البجه نام بتی بوده است که پس از «الله» پرستش می‌شده.

(نقل از تاج‌العروس)

بیت‌بس، خانه‌ی مقدس و معبودی بوده است متعلق به قبیله‌ی غطفان. ظالم‌بن اسعد، وقتی دیده بود که قریش بخانه‌ی کعبه طواف می‌کنند و میان صفا و مروه، رسم «سعی» انجام می‌دهند به مکه آمده و از خانه‌ی کعبه اندازه‌گیری نموده و سنگی از مروه گرفته بسوی قبیله‌اش بازگشته بود. از روی نقشه‌ی کعبه، در آنجا، خانه‌ای باندازه‌ی آن ساخته بود و سنگهایی را، که از مکه آورده بود، در خانه‌ی تازه «بیت‌بس» نهاده و گفته بود: این دو سنگ، بجای صفا و مروه هستند؛ از آن پس قبیله‌ی او، بجای انجام مناسک حج، مناسکی نظیر خانه‌ی کعبه، در «بیت‌بس» اجرامی کردند، زهیر بن جناب کلبی، آنجا را غارت کرده و ظالم‌بن اسعد را کشته و آن خانه را ویران کرده بود.

(نقل از تاج‌العروس)

بت بعل (۲۷)

این بت (بشکل انسان، مترجم) از طلا ساخته شده و متعلق به قوم الیاس بوده است. چنانکه در کتابهای قاموس هم آمده است. گفتار خدا در قرآن هم، آن را چنین تأیید کرده است:

«وان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه: الاتقون ادعون بعلا و تذرّون احسن الخالقین.»*

و در نسخه‌ی شیخ ما آمده است که آن بت، معبود قوم یونس بوده، هم چنانکه در کتاب مجرد تألیف بکراع آمده است. مجاهد در تفسیر آیه‌ی

* سوره صافات، آیه ۱۲۵.

سزبور گفته: «اندعون بعلا» یعنی: «آندعون الالهآ سوی الله». راغب (اصفهانی در کتاب «مفردات قرآن». مترجم) گفته است: عربان، معبودات خود را کسه بوسیلهی آنها به «الله» تقرب می جستند، «بعل» می نامیدند.

(از تاج العروس)

بعیم، بتی بوده از اصنام عرب، که از چوب ساخته شده بود بصورت انسان، آراسته بآرایشهای برونگ قرمز، چنانکه در کتابهای قاموس توصیف شده است.

(از تاج العروس)

بلج هم بتی بوده از معبودات عرب.

(از تاج العروس)

بیت الریه پرستشگاهی بوده متعلق به بت لات.

(از تاج العروس)

الجبیت، عنوانی بوده است که یر بت، ناهن، ساحر و مانند آنها از معبودات بت پرستان اطلاوی می شده است. شعبی، دربارهی گفتار خدا در این آیه «الم نرأ الی الذین او توائصیأسن الکتاب بیؤمنون بالجبیت والطاغوت»، گفته است: جبیت یعنی: سحر، طاغوت یعنی: شیطان. از ابن عباس روایت شده که گفته است: طاغوت در این آیه، کعب بن اشرف و جبیت، حی بن اخطب اند. در روایت آمده است که «طیره و عیابه و طرق» از معانی واژهی جبیت هستند.

(از تاج العروس)

بیت الجبهه. در حدیثی از ابن عباس رسیده است که الجبهه، بتی بوده، که در جاهلیت آن را عبادت می کردند.

(از تاج العروس و نهایتاً ابن اثیر)

بت جریش - طبق قاموسهای عربی، جریش بروزن «زبیر» ضبط شده است؛ وئی صواب اینست که بروزن «امیر» باشد، چنانکه صاغانی و جاحظ هم اینگونه ضبط کرده اند. جاحظ گفته: «عبد جریش بدان بت منسوب بوده است». آن بتی بوده، که در جاهلیت مورد پرستش بعضی قبایل و طوایف عرب قرار داشته است.

(از تاج العروس)

بت الجلسد، صنمی بوده، که در جاهلیت معبود عرب بوده است.

بت الدار، بتی بوده در جاهلیت، که عبدالدار پسر قصی بن کلاب، نام خود را بآن اضافه کرده بود.

(از تاج العروس)

بت الدوار، بدون تشدید، بتی بوده، که ازهری گفته: عرب برای عبادت، آن را مورد طواف قرار می دادند. آن بت و معبدش «الدوار» خوانده می شده است.

امروالقیس این شعر را درباره‌ی آن بت سروده است:
 «دوشیزگانی که بگرد» **دوار** طواف می‌کنند. شباهت به گاوان نر و ماده دارند، که در پیش روی ما ظاهر می‌شوند.

شیخ ما گفته است: همچنانکه بر گرد خانه‌ی کعبه هفت بار طواف می‌کردند بگرد» **الدوار** نیز هفت بار می‌گردیدند. خفاجی از ابن‌انباری نقل کرده است که **بت‌الدوار**، عبارت از سنگی بوده است، که مانند خانه‌ی کعبه، بگرد آن طواف می‌کردند از این رو، زمخشری، به طواف دور کعبه «دوار» گفتن را، مکروه می‌دانسته است؛ برای همین جهت گردیدن دور کعبه را «**طواف**» نامیده اند.

بت‌الربه - بموجب حدیثی که **عروه بن مسعود ثقفی** نقل کرده، این بت همان بت لات بوده است. وقتی عروه مسلمان شد و میان قبیله‌اش برگشت، او را از ورود بخانه‌اش بازداشتند؛ چه آنکه بایستی پیش از در آمدن بخانه، طبق آئین بت پرستی نزد **بت‌الربه** رود و آن را زیارت کند. این بت، عبارت از صخره‌ای بوده که قبیله‌ی ثقیف آن را در طایف می‌پرستیدند. و در حدیث هست که قبیله‌ی ثقیف، خانه‌ی مقدسی در طایف داشتند مانند خانه‌ی نعبه در مکه و آن را «**الربه**» می‌نامیدند. وقتی ثقیفیان باسلام در آمدند، مغیره آن را ویران کرد.

(از تاج‌العروس)

بت‌الربه - بیت‌الربه عبارت از نعبه‌ای بوده در نجران که قبیله‌ی مذحج و بنی‌حارث بن کعب آن را می‌پرستیدند.
بت ذوالرجل، بتی بوده معبود مردم حجاز.

(از تاج‌العروس)

بت‌الزور - در میان عرب قدیم، به هر معبودی که جز خدا پرستش می‌شده «**زور**» گفته می‌شده است. سید مرتضی شارح فاسوس گفته است: **زور**، بتی بوده در بلاد «**دادر**» آراسته به جواهرات.

(لفظ «**دادر**»، از غلظهای بسیاری است که در چاپ تاج‌العروس رخ داده است. تلفظ درست آن، «**بلاد داور**» است: یا قوت درج ۳ صفحه ۴۰ معجم البلدان برای ما توصیف کرده است، که: **بت‌الزور** از طلا ساخته شده بود، که دو چشمانش از یاقوت بوده و در بالای کوهی، که بنام «**جبل الزون**» خوانده می‌شده قرار داشته است. وقتی عبدالرحمان بن سمره بن حبیب در زمان خلافت عثمان بن عفان مأسور تسخیر سرزمین زون شد، و مردم جبل زون را محاصره کرد، در آنجا بتی دید و دستهای آن را شکست و دو تکه یاقوت از چشمان او در آورد).

بت‌الزون - «**الزون**»، بضم اول، بتی بوده است و نیز، آنچه جز خدا

بیشتر می شده اطلاق می شده است، مانند بت الزور.
بت الشارق- «الشارق» در جاهلیت، عبارت از بتی بوده معبود عرب، که نامهای خود را بآن اضافه می کردند مانند «عبدالشارق».

(از تاج العروس)

بت الشمس- «الشمس» از بهای قدیم عرب بوده است. صاحب تاج العروس گفته: این کلبی آن را در کتابش ذکر کرده است [ولی چنانکه گذشت، او در کتاب الاصنام ذکر می از آن بت نکرده است؛ شاید در کتاب دیگرش از آن یاد کرده باشد] عربان، نامهای خود را بنام آن بت اضافه می کرده اند مانند: عبدشمس که از طایفه ی قریش بوده، نام خود را بدان بت افزوده است؛ ولی نخستین کسی از عرب، که نام خود را بآن اضافه کرده، «سبأین یسحجب» بوده است.

(از تاج العروس)

صدا، بتی بوده متعلق بقوم عاد.

(از مروج الذهب سعودی ج ۳ صفحه ۲۹۵)

صمورا، بتی بوده متعلق بقوم عاد.

(از مروج الذهب سعودی ج ۳ صفحه ۲۹۵)

الضمار، بتی بوده که عباس بن مرداس سلمی با قبیله اش آن را می پرستیدند.

بت ضمین گفته اند که ضمین و ضیمان، دو بت بودند که منذر اکبر (شاه حیره) آنها را در دروازه شهر حیره (۲۸) نصب کرده بود، که هر کس داخل آن شهر شود، آن بتها را عبادت کند؛ این کار برای امتحان واردین بوده. (از تاج العروس)
بت طاغوت- عنوان طاغوت، برلات، عزى و هر آنچه جز خدا عبادت می شد اطلاق می گشت مانند: شیطان و کاهن و هر چه باعث کفر می شده.

(از تاج العروس)

بت عیعب، معبود قوم قزاعه و کسانی که نزدیک آنها بودند، بوده و غیغب با غین نیز بآن گفته شده است؛ چه بسا، به بتخانه و جاهائی که در آنها بت نصب می شده «عیعب» اطلاق می شده است. (از تاج العروس)

العتر، عبارت از بتی بوده که جهت آن حیوان قربان می کردند، زهیر، این شعر را در آن باره گفته است:

«سپس برگشت و سرش را بر جای بلندی نهاد؛ مانند سر سنگهای قربانگاهها گردید، که از خون قربانیها سرخ شده باشند»

(از تاج العروس)

عوض نام بت معبود بکرین وائل بوده و ابن کلبی قول اعشا را در این شعر، که گفته:

« به مقدسات پیرامون «عوض» و سنگهای مقدس نزدیک «سعیر» سوگند یاد کردم.»

راجع بآن بت دانسته و گفته است: سعیر بت خاص عنزه بوده. ولسی ساغانی بر آنست که شعر مزبور را اعشا نگفته، بلکه رشیدبن رسیض عنزی سروده است.

عوف بتی بوده از معبودات عرب.

(از تاج العروس)

غغبب، نام بتی بوده در جاهلیت، که بندگانش برای آن حیوان قربان می کردند. در خبر آمده است که آن بت عبارت از سنگی بوده است، که جلوی رکن «حجرالاسود» جای داشته است.

(از تاج العروس)

کثرا، نام بتی بوده متعلق به قباایل جدیس و طسم. نهشل بن الرییس بن عرعره، که سادن معبد آن بوده، وقتی به دین اسلام در آمد، آن را شکست و برای آن کتابی نوشت.

(از تاج العروس)

الکسعه، نام بتی بوده معبود عرب جاهلی.

(از تاج العروس)

الکعبات یا ذوالکعبات، خانه‌ی مقدس و زیارتگاهی بوده متعلق به قبیله ربیع، که بر آن طواف می کردند.

(از تاج العروس)

المعرق، بتی متعلق به بکر بن وائل در محلی بنام «سلمان» جای داشت.

(از تاج العروس)

المدان، نام بتی بوده است که بندگان او، نام خود را بنام آن اضافه می کردند مانند عبدالمدان از قبیله‌ی حارث، که رئیس آن قبیله بوده. علی بن ربیع بن عبدالله بن عبدالمدان حارثی مدانی هم، از آن قبیله بوده، که در زمان عبدالله سفاح، والی صنعا بود. نام عبدالمدان، «عمر» و نام پسرش عبدالله بوده. پس از آنکه در زمان پیامبر مسلمان شد، پیامبر نام او (عبدالمدان) را به عبدالله تغییر داد.

(از تاج العروس)

مرحب، نام بتی بوده واقع در حضرموت (۲۹) یمن، که ذو مرحب ربیع بن معدی کرب، سادن و نگهدار آن بوده

(از تاج العروس)

النصب، (نصب بضم نون و سکون صادویه. مترجم) به معبودات جز خدا گفته می شده که جمع آن «نصائب و انصاب» است. عربان، در جاهلیت

انصاب را، که عبارت از سنگهای اطراف کعبه بودند، عبادت می کردند آنها را در جایی نصب می کردند و جهت تعظیم آنها، تسبیح می گفتند و تقدیم قربانی می کردند قتیبی گفته: «نصب»، که بتهایی از سنگ بودند، عربان جاهلی آنها را در جایی نصب و برای آنها حیوان ذبح میکردند تا خون آنها، آن سنگها را سرخ میکرده است. ابوذر غفاری پس از آنکه مسلمان شد، از آن سنگها چنین خبر داده است: «من در حالی که بیرون شدم و بی هوش بودم، پس از آنکه به هوش آمدم و برخاستم مانند نصب سرخ شده بودم»، یعنی، در اثر آزار دشمنان نش آنقدر از تنش خون جاری شده بود که مانند نصب، در وقتی که بوسیله خون ذبایح سرخ می شده شده بود. (خلاصه شده از تاج العروس)

الهباء، نام بتی بوده در جاهلیت متعلق بقوم عاد.

(از مروج الذهب مسعودی ج ۳ صفحه ۲۹۵)

ذات الودع، که عنوان وثنها بوده، خودش وثنی بوده است؛ و گفته شده است که، آن از بقایای کشتی نوح بوده است. ابن کلبی گفته: عربان بآن سوگند یاد می کردند و میگفتند: «بذات الودع». (از تاج العروس)

یالیل، نام بتی بوده که عربان آنرا عبادت و نام خود را بنام آن اضافه می کردند، مانند: عبدمنات و عبود، خود را «عبدیاللیل» می خواندند (از تاج العروس)

پایان

یادداشت‌های تحقیقی مترجم

بر

کتاب الاضنام

تذکر مترجم

چنانکه در آغاز کتاب اشارت شد، برای توضیح بعضی مسائل مبهم متن فارسی «کتاب الاضنام» و تکمیل جنبه‌های تحقیقی برخی مطالب آن، یادداشت‌هایی به عنوان تعلیقات در پایان کتاب بر متن آن اضافه نموده‌ام.

مطالب این یادداشت‌ها مربوط به موضوعاتی در متن کتاب است که، در جاها و موارد مختلف روی آنها شماره‌هایی از «۱» تا «۲۹» در داخل پرانتز() گذاشته شده است. هر کدام آن یادداشت‌ها درباره‌ی بیان موضوع خاصی از موضوعات یا مفاهیم و اشخاص متن کتاب می‌باشد، که در ظاهر مطالب آنها با یکدیگر ارتباط مستقیمی ندارند؛ بلکه هر کدام بطور مستقل مسائل را، که یا توجیه تاریخی، عقیده‌ای و یا رسم دینی عصر جاهلیت است، و گاهی مربوط به دوره‌ی اسلامی مورد بحث و تفسیر قرار گرفته‌اند، تحویل می‌کند.

در اینجا تذکر نکات زیر برای خواننده گرامی و دوستان علم و اطلاع، جهت روشن شدن ذهن و ارشاد اندیشه‌ی آنها لازم به نظر می‌رسد: اول اینکه در تألیف و تحقیق و جمع‌آوری مطالب این یادداشت‌ها، حتی المقدور، از منابع موثق و علمی استفاده شده، و طبق روش‌های علمی و تحقیقی، از طریق مقایسه و تطبیق عقاید و نظرات، استنتاج گردیده است و کوشیده شده است که، هیچ مطلبی و ادعائی بدون مدرک و سند، و لونسبتاً ضعیف، گفته نشود. دوم اینکه در بیان مطالب یادداشت‌ها، نگارنده سعی کرده است که از تعصبات مثبت و منفی خصوصی در بیان حقایق و معانی پسرکنار باشد، و از هرگونه پیش‌داوری غرض‌آلود دور گردد.

اصولاً امر پژوهش و تحقیق حقیقت، هیچوقت نباید در خدمت تعصبات

غیر علمی و عقاید و اغراض خصوصی درآید. انسان باید حقیقت دوست باشد، ولو آن حقیقت بر ضرر خود شخص باشد؛ چنانکه از بزرگان نقل شده است که: حق را بگوئید و پیر و حقیقت باشید، اگرچه به ضرر خودتان باشد (قولوا الحق ولو علی انفسکم). این به معنای آن نیست که عقاید دیگران را تخطئه کنی و کوچک شماری، و عقاید و افکار خاص خود را در تحلیل عقاید و اقوال دیگران فقط ملاک و مینا قرار دهی. گذشته از اینها، پژوهشگر و محقق باید ناملازمات و سرزنشها را قبول کند و از لذات زودگذر چشم پوشد. چنانچه در تاریخ آمده است، ابوریحان بیرونی، که یک پژوهشگر قرن چهارم و پنجم هجری بود، سالیان درازی از اهل و عیال چشم پوشی کرد و به همد رفت تا از احوال و عقاید هندیان تحقیق کند، و نیز باید محقق با نظر تحقیق و با موازین و معیارهای علمی موازی گذشته و کهن فرهنگی و ملی و دینی خود را مورد بازسازی و بازشناسی کند؛ در عین بازشناسی، آنها را محترم شمارد و عقاید خصوصی خود را در تحقیقات علمی دخالت ندهد.

به هرمنوال، نگارنده نیز در بیان مطالب یادداشتهای این کتاب، می خواهد همان شیوه و راه حقیقت پژوهی را در پیش گیرد، و تا بتواند حقایق را از لابلای احوال و روایات و قصص پراکنده‌ی منقول تشخیص دهد. خوشبختانه در سالهای اخیر، بعضی نویسندگان ایرانی، مثل دکتر محمد خزائلی در کتاب «اعلام قرآن» و حبیب الله نوبختی در کتاب «دیوان دین» و چندتن دیگر خواسته اند موازین فرهنگی دینی را، از نظر علمی و با شیوه‌ی حقیقت پژوهی توجیه و تحلیل نمایند؛ اما کارهایشان دور از نارسائی نیست.

ما در این یادداشتهای پایان کتاب کوشیده ایم، حتی المقدور - اگرچه به طور ناقص و محدود -، بعضی قصص و روایات و مناسک قدیمی را، که بیشتر به ادیان و اساطیر عهد جاهلیت مربوطند، از نظر جامعه شناسی تاریخی مورد بازشناسی تحقیقی قرار دهیم، و راهی را بیمائیم که در این آیه‌ی قرآن به آن تشویق شده است که می فرماید:

«قل سیروا فی الارض فانظرو کیف کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم

مشرکین (۱)» یعنی: ای پیامبر به مسلمانان بگو در اطراف زمین (در تاریخ فرهنگی فکری و اجتماعی بشر) سیر علمی و پژوهش کنید، تا ببینید که سرانجام آنها واقوام قدیم چگونه بوده است، که بیشتر آنها مشرک بودند. از این آیه در قرآن کم نیست، که مردم را به علم دوستی و تحقیق می خواند؛ و نیز در بعضی احادیث این مفهوم به صورتهائی بیان شده است: حدیث مشهور نبوی می گوید: «اطلبوا العلم ولو بالصین» یعنی: به فراگیری دانش و تحقیق علم پردازید ولو مستلزم رفتن به چین (کنایه از منتهی الیه کروی زمین) باشد. این حدیث نیز، درباره وادار کردن مردم به تحقیق و علم دوستی، از حضرت علی نقل شده است که می گوید:

«اطلبوا العلم ولو كان لغير الله فانه يجبر الى الله» یعنی: علوم را فراگیرید، اگرچه آن علوم دربارهی مطالب غیر الهی (مثلا فلسفی، تاریخی، جامعه شناسی دینی و جز آنها) باشد. زیرا علم و شناخت در هر رشته و فراگیری هر علمی (از راه و روش درستی) نهایتاً به شناخت خدا منجر خواهد شد.

بنابراین، وهم چنانکه شهید مطهری در کتاب «مقالات فلسفی» (از صفحه ۶۶ تا ۶۹) و آیه الله شیخ علی مشکینی در کتاب «تکامل در قرآن» (در صفحات ۱۷، ۱۸ و ۲۵) نوشته اند، اسلام علاوه بر اینکه با نظریات علمی و فلسفی، مثل فلسفه‌ی تکامل - چه در جهان جانداران و چه در فرهنگ دینی و اجتماعی جوامع - مخالف نیست، بلکه آن علوم و نظریات را تأیید و تأکید کرده است.

من معتقدم بجای اینکه مستشرقین غربی - که گاهی مغرض هم هستند بیابند و فرهنگ دینی و قصص مذهبی ما را بازشناسی و مورد تحقیق و تفسیر قرار دهند، و مانند گلدزی هر دانشمند مجارستانی و گوستاولویون فرانسوی برای شناخت تاریخ اسلام و سیره پیامبر، کتابهائی مانند «العقیده و الشریعة فی الاسلام» و «تاریخ تمدن اسلام و عرب» بنویسند، و گفته‌های آنها برای

ماملک تحقیق باشد، وقت آن رسیده است که ما خودمان، با دارا بودن اطلاعات کافی از تاریخ فرهنگ اسلامی، به این مهم پردازیم؛ چنانکه در بعضی ممالک اسلامی مانند مصر نویسندگان محققى مثل «عبدالرحمن بدوی، شیخ محمد ابوزهره و سامی النشار» با همان شیوهی علمی و روش تحقیقی به بازشناسی فرهنگ دینی پرداخته و در این باره کتابهای نسبتاً خوبی نوشته اند، مثل «نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام» دکتر سامی النشار.

بیشتر معارف و سنن و تقالید دینی مادر کتابهای سنتی باقصص و روایات و احیاناً اضافات آمیخته شده و این کار دست روزگار است. در قرآن هم شرح زندگی و احوال پندآمیز پیامبران و قدیسان سلف، به نام قصص (جمع قصه) خوانده شده (۱)، مثل قصه ابراهیم و اسماعیل، قصه نوح و قصه هاروت و ماروت و اصحاب کهف. «قصه» به معنای سرگذشت و تعریف سرگذشت گذشتگان می باشد، از این رو بسیاری از قصه ها با تاریخ تفاوتی ندارند؛ ولی برای تاریخی و تاریخی بودن حوادث و اشخاص شرایطی لازم است، مثل معلوم بودن زمان و مکان آنها و عقلی بودن جریان حوادث، اما برای بعضی قصه ها شاید لازم نباشد. اگر احیاناً قصه های بسیار تخیلی و فاقد شرایط لازم باشد، از اعتبار تاریخی بودن ساقط می شود و به نام «اسطوره» و افسانه خوانده می گردد. قصص انبیاء - چه در قرآن و چه در روایات اسلامی - از این نوع اخیر نیستند، بلکه از نوع اول می باشند. در قرآن در این باره چنین آمده است:

«نحن نقص علیکم احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن -

لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب (۱)»

یعنی: ما برای شما بهترین قصه ها را از راه وحی به وسیلهی این قرآن تعریف می کنیم - در تعریف این قصه ها (سرگذشت انبیاء گذشته و امام سلف) البته پند و عبرتی برای خردمندان موجود است.

مسلم است که بهتر بودن قصه از نظر قرآن (احسن القصص) همان پندآمیز تر و عبرت انگیز تر بودن آنهاست. زیرا هدف صاحب قرآن، هدایت و

ارشاد گمراهان ساده لوح و دعوت و تبلیغ آنها به اسلام بوده است؛ این هدف برای آن گونه افراد، به وسیله قصص عبرت انگیز بهتر حاصل می‌شده و می‌شود.

در قرآن در این مورد آمده است که،

«ان الله لا يستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها (۱)»

یعنی: خداوند ابا ندارد که (برای هدایت و عبرت‌گیری مردم در دعوت بحق)، داستان پشه‌ای یا بالاتر از آن را، من باب مثل، بیان کند. بنابراین، اطلاق اصطلاح قصه به سرگذشت انبیاء در قرآن، و در مقام بیان تحقیقی، باحقانیت و واقعیت آنها، که به وسیله وحی رسیده‌اند، منافاتی نخواهد داشت.

بهر حال، در این یادداشتهای پایان کتاب حاضر، برای توضیح بیشتر مطالب متن کتاب، قصص بعضی از پناامیران مثل حضرات ابراهیم، اسماعیل و نوح را از تورات و قرآن مجید و روایات اسلامی نقل و بازشناسی می‌کنیم و اینک در یادداشت شماره ۱ می‌پردازیم به تحقیق در سرگذشت اسماعیل بن ابراهیم.

یوسف فضایی

اسماعیل بن ابراهیم

درباره‌ی سرگذشت حضرت ابراهیم و پسرش اسماعیل، که از داستانهای مقدس مثل و مذاهب سامی شمرده میشود، مطالب بسیار ولی آمیخته به افسانه، در کتابهای دینی یهودیان و مسلمانان، گفته و نوشته شده است، که احياناً در بیشتر موارد و سایل با یکدیگر مختلف و متضاد می‌باشند از این رو، سرگذشت آنان، جنبه‌ی قصه‌ای دارد و نمی‌توان آن را، صد درصد تاریخی شمرد. در عین حال، در کتاب عهد عتیق یعنی تورات و تفاسیر آن، و قرآن و تفاسیر آن و در اغلب کتب تاریخ اسلام، مانند تاریخ طبری و یعقوبی، مطالب زیادی درباره‌ی حوادث زندگی ابراهیم و اسماعیل روایت شده که کلاً جنبه‌ی تاریخی ندارند؛ بلکه از مجموع آنها می‌شود دانست که او در حدود قرنهای بیستم تا هیجدهم پیش از میلاد می‌زیسته و نخستین کسی از شیوخ قوم یهود بوده است که، اولاً عقیده‌ی یگانه پرستی را در میان اقوام سامی اشاعه داده، و ثانیاً رسم قربان کردن انسان را ممنوع کرده است. در این یادداشت می‌خواهیم، با نقل روایات تورات و قرآن درباره‌ی سرگذشت او، در ضمن مقایسه، نکات تاریخی را درباره‌ی ابراهیم و اسماعیل بدست آوریم.

اینکه ما داستان آنان را، از تورات و سپس از قرآن و روایات اسلامی، که منشأ آنها هم، روایات تورات و کتب دیگر یهودیان است، باختصار نقل و

بیان و سپس آنها را با هم مقایسه می‌کنیم

داستان ابراهیم در روایات تورات

داستان ابراهیم در تورات، از باب ۱۱ سفر پیدایش تا باب ۲۵ بتفصیل آمده است، که خلاصه‌ی آن چنین است: ابراهیم پسر تارح پسر ناحور پسر سروج پسر رعو پسر فالج پسر عابر پسر شالح پسر ارفکشد پسر سام پسر نوح بود. ابراهیم دو برادر داشت: یکر ناحور و دیگری حاران.

در آغاز، نام ابراهیم «ابرام» یعنی پدر عالی بود، که سپس به «ابراهیم» یعنی پدر قوم تبدیل شد. او رئیس قوم بنی‌اسرائیل بود. او، در «شهر آور» کلدانیان زاده شده و در عهد پادشاهی «امرافل»^۱ شاه بابل (که او را با پدر حمورابی شاه آموریان تطبیق کرده‌اند) هفتاد ساله بود که از سوی خدا مأمور شد که از همشهریه‌های بت پرست خود دوری کند. از این رو، زن خود ساره را با پدر، برادر، برادرزاده‌ی خود «لوط» و قومش، برداشته به «حران» که در ملک حزیره بود، منتقل شد و چند سالی در حران ماند، و پدرش تارح در آنجا وفات کرد. ابراهیم، پس از دفن کردن پدر خود، باز از خدا الهام یافت که به‌مراه زنش ساره و برادرزاده‌اش لوط، از حران کوچ کنند و به سرزمین کنعان درآیند. ابراهیم در این سفر، چندی در شکیم توقف کرده و چنانکه عادت داشت، قربانگاهی برای خداوند، که آن زمین را به ذریه‌ی او وعده داده بود، برپا داشت.^۲ شاید این واقعه، یعنی قربانگاه و پرستشگاه ساختن او برای خدا در شکیم، منشأ روایات اسلامی باینکه ابراهیم بمکه آمد و با پسرش اسماعیل، خانه کعبه را ساخت بوده باشد)...

ابراهیم، همواره در کوچ و انتقال از جایی بجایی دیگر بود، تا اینکه بوسیده‌ی خشکسالی، قحطی پدید آمد و او با یارانش به مصر رفت و در آنجا زنش ساره را خواهر خود خواند، و فرعون مصر (جرار) خواست ساره را از او بزنی بگیرد، و با الهام شد که او زن ابراهیم است؛ از این رو، فرعون او را بشوهرش پس داد و با هدایا، روانه‌ی دیار خود کرد.^۳

ابراهیم، به کنعان برگشت و لوط پسر برادر خود را به‌وادای اردن فرستاد و خود در فلسطین چادر زد...

- ۱- سفر پیدایش، باب چهاردهم، آیه‌ی ۱.
- ۲- سفر پیدایش، باب دوازدهم، آیه‌ی ۹، ۱۰.
- ۳- تورات، سفر پیدایش، باب شانزدهم

در این وقت، ساره چون نازا بود، کنیز خود هاجر را (چنانکه پائین‌تر خواهیم گفت، در بعضی کتب یهود آمده است که هاجر از شاهزادگان دربار فرعون بوده) که از مصر آورده بود، بشوهرش ابراهیم بخشید که شاید پسری برای او بیاورد. او پسری اسماعیل نام برای ابراهیم آورد...^۱

پیش از آنکه اسماعیل زاده شود، خدا با ابراهیم عهد بست که ذریت او را وارث زمین خواهد کرد؛ برای عقد این پیمان، خدا به ابراهیم دستور داد که گوساله‌ی ماده‌ای سه ساله و یک بز ماده‌ی سه ساله و یک قمری و یک کبوتر بگیرد و آنها را پاره پاره کند، و پاره‌های آنها را نزد جفتش بگذارد تا برای خدا قربان تقدیم کرده باشد.^۲

پس از آن هفت سال گذشت؛ سه فرشته، که برای ویران کردن شهر «سدوم» بزمین آمده بودند، بابراهیم و ساره مژده دادند که خدا پسری به آنها عطا خواهد فرمود. ساره، که نودساله بود، باین مژده خندید و گفت آیا پس از فرسودگیم مرا شادی خواهد بود؟^۳

چند سالی گذشت، ساره پسری بزاد، درحالی که اسماعیل در حدود پانزده ساله و ابراهیم صد ساله بود و نام او را اسحاق نهادند.

پس از آنکه ساره پسری آورد، ابراهیم را وادار کرد که هاجر را با پسرش اسماعیل از خانه و از آن دیار بیرون کند؛^۴ زیرا، می‌گفت: پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث تو نخواهد بود.^۵ ابراهیم فردای آن روز هاجر و پسرش اسماعیل را از خانه بیرون کرد و در بیابان «بئرشبع» (شاید صحرای سینا نزدیک مصر باشد) رها کرده خود بنزد ساره برگشت.

پس از آن، وقتی که اسحاق در حدود ده ساله شده بود، خدا به ابراهیم دستور داد که اسحاق را ببرد در زمین موریا برای خدا قربان کند. ابراهیم در آنجا، هنگامیکه دست خود را دراز کرد که کارد را بگیرد و اسحاق را ذبح کند، از سوی خدا ندا رسید که دست خود را بر پسر دراز مکن. آنگاه چشمان خود را باز کرده دید که اینک قوچی در عقب وی ایستاده، او را گرفت و بعوض پسر خود، قربان کرد.^۶

۱- تورات سفر پیدایش، باب ۱۵ از آیه ۹ تا ۱۲

۲- تورات سفر پیدایش، باب ۱۸ آیه ۱۱

۳- سفر پیدایش باب ۱۶ آیه ۱۶ و باب ۲۱ آیه ۶

۴- سفر پیدایش، باب بیستم

۵- تورات سفر پیدایش باب ۲۱ آیه ۱۰

۶- تورات سفر پیدایش باب ۲۲ آیه ۲ و ۱۰

پس از آن ابراهیم در بشریعت نزد اسماعیل آمد و مدتی در آنجا ساکن شد. زنش ساره در صدویست سالگی مرد و ابراهیم او را در مغارهٔ سکفلیه که از بنی حیت (قوم حیثی) خریده بود، دفن کرد.^۱ هنگامی که ابراهیم ۱۷۵ سال از عمرش گذشته بود، وفات کرد و پسرانش او را در مغارهٔ سکفلیه در صحرای عفرون دفن کردند.^۲ این بود خلاصه‌ی سرگذشت ابراهیم در تورات. اکنون به چگونگی داستان او در اسلام یعنی قرآن و روایات اسلامی اشاره می‌کنیم.

داستان ابراهیم در قرآن و روایات اسلامی

داستان ابراهیم در قرآن، بسیار مختصر و پراکنده است، و با آن داستان در روایات و اخبار اسلامی، فرق دارد. مجموع آنچه از قرآن درباره‌ی ابراهیم بدست می‌آید، چنین است: ما ابراهیم را راهنمایی کردیم؛ چون پدر و قوم او بت می‌پرستیدند، او به پدرش و قومش گفت: چرا این تمثالها را می‌پرستید؟ گفتند: پدران ما چنان میکردند، ما هم از آنها پیروی کردیم. ابراهیم روزی، که اهل شهر نبودند، همه‌ی بتها را شکست؛ وقتی آنها از او پرسیدند، جواب داد: بت بزرگ اینکار را کرده است؛ از این رو، گفتند که او را باید در آتش بسوزانیم، ولی مابآتش گفتیم سرد باش و ابراهیم از آتش سلامت درآمد.^۳

ابراهیم با همراهانش، از قوم خود که بت پرست بودند، بیزار می‌جستند و خدا ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نشان داد تا برای او یقین حاصل شود. او خواست که ستاره پرستان را مجاب کند، در هنگام شب گفت: ستاره خدای منست؛ پس از آن گفت: ماه که بزرگتر از ستاره است، پس او خداست و بالاخره وقتی آفتاب را دید، او را خدا شمرد؛ چون او بزرگتر از آنها بود. ولی چون آن نیز غروب کرد، گفت ای قوم، من از اینگونه خدایان بیزارم، بلکه خدا کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است.^۴

از آن پس ابراهیم پیرو دین حنیف (یگانه پرستی) شد و از مشرکان کناره گرفت.^۵ سپس، ابراهیم خواست که در مورد زنده شدن مردگان در قیامت اطمینان یابد، از خدا خواست که با او عملاً نشان دهد تا چگونه مردگان زنده میشوند؟

۱- تورات سفر پیدایش باب ۲۳ آیه ۱۹

۲- همان، باب ۲۵ از آیه ۲ تا ۱

۳- سوره ممتحنه آیه ۴ و سوره انبیاء از آیه ۵۱ تا ۷۰

۴- سوره انعام آیات ۵۷ تا ۸۰

۵- سوره آل عمران آیات ۶۷ و ۹۵

خدا باو گفت: چهار پرنده (که در روایات اسلامی، کلاغ، خروس، طاووس و کرکس شمرده شده‌اند) بگیرد و آنها را بکشد و پاره پاره گرداند، و اجزاء آنها را پراکنده کند و سپس، آنها را بخواند؛ ابراهیم آنها را خواند؛ آنها زنده شده بسوی او آمدند.^۱

چون ابراهیم فرزند نداشت، از خدا خواست تا او را از نیکوکاران قرار دهد و باو فرزندی بخشد؛ خدا باو مژده‌ی تولد اسماعیل را داد. چون اسماعیل بزرگ شد، ابراهیم باو گفت: خدا در خواب گفته است که فرزندش را قربان کند. ابراهیم می‌خواست که او را ذبح کند، خدا ندا در داد که از قربان کردن او، دست نگهدار چون می‌خواست او را آزمایش کند.^۲

روزی ابراهیم در چادرش نشسته بود، که فرشتگان بر او وارد شدند؛ ابراهیم دستور داد که گوساله‌ی چاقی را جهت پذیرائی آنها آماده کردند. آن فرشتگان (که مأمور ویران کردن شهر لوط بودند) باو مژده دادند، که خدا از ساره باو پسری دانشمند عطا خواهد کرد. در این وقت ساره زن ابراهیم از این مژده خندید و گفت چگونه من بزایم چون پیر شده‌ام. گفتند: از کار خدای دانا، دور نیست.^۳

بدین ترتیب، در هنگام پیری، خدا اسماعیل و اسحاق را به ابراهیم بخشید. ابراهیم یکی از فرزندانش را در بیابان بی آب و گیاه برد و تنها گذاشت. این سرزمین بی آب و علف نزدیک خانه‌ی خدا بود. تا اینکه مردم آنجا نماز بر پا دارند.^۴

پس از آنکه خدا ابراهیم را آزمود، باو گفت: من تو را پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم پرسید: آیا این اسامت بفرزندان و ذریه‌ی من هم می‌رسد؟ گفت بلی، ولی بفرزندان تو که ستمکار باشند، نخواهد رسید. ابراهیم از خدا خواست که مردم شهر مکه را متنعم گرداند و آن شهر را قرین امن کند. ابراهیم به‌مراه پسرش اسماعیل، پایه‌های خانه کعبه را بلند کردند و گفتند: خدایا این عمل را از ما بپذیر.^۵

ابراهیم در آخر عمرش مسلمان از دنیا رفت و پسرانش را وصی خود قرارداد.^۶

۱- سوره‌ی صافات از آیه‌ی ۱۰۰ تا ۱۰۷

۲- سوره‌ی ذاریات از آیه‌ی ۲۰ تا ۳۰

۳- سوره‌ی ذاریات از آیه‌ی ۵ تا ۳۰

۴- سوره‌ی ابراهیم از آیه ۳۷ تا ۳۹

۵- سوره بقره از آیه‌ی ۱۲۴ تا ۱۲۷

۶- سوره بقره آیه‌ی ۱۳۲

این بود مجموع داستان ابراهیم در قرآن. این مطالب که در بعضی موارد مطابق تورات و در بعضی دیگر موافق داستانهای رایج عرب جاهلی و اساطیر یهودیان عربستان پیش از اسلام هستند، بطور کلی و مبهم ایراد شده‌اند؛ از این رو، بالاتر گفتیم که مطالب روایات اسلامی درباره‌ی داستان ابراهیم، در بعضی موارد با آن داستان در قرآن، متفاوت است؛ بدین مناسبت اشارت کوتاهی نیز، بداستان ابراهیم طبق روایات اسلامی و اخبار تاریخ نگاران مسلمان می‌کنیم:

طبری و محمدبن اسحاق صاحب کتاب المغازی گفته‌اند: درباره‌ی زادگاه ابراهیم اختلاف هست: بعضی گفته‌اند در «شوش» از سرزمین اهواز بوده؛ بعضی گفته‌اند: در بابل؛ بعضی گفته‌اند، در عراق- ناحیه‌ی کوئی (نزدیک کوفه‌ی کنونی)- بعضی گفته‌اند در حران بوده، که پدرش تارح او را بیابن آورده است. ولی بیشتر علمای سلف گفته‌اند: ابراهیم در عهدنمرود در بابل متولد شده. نمرود، که دستور سوزانیدن ابراهیم را داده، شاهی بوده خودش. آرزو، پدر ابراهیم مردی از اهل کوئی از قراء سواد نزدیک کوفه بوده است.

ابراهیم، برای حصول اطمینان درباره‌ی قیامت، از سوی خدا مأمور شد چهار پرند: کلاغ، خروس، طاوس و کرکس را، (آنچنانکه در قرآن نقل شد) بکشد. طبری گفته است: نمرود شاه معاصر ابراهیم، که او را بآتش انداخت، همان ضحاک معروف بوده است. در این روایات هست که: ابراهیم چند بار در مکه به نزد پسرش اسماعیل آمده و سرانجام در آنجا وفات کرده است؛ و نیز طبق روایات اسلامی، محلی که ابراهیم می‌خواست اسماعیل را قربان کند، کوه منا در مکه بوده است. این مطالب، که در قرآن نیست تنها در روایات اسلامی بعنوان تفسیر مطالب قرآن در باب داستان ابراهیم آمده است، که، چنانکه گفتیم، بعقیده‌ی صاحب نظران، منشأ آنها، قصص عربان عدنانی و یا اخبار یهود عربستان بوده است.

مقایسه‌ی داستان ابراهیم در قرآن و تورات

مجموع داستان ابراهیم را، که از قرآن و روایات اسلامی بدست می‌آید، اگر با آن داستان در تورات، که بالاتر نقل شد، مقایسه کنیم، این اتفاقها و اختلافها دیده می‌شود ۱- در بعضی موارد داستان ابراهیم موافق آن داستان در تورات است و یا عین آن است:

همچنانکه تولد اسماعیل پیش از تولد اسحاق است؛ در قرآن نیز چنان است. در قرآن موردی که عین تورات است، داستان مژده دادن فرشتگان به بچه دار شدن ساره و خندیدن او باین مژده است، چنانکه بالاتر این واقعه را، هم از

تورات و هم از قرآن، نقل کردیم.

۲- در بعضی موارد، میان روایت تورات و روایت قرآن در یک مطلب اختلاف هست؛ چنانکه در تورات پسر مورد قربانی ابراهیم اسحاق است، ولی در قرآن، اسماعیل ذکر شده است. چهار حیوانی که در تورات ابراهیم گرفت و کشت گوساله، قوچ، قمری و کبوتر است، در حالیکه در روایات اسلامی کلاغ، طاووس خروس و کرکس آمده است. در تورات شاه بابل، که معاصر ابراهیم بوده، امرا فل بود که در قرن بیستم پیش از میلاد می زیسته، ولی در روایات اسلامی، ضحاک افسانه‌ای و یا نمرود اسطوره‌ای است، که صاحب نظران، او را گیل گمش افسانه‌ای سومری دانسته‌اند. در تورات، محلی که ابراهیم پسرش را می‌خواست قربان کند، «بیابان موریبا» بوده، ولی طبق روایات اسلامی، نزدیک «بیت الحرام»- یعنی کوه منا در مکه بوده. در تورات آمده است که، ابراهیم، اسماعیل را با مادرش هاجر به بیابان «بئر شعیب»، که شاید بیابان سینا و یا جنوب فلسطین نزدیک مصر بوده، برده؛ ولی در قرآن مکه ذکر شده است. در تورات نام پدر ابراهیم، تارح است، که مردی بوده خداپرست و همراه ابراهیم؛ ولی در قرآن نام او را «آزر» و بت پرست و بت‌ساز نوشته‌اند.

۳- در قرآن و روایات اسلامی، حوادث و قضایائی به ابراهیم نسبت داده شده است که اصلاً در تورات نیست، مانند اینکه مطابق روایات قرآن، ابراهیم از فلسطین به مکه می‌آید و خانه کعبه را در آنجا می‌سازد؛ اول ستارگان را در آغاز شب می‌بیند و آنها را خدا می‌شمارد و سپس ماه را، که بزرگتر از ستارگان بوده، خدا می‌پندارد و بالاخره، آن عقیده را درباره‌ی خورشید قایل می‌شود و، وقتی آن را هم غروب کننده می‌بیند، یگانه پسرست می‌شود. داستان بت‌شکنی ابراهیم و آتش رفتن او و از آتش سالم بدر آمدنش، هیچکدام در تورات رسمی کنونی دیده نمی‌شود. شاید توراتی متروک در میان یهودیان عربستان عهد جاهلیت وجود داشته، که روایات قرآن مطابق آن بوده است.

تحقیق در علت اختلاف داستان ابراهیم در تورات و قرآن

تاریخی بودن شخص ابراهیم و صحت داستان مفصل او، مانند حضرت نوح و داستانش، مورد تأیید محققان و صاحب نظران نیست؛ زیرا، بجز در روایات تورات، که بطور کلی مطالب آن جنبه‌ی تاریخی ندارد، و قرآن و روایات اسلامی که منشأ آنها نیز یا تورات و یا روایات دیگر یهودیان عربستان است، نام و نشانی از ابراهیم در تاریخ اقوام بین‌النهرین نیامده است- نه در کتیبه‌های بابلی و آشوری نام او ذکر شده و نه در متون مصری و همسایگان فلسطین- اگر

چه صاحب قاسوس کتاب مقدس، زمان تولد او را ۱۹۹۶ پیش از میلاد نوشته، ولی دلیلی برای این مدعا نیاورده است. در کتابهای مورخان اسلامی، مانند طبری و محدین اسحاق نیز، مکان و زمان او، چنانکه گذشت، مورد اختلاف و تردید است. از این رو چنانکه قبلاً گفتیم سرگذشت ابراهیم و اسماعیل تاریخی نیست؛ ولی با همه‌ی این احوال، بموجب جمله‌ی «المیسور لا یتروک بالمعسور» یعنی: باید به آنچه ممکن است اکتفا کرد، می‌توان درباره‌ی ابراهیم گفت: طبق روایات تورات، احتمال می‌رود که او در قرن بیستم پیش از میلاد بوده باشد، چون پادشاه معاصر او اسرافیل، را با پدر حمورابی تطبیق کرده‌اند^۱ و احتمال می‌رود که در قرون شانزده و پانزده پیش از میلاد می‌زیسته است؛ چه آنکه طبق باب ۲۳ سفر پیدایش تورات، ابراهیم با قوم حیتی در حدود فلسطین جهت خریدن مغاره‌ی مکفلیه برای دفن جسد ساره، معامله کرده است؛ و طبق تاریخ بین‌النهرین، قوم حیتی، که در آسیای صغیر مسکن داشتند، در حدود قرن‌های شانزده تا چهارده پیش از میلاد بحدود فلسطین مستولی شده بودند.^۲

ابراهیم رئیس قبیله‌ی قوم عبرانی (بنسی اسرائیل) بوده و آن قوم نیز، پیوسته در جنوب بین‌النهرین، فلسطین، صحرای سینا و مصر بحالت چادرنشینی در گردش و بیابان گردی بسر میبردند؛ از ایسن رو، او زادگاه و مسکن ثابتی نداشته است که با قوم و شاه بخصوصی مانند نمرود قصه‌ای معاصر باشد، بلکه او نیز مانند شیوخ و رؤسای دیگر آن قوم (نوح، یعقوب، موسی، لوط)، ریاست عبرانیان را عهده‌دار بوده و چون هر قبیله‌ای رئیس خود را نماینده‌ی خدا و وابسته باومی دانسته قوم بنی اسرائیل نیز ابراهیم و دیگر شیوخ قومی خود را چنین تصور کرده‌اند، و همه‌ی آنها را «نبی» پنداشته و نمایندگی آنها را از سوی خدا پذیرفته‌اند؛ از این رو، هر آنچه توانسته‌اند از غلو و داستان سرائی درباره‌ی آنها خودداری نکرده‌اند؛ از اینجاست که در دنیای قدیم، «افسانه‌های بنی اسرائیل» و بسیاری پیامبران بنی اسرائیل، مورد ضرب‌المثل قرار گرفته است؛ بعضی داستانها و روایات عربی و اسلامی هم، از آنها نشأت یافته که بنام «اسرائیلیات» معروفند. دکتر گوستاو لوبون جامعه‌شناس فرانسوی می‌نویسد: «... ابراهیم در واقع شیخ قبیله کوچکی بوده صحرا نشین، که همیشه با قبایل مجاور، به‌زد و خورد اشتغال داشته، و همین طور که اکنون عادت قبایل وحشی است، قبایل بدوی

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت، کتاب اول، صفحه ۴۴۷

۲- درباره اطلاع از دولت و تمدن قوم حیتی، رجوع کنید به: پیدایش انسان و آغاز شهرنشینی، تألیف یوسف فضائی و تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، تألیف احمد بهمنش.

بنی اسرائیل هم (در زمان ابراهیم) کشاورزان اطراف خود را، مورد تعرض و حمله قرار می‌دادند؛ معنی اسارت و حبس بنی اسرائیل در مصر (در زمان موسی)، این بوده است که مصریان در یکی از محاربات بر آنها غالب آمده و بنی اسرائیل را، که همیشه مشغول قتل و غارت بودند، اسیر کرده و در شمال مصر در یک محلی، که خروج از آن ممکن نبود، حبس نمودند و آنها در زمان موسی از این حبس نجات یافته و از مصر خارج گردیدند...»^۱

بنابر این میتوان گفت: قوم عبرانی در زمان ابراهیم، در حدود «شهر آور» بسر میبردند و بوسیله‌ی مزاحمت و تعرضی که به کشاورزان و شهرنشینان می‌کردند، از سوی شاه آن شهر، که نمرد خوانده شده است، آنها از حدود آن شهر بطرف جنوب رانده‌اند. و این مطلب در تورات باین صورت آمده است: «خداوند با ابرام گفت که از ولایت خود بسوی زمینی که بتو نشان می‌دهم بیرون شو...»^۲

علت اختلاف داستان ابراهیم در تورات و قرآن

گفتیم که داستان ابراهیم در قرآن و روایات اسلامی، در بیشتر موارد و مطالب با آن داستان در تورات اختلاف دارد، و یا اینکه اصلا مطالبی در قرآن هست، ولی در تورات نیست، مانند محاجه‌ی ابراهیم با پدرش و نمرد و انداختن او در آتش بوسیله‌ی نمرد.

این امر را معلول دو علت دانسته‌اند: یکی اینکه عربان عدنانی، که خود را از نسل اسماعیل بن ابراهیم می‌پنداشتند، از راه تعصب و رزوی، که خواسته‌اند نژاد و اصل خود را، عالی گردانند؛ داستان ابراهیم و اسماعیل را بفتح منظور خود تحریف کرده‌اند. فی‌المثل، پسر مورد قربانی ابراهیم را، که در تورات اسحاق است، اسماعیل شمرده‌اند؛ زیرا، اسحاق سرسلسله‌ی بنی اسرائیل شمرده می‌شده ولی اسماعیل، سردودمان عرب عدنانی بوده. دیگر اینکه محل قربانی را، که طبق تورات «صحرای موریا» واقع در جنوب فلسطین است، کوه منا واقع در مکه شمرده‌اند. گذشته از اینها، داستان ابراهیم در میان یهودیان عربستان زمان ظهور اسلام، که قرون‌ی بوده که از یهودیان اصلی دور مانده بودند، دچار تحریف و دگرگونی و افسانه‌آمیزتر شده بوده؛ بنابر این، چون یکی از منابع داستانهای مربوط به ابراهیم و اسماعیل در قرآن و روایات اسلامی همین منبع بوده؛ از این رو میان داستان ابراهیم در روایات اسلامی و تورات اختلاف هست.

چنانکه در مقدمه‌ی چاپ دوم گفته شده، بعضی از دانشمندان غربی مانند

۱- گوستاو لوبون: تاریخ تمدن عرب و اسلام، صفحه ۹۰

۲- تورات، سفر پیدایش باب ۱۲

پطروشفسکی معتقدند که: در عربستان پیش از اسلام گروهی از یهودیان، که از حدود قرن اول پیش از میلاد مسیح به آنجا مهاجرت کرده بودند، بعثت دوری از یهودیان فلسطین دارای بعضی عقاید و اساطیر و فلسفه‌ی تاریخ خاصی شده بودند و تورات خاص داشتند، که بعضی مطالب آن با تورات رسمی یهودیان دیگر تفاوت داشته است. این یهودیان بنام «ابونیان» یعنی «فقرا» خوانده می‌شدند.

یهودیان و توراتی که در قسران از آنها صحبت شده، عبارت از همین یهودیان و تورات است؛ از این رو داستان ابراهیم در قرآن، که در بعضی موارد با تورات رسمی تفاوت دارد، معلول همین امر است؛ از این جهت می‌توان گفت: سواردی که در قرآن و روایات اسلامی آمده، ولی در تورات دیده نمی‌شود، بعضی گفته‌اند: منشأ آنها اشتباهی است که در تورات خاص یهودیان عربستان رخ داده بوده است. فی‌المثل درباره‌ی آتش رفتن ابراهیم، که در تورات دیده نمی‌شود، مسیحیان گفته‌اند: این قضیه از نتیجه‌ی اشتباه یکی از مفسران تورات پیش آمده، یعنی این مفسرو مترجم، کلمه‌ی «اور» را که در تورات عبرانی بوده و بمعنی شهر موطن ابراهیم است، با کلمه‌ی «اور»، بمعنی شعله‌ی آتش، که از جهت حروف بان کلمه نزدیک و شبیه است، اشتباه کرده است و در نتیجه، نجات ابراهیم و بیرون رفتن او از شهر (اور) به معنای نجات او از آور به معنی شعله‌ی آتش تعبیر و تفسیر و اشتباه شده است؛ و بدین ترتیب داستان بیرون آمدن ابراهیم از آتش نمرود، تکوین یافته و بعدها منشأ آن داستان شده است. و تبدیل نام پدر ابراهیم از تارح به آزر، معلول چنین اشتباهی بوده است.

اینک برای روشن شدن این مدعا، عین گفته‌ی عبدالمسیح را از کتاب «ینایع الاسلام» نقل می‌کنیم، او گفته:

«... قصه‌ی آتش رفتن ابراهیم در روایات اسلامی، تخمیناً تمام آن، از کتابی از کتب قدیمی یهود مسمی به «مدراش رباه» مأخوذ است... آن حکایت در کتاب مدراش رباه (فصل ۱۷) در شرح و تفسیر کتاب سفر پیدایش باب ۱۵ آیه‌ی ۷، چنین مکتوب است (از نقل اصل عبری خودداری شد و اینک ترجمه‌ی آن): پدر ابراهیم سازنده‌ی اصنام بود، هنگامیکه از کارگاه بت‌سازی بیرون شد، ابراهیم را بجای خود فروشنده گماشت. ابراهیم (وقتی پدرش از نزدبتهای بیرون شده بود) برخاسته و عصبانی بدست گرفته همه‌ی آنها را ریز ریز ساخت! چون پدرش آمد، به‌وی گفت: کی این بتها را شکسته است؟... گفت: آن بت که میان آنها بزرگ بود، عصا را گرفته آنها را شکست. پدرش به‌وی گفت: می‌دانی چه می‌گویی؟ پدرش او را گرفته و به نمرود سپرد.

نمرود با ابراهیم گفت: آتش را سجده کن به ابراهیم گفت: پس آب را، که

آتش را خاموش می‌نماید، سجده بکنیم. نمرود گفت: آب را سجده بکنیم. ابراهیم گفت: اگر چنین باشد، باد را، که ابر را می‌راند، سجده بنمائیم. نمرود گفت: باد را سجده بکنیم! ابراهیم گفت: پس بنی آدم را، که در برابر باد مقاومت می‌کند سجده کنیم. نمرود گفت من چیزی را عبادت نمی‌کنم جز آتش را، که اینک تو را در آن می‌اندازیم... ابراهیم در تنور آتش رفت و رستگار گشت...

اصل این داستان، که در مدارش رهاه نوشته شده اشتباه است. اساس این اشتباه چنین است که: در تورات (کتاب پیدایش باب ۱۰ آیه ۷) مکتوبست که خدا بحضرت ابراهیم گفت:

من خداوند هستم، که تو را از «اور» یعنی شهر کلدانیان بیرون آوردم. کلمه «اور» در زبان بابلی و کلدانی قدیم، بمعنی «شهر» بوده؛ چنانکه از اسم «اورشلیم»، که بیت المقدس باشد، و معنی آن «شهر سلیم» یعنی شهر خدای صلح هویدامی گردد. حضرت ابراهیم اول ساکن شهر اور بود؛ اما در زبان عربی «اور» بمعنی دیگر است، که در تلفظ با «اور» بابلی، بمعنی شهر، مشابهت تمام دارد و معنی آن شعله‌ی آتش است. پس، بعد از سالهای متمادی، یکی از مفسرین یهود، که از زبان بابلی هیچ اطلاع نداشت، چون آن آیه‌ی مذکور را بزبان کلدانی ترجمه می‌کرد آن آیه را بدینطور بیان نمود.

«من خداوند هستم، که تو را از تنور آتش (که در تورات شهر بوده) کلدانیان بیرون آوردم» و همان مفسر نادان در شرح سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۲۸ چنین نوشته است: «و واقع شد وقتیکه نمرود ابراهیم را در تنور آتش انداخت، از آنجهت که بتهایش را عبادت نمی‌نمود، از سوی خدا اذن باتش داده‌نشد که او را ضرر رساند» و واضح است که آن مفسر (بنام یونان بن عزیزیل) اشتباهی که در اینجا کرده است، مثل اینست که شخصی ایرانی در روزنامه به‌ییند که نوشته شده «پوست انگلیسی روانه شد»، و گمان برد که «پوست» در آنجا آن لفظ عام فارسی بمعنی جلد است و چنین نتیجه گیرد که: پوست شخص انگلیسی کنده شد.

در روایات و قصص قرآن اسم پدر ابراهیم «آزر» است؛ اما، هم در کتاب مدارش رهاه و هم در تورات، اسم او «تارح» است؛ ولی یکی از مورخین یونانی بنام «یوس یوس» در کتاب خود، او را «آثر» خوانده و کتاب او هم در شام بزبان سریانی ترجمه شده بود... از آنجهت پدر ابراهیم در قصص قرآنی «آزر» که شبیه «آثر» بوده خوانده شده است...^۱

داستان اسماعیل

داستان اسماعیل بن ابراهیم، هم در تورات و هم در قرآن و روایات اسلامی، در ضمن داستان ابراهیم و در دنباله‌ی آن ذکر شده است. داستان اسماعیل، در غیر تاریخی بودن و آمیخته به افسانه شدن، شبیه به داستان پدرش ابراهیم است؛ با این تفاوت که در روایات اسلامی و قصص قرآنی، اهمیت بیشتری به او داده شده است. در حالی که در روایات تورات، جانشین ابراهیم «اسحاق» پسر دیگر او شمرده شده است؛ چنانکه میان سرگذشت و مسائل داستان ابراهیم در قرآن و روایات اسلامی تفاوت زیادی با آن داستان در روایات تورات داشت، داستان اسماعیل نیز در آن دو فرهنگ دینی متفاوت است. اکنون نخست روایات تورات را درباره‌ی اسماعیل نقل می‌کنیم و سپس، به روایات اسلامی و قصص قرآن درباره‌ی او اشاره می‌نمائیم.

داستان اسماعیل در روایت تورات

اسماعیل، در زبان عبری بمعنی «شنیده شده از خدا» است. او از «هاجر»، زن مصری کنیز خاص ساره زن ابراهیم، زاده شده بود. ساره، که زنی نازا بوده، به هاجر و پسرش اسماعیل رشک می‌برد؛ از این رو، هاجر با پسرش مورد آزار «ساره» قرار می‌گیرند (سفر پیدایش باب ۱۶ از آیه‌ی ۳ تا ۱۶). پس از آنکه ساره حامله شد و اسحاق را آورد، به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش از نزد من بیرون کن. ابراهیم، اسماعیل را با مادرش بیرون برده و در صحرای «بئرشیع» رها کرد. چون آب مشک آنها تمام شد، هاجر پسرش را زیر بوته‌ای نهاد و خود بدنبال آب رفت، و در جای دور از اسماعیل نشست و بگریه کردن آغاز کرد. او در آن نزدیکی چاه آبی دید، و از سوی خدا ندا رسید که از آن آب بخور و پسرت را پرورش کن، که از نسل او امتی عظیم بوجود خواهد آمد. مادرش او را بزرگ کرد و در صحرای فاران راه مصر را در پیش گرفت، و در آنجا ساکن شد، و زنی از مردم مصر برای اسماعیل گرفت.

پس از چند سال، پدرش ابراهیم نزد پادشاه مصر «ابی ملک» رفت و در بیابان بئرشیع پسر خود اسماعیل را ملاقات کرد، و در آنجا درختی غرس نمود و برای یهوه (با کمک پسرش اسماعیل) دعانمود و قربانی کرد و معبدی ساخت. (بیابان بئرشیع یا صحرای فاران، که اسماعیل در آنجا ساکن بوده، در جنوب فلسطین و نزدیک مصر بوده است).

اسماعیل، صیادی ماهر و نیرومند بود، و از او دوازده پسر بعمل آمد: نبیوت، قیدار، ادبیل، شماع، دومه، بسام، سسا، حدار، تیما، بطور، نافیش و قدمه، که هر یک رئیس و منشأ طایفه‌ای از اعراب بودند. اسماعیل در ۱۳۷ سالگی وفات کرد.^۲

مسکن اولاد و فرزندان اسماعیل، میان دریای احمر و خلیج فارس (شبه جزیره عربستان) بود که بعدها، با قبیله‌ی «جرهم» (بروزن شرشر) که از اولاد یقطان بن ابراهیم بودند، آمیختند و رفته رفته در تمام شبه جزیره‌ی عربستان پراکنده و ساکن شدند.^۳

داستان اسماعیل در روایات اسلامی

داستان اسماعیل در قصص قرآن، بسیار مختصر و کوتاه است که در آیات چندی در بعضی سوره‌ها، در ضمن داستان ابراهیم مورد اشارت قرار گرفته که خلاصه‌ی آن چنین است: اسماعیل جوان بردباری بود، ابراهیم دستورقربانی او را، که در خواب دیده بود، باو گفت، او گفت: ای پدر بکن آنچه می‌خواهی بخواست خدا صبر خواهم کرد. وقتی ابراهیم او را بزمین انداخت تا ذبحش کند، ندایش کردیم که او را نکشد.^۴

ابراهیم، اسماعیل را در بیابان بی آب و گیاه برد، و نزدیک مکه‌رها کرد، تا مردم آنجا نماز پیا دارند، و از خدا خواست که مردم آنجا با اسماعیل دوست و باو علاقمند شوند.^۵

اسماعیل، در ساختن «خانه‌ی کعبه» همراه پدرش بود و باو یاری می‌کرد.^۶

۱- تورات، سفر پیدایش باب ۲۱ از آیه ۱۴ تا ۳۳

۲- تورات، سفر پیدایش باب ۲۵ از آیه ۱۳ تا ۱۸

۳- قاموس کتاب مقدس، ص ۶۰

۴- قرآن: سوره‌ی صافات از آیه‌ی ۱۰۰ تا ۱۰۷

۵- قرآن: سوره‌ی ابراهیم آیه ۳۷

۶- قرآن: سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۷

اسماعیل پیامبری بوده صادق الوعد؛ نزد خدایش سورد خشنودی قرار داشت، و قومش را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد. و در این سوره‌ها نیز تنها از اسماعیل اسم برده شده است؛ بقره آیات ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰ و آل عمران آیه‌ی ۸۴ و مائده آیه‌ی ۱۶۳ و انبیاء ۸۴ و انعام ۸۶ حجر آیه‌ی ۳۹ ابراهیم آیه ۳۷ ص آیه ۴۸.

اما در روایات اسلامی، از اسماعیل بیشتر از قرآن سخن گفته شده است و همچنان مفسران قرآن، در آیه‌های مذکور، آن روایت را ذکر کرده‌اند، که خلاصه‌ی آنها چنین است: ساره زن ابراهیم، هاجر را که کنیزش بوده، به ابراهیم بخشید. او برای ابراهیم پسری آورد که او را اسماعیل نامید. در این هنگام ابراهیم هشتاد و شش سال داشت. چون اسماعیل دو ساله شد، ساره با هاجر بنای حسادت و بد رفتاری گذاشت، و ابراهیم از سوی خدا دستور یافت که به خواسته‌ی ساره، ببنی بر طرده هاجر و اسماعیل عمل کند؛ ابراهیم هاجر و اسماعیل را، بزمین مکه برد و در آنجا گذاشت و خود تنها بازگشت. هاجر در میان کوه‌های صفا و مروه اسماعیل را نهاد و خود بدنبال آب دوید و بدین ترتیب هفت بار آن مسافت را طی کرد. وقتی نزد اسماعیل بازگشت، دید از زیر پای اسماعیل چشمه‌ی آبی جوشیده است، آن چشمه را «چاه زمزم» خوانند. به برکت اسماعیل و آب زمزم، جای مکه پر نعمت شد.

در این وقت، قومی از حوالی یمن بنام «جرهم» بمکه آمدند و از آن پس اسماعیل در میان آنها پرورش یافت. دو سال بعد، که اسماعیل چهار ساله شده بود، پدرش ابراهیم بمکه آمد و امر قربانی اسماعیل در آنوقت واقع شد. ابراهیم از آن پس، گاهگاهی می‌آمد نزد اسماعیل و برمی‌گشت؛ سرانجام به یاری اسماعیل، خانه‌ی کعبه را ساخت.

در اینجا، پیش از نقل بقیه‌ی داستان اسماعیل از روایات اسلامی، لازم است به این نکته اشاره شود که: قطع نظر از جنبه‌ی دینی و عقیده‌ی خصوصی سنتی درباره‌ی موضوع قربانی اسماعیل به دست ابراهیم، که از راه تعبدی متبع است، موضوع ناسبرده از نظر عمل و تدبیر برای سمانعت از قربان کردن انسان، که در آن عصر در میان مثل رایج بوده، بسیار قابل توجه است. زیرا حضرت ابراهیم برای اینکه آن رسم وحشیانه را ممنوع گرداند، به پیروانش اعلام کرد که در خواب از طرف خدا مأمور شده است یگانه پسر خود را برای خدا قربان کند. پس از آنکه احساسات قوم خود را درباره بدی و قبح قربان کردن فرزند

بیدار نمود، و همه را برای شنیدن دستور خود آماده کرد، ناگهان در هنگام عمل اعلام کرد که خدا قربان کردن انسان و فرزند را دوست ندارد؛ از این رو، یک یا دو تاگوسفند را، که شاید قبلاً در همان حوالی آماده نگهداشته بود، بجای انسان قربان کرد و فرمود که این کار مورد رضایت خداست.

این تدبیر بزرگ ابراهیم در تاریخ اقوام سامی بسیار مهم است، یعنی او بدان وسیله از رسم وحشیانه قربان کردن انسان جلوگیری کرد.

چون اسماعیل یحد بلوغ رسید، با بنی جرهم وصلت کرد و به نبوت رسید، و وصی پدرش گردید. مدت پنجاه سال بر قوم عمالقه پیامبری کرد، و از زنتش که دختر، مضاض بن عمر جرهمی بود، دوازده پسر آورد، که از دوتای آنها، یعنی نابت و قیدار، «عرب عدنانی» بوجود آمد. اسماعیل ۱۳۰ سال عمر کرد و پس از آنکه وفات کرد، پسر بزرگش او را در حرم کعبه، در کنار مادرش هاجر، دفن کرد و خود جانشین پدر شد و متصدی امور سدان و ریاست کعبه گردید.

نسابان عرب، سلسله‌ی نسب عرب عدنانی را، که همان مردم حجاز بودند، به اسماعیل میرسانند. بعضی از عربان، عدنان را که جد عرب عدنانی است، از فرزندان نابت و بعضی دیگر او را از اولاد قیدار بن اسماعیل دانسته‌اند. اولاد اسماعیل، یعنی عرب عدنانی در صفحات شمالی عربستان ساکن بوده‌اند، که سرکرشان حجاز و مکه بوده است.^۱

مقایسه‌ی داستان اسماعیل در اسلام و تورات

اگر چه منشأ داستان اسماعیل روایات تورات و یا اخباری که در میان یهودیان عربستان و عربان عدنانی رایج بوده می‌باشد؛ ولی با این وصف، اختلافات بسیاری میان داستان او در تورات و روایات اسلامی هست. چنانکه درباره‌ی داستان ابراهیم گفتیم، منشأ اختلاف از آنجا بوده که عربان عدنانی و یهودیان عربستان، که از قرن‌ها پیش در عربستان سکونت داشتند، اصل و نژاد خود را اسماعیل و اولاد او می‌دانستند؛ از این رو، از راه تعصب سلی و برای بزرگداشت منشأ و اصل خود، داستان اسماعیل را بدخواه خود تحریف و تغییر داده بودند. بدین رو، می‌بینیم که در تورات اسماعیل و هاجر را به بیابان بئرشیع نزدیک مصر بردند، و اسماعیل با مصریان وصلت کرده و محل قربانی بیابان موریا و شخص مورد ذبح اسحاق بوده؛ ولی در روایات اسلامی جز آنست؛ و اشارات قرآن هم درباره‌ی اسماعیل ناظر باین جریان بوده است.

تحقیق در داستان اسماعیل ابن ابراهیم

هیچگونه راه تاریخی درباره‌ی تحقیق از حال اسماعیل نیست؛ تنها راه، عمان بررسی روایات تورات و اسلام است، که به کمک قرائن می‌شود از راه مقایسه چیزی از آنها درباره‌ی اسماعیل استنباط کرد. اگر شاخ و برگها و قضایای افسانه‌آمیز و تعصب گرائی را کنار بگذاریم، میتوان از زوایای داستان اوطالبی واقعی استنباط نمود زیرا، چنانکه در مقدمه‌ی این یادداشتها گفته شد، سرگذشت اشخاصی مانند ابراهیم و اسماعیل، که در متون مقدس مانند تورات نقل شده، تاریخی، یعنی صددرصد درست نیست. چون دارای شرایط تاریخی بودن، که قبلاً به آنها اشارت شد، نیستند؛ بلکه حوادث واقعی مربوط به آنان پشت شاخ و برگهای اساطیر پنهان مانده‌اند. بنابراین، برای درک وقایع اصلی زندگی آنان، جز حدس و گمان و مقایسه و احتمال راه دیگری وجود ندارد.

به هر سوال، از مقایسه و تحقیق در جزئیات داستان اسماعیل در روایات تورات و روایات اسلامی، می‌توان نتایج زیر را استنباط نمود:

اسماعیل بن ابراهیم از زنی بوده مصری بنام هاجر، که در یکی از سفرهای ابراهیم به مصر، که هدایای بسیاری برای شاه و یا یکی از امرای مرز نشین مصر تقدیم کرده بود،^۱ متقابلاً امیر مصری نیز هدایای بسیاری به همراه چند نفر کنیز و غلام، و یکی از دختران دربار خود را که، هاجر نام داشته، بعنوان ندیمه به زن ابراهیم یعنی ساره بخشیده بود.^۲

وقتی ساره دید عقیم است، ندیمه‌ی خود هاجر را به ابراهیم بخشید تا مگر از او پسری متولد و جانشین ریاست قبیله دودمان ابراهیم شود. در نتیجه، پسری بنام اسماعیل از او بوجود آمد، ولی چون مادرش مصری بوده و بیگانه شمرده می‌شده نمی‌توانسته شیخ بنی اسرائیل شود و از این رو، وقتی او هفت ساله شد، مراسم برکت دادن او از طرف ابراهیم عملی نگردید، یعنی اورسماً، مطابق قوانین قبیله‌ای، فرزند جانشین او شمرده نشد.

در این هنگام ساره نیز صاحب پسری اسحاق نام شد. ساره که از پیشتر نسبت به هاجر و پسرش اسماعیل رشک میبرد، از این پس بیشتر با آنها سخت‌گیری کرد، بطوری که هاجر تصمیم گرفت که خانه ابراهیم را ترک گوید و به مصر برگردد.

۱- تورات، باب بیستم آیه ۱۵ از سفر پیدایش

۲- تورات، سفر پیدایش باب بیست و یکم آیه ۲۸

هاجر با پسرش اسماعیل به‌مراه یاران مصری خود پنهانی یا آشکارا بسوی مصر روان می‌شود تا بخویشان خود در مصر به‌پیوندند؛ ولی در میان راه، در اثر سختی راه، دچار کم‌آذوقگی و بی‌آبی می‌گردند؛ اما وقتی که نزدیک بهلاکت می‌شوند بطور ناگهانی بچشمه‌ی آب و سرانجام بحدود مصر می‌رسند و مدتی در آنجا می‌مانند و با خویشان خود آشنا می‌شوند اسماعیل در آنجا بزرگ می‌شود، مادرش زنی از مصر برای او می‌گیرد و او در آنجا بشغل صیادی اشتغال می‌یابد.^۱

بعدها، که اسماعیل بزرگ‌تر می‌شود و رئیس خانواده خود می‌گردد از مصر بسوی عربستان می‌رود؛ و در مکه، که آنوقتها منزلگاه کاروانهای تجاری بوده، سکونت اختیار میکند و با قوم «جرهم»، که از عربان مهاجر جنوبی و تازه به‌حوالی مکه آمده بودند، دوست و متحد می‌شود و دختر مضاض بن‌عمر جرهمی را، که رئیس بنی جرهم بوده، بزنی می‌گیرد.^۲

اولاد اسماعیل، رفته رفته بر قوم جرهم تفوق و ریاست پیدامی‌کنند و مکه را بصورت دهکده‌ای درمی‌آورند، از این رو است که عربان مکه و قبایل اطراف آن، خود را از نسل اسماعیل بن ابراهیم می‌شمارند، و رفته رفته از راه تعصب ملی و مذهبی، داستان اسماعیل آمیخته بافسانه می‌گردد آنچنانکه بالاتر طبق روایات اسلامی بیان شد.

هر اندازه زمان می‌گذرد، بر کیفیت این افسانه‌ها افزوده می‌شود و هر واقعه‌ای را، مانند ایجاد چاه زمزم و ساختن کعبه، به اسماعیل و پدرش ابراهیم منسوب می‌کنند.

از اینجاست که نسابان عرب و مورخان اولیه‌ی اسلامی، عرب عدنانی را که مسکنشان مکه و اطراف آن تا تهامه و حدود شمال عربستان بوده، از نسل اسماعیل دانسته‌اند.

۱- قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۱ چاپ قاهره، صفحه ۳۳.

مکه

تا جایی که آگاهی در دست است، شهر مکه قدیمترین و مهمترین شهر های ناحیهی حجاز پیش از اسلام بوده است. مکه، میان دو کوه «ابوقیس و قعیقان» در دره‌ای خشک قرار دارد.

درباره‌ی این شهر، داستانها و سرگذشتهای افسانه‌آمیز بسیاری در قصص عرب گفته شده است. این شهر، هم در عهد پیش از اسلام و هم در دوره‌ی اسلامی، دارای اهمیت مذهبی و تجاری بسیاری بوده است. هم در عهد جاهلیت قبله‌ی دینی بت پرستان شمرده می‌شده و هم در عصر اسلامی. از این شهر در قرآن در دو جا - یکی بنام «مکه» و دیگری بنام «بکه» - نام برده شده است:

۱- در سوره فتح آیه ۲۴ چنین آمده است: «او کسی است که پس از پیروزی شما در مکه، دستهای آنها را از شما و دستهای شما را از آنها، بازداشت و شما را برایشان (مشرکان مکه) مظفر گردانید.» ۲- در سوره‌ی آل عمران آیه ۹۶ چنین آمده است:

«نخستین خانه‌ای که برای مردم بر پا شد، خانه‌ای در «بکه» است، که مقام ابراهیم و نشانه‌های روشن در آن قرار دارد...».

راویان اسلام درباره‌ی این دو نام (مکه - بکه) اختلاف کرده‌اند: مجاهد با پیروانش بر آن بوده است که: آندو واژه دارای یک معنی‌اند که شهر مکه باشد، چون گاهی عرب حرف (م) را بحرف (ب) تبدیل می‌کرده است - لازم را «لازب»

هم گفته‌اند. گروهی دیگر گفته‌اند: مکه نام شهر و بکه نام کعبه است.^۱
 بعضی زبان‌شناسان جدید ایران، برآنند که واژه‌ی مکه ریشه ایرانی دارد
 و پنداشته‌اند که ریشه‌ی مکه «مهگه» یعنی- جایگاه ماه بوده است.^۲
 بطلمیوس یونانی، مکه را «مکوبا» خوانده، در قرآن و هم چنین در روایات
 اسلامی، مکه را «ام‌القری» هم گفته‌اند. ام‌رحم و ام‌الباسه نیز از نامهای دیگر
 مکه است.

مکه در اخبار و روایات عرب و اسلام

در روایات اسلامی آمده که مکه را، اسماعیل و ابراهیم با هم ساختند و
 بوسیله‌ی وجود خانگی کعبه در آن، و مسکن ابراهیم و اسماعیل پنداشته شدن
 آن، از قدیم در نظر خدا محترم و معظم و مبارک بوده است. در بعضی روایات،
 در ذیل تفسیر دو آیه‌ی نامبرده، مکه منشأ همه‌ی شهرهای روی زمین شمرده
 شده و از این رو، آن را «ام‌القری» یعنی اصل و منشأ قریه‌ها و شهرها نامیده‌اند،
 بدین مناسبت پیامبر اسلام را هم «امی»، یعنی اهل شهر ام‌القری خوانده‌اند.
 طبق اخبار مذهبی عرب و اسلام، اولاد اسماعیل و عرب عدنانی و بقایای آنها
 چنانکه در یادداشت قبل گذشت، اقوام عاد و ثمود و بنی جرهم در مکه و اطراف
 آن اقامت داشتند. ریاست شهر مکه، پس از اولاد اسماعیل، به دست قوم جرهم
 بوده و سپس، قوم خزاعه بر جرهمیان و مکه حکومت کردند و پس از خزاعیه‌ها،
 نوبت حکومت و ریاست مکه بطایفه‌ی قریش، که شاخه‌ای از اولاد اسماعیل
 بودند، رسید و سرانجام منشأ پیدایش حکومت اسلام گردید.

آنچه می‌توان به حقیقت در باره مکه گفت

آنچه می‌توان به حقیقت درباره‌ی مکه گفت اینست که: آغاز بنای شهر
 مکه درست معلوم نیست؛ همان اندازه در روایات عرب آمده است که: آن را بنی-
 جرهم در زمان اسماعیل بن ابراهیم، ساختند. چون زمان آمدن اسماعیل و بنی
 جرهم به مکه درست معلوم نیست، مطلب روشن نمی‌شود. اگر سکونت جرهمیان را در
 ناحیه‌ی مکه، از حدود سال دوهزار تا حدود هزار و پانصد سال پیش از میلاد
 بدانیم، بنای مکه را هم باید در همان قرن‌ها بدانیم.

بعضی، سکونت بنی‌جرهم در ناحیه‌ی مکه را در حدود حوالی هزار سال

۱- شکرى آلوسى: بلوغ الارب فى معرفة احوال العرب، ج ۱، صفحه ۲۴۱

۲- دکتر محمد خزائلى: اعلام قرآن، صفحه ۵۸۶

پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند. به هر منوال، آنچه از داستانها و شواهد تاریخی دیگر بدست می‌آید، اینست که از زمانهای قدیمتر، چون محل مکه بر سر راه بازرگانی کشورهای شمالی (هند، ایران، بین‌النهرین، سوریه و مصر) به جنوب (یمن و حبشه) قرار داشته، و بواسطه‌ی وجود چشمه‌ی زمزم در آنجا، بصورت منزلگاه کاروانهای تجاری در آمده بود. هر کاروان تجاری، از جنوب یا از شمال که بآنجامی رسیده فرود می‌آمده و مدتی در آنجامی مانده است. رفته رفته بواسطه‌ی توقف بیشتر بازرگانان در آنجا، و مبادله‌ی کالا با هم، آن منزلگاه بصورت کاروان سرا و بالاخره بصورت شهر تجاری در آمده است. قبایل مهاجر از یمن و عربان قحطانی، مانند جرهمیان، خزاعیها و عمالقه، باعث تمرکز جمعیت در آن شهر و اهمیت و عظمت آن شده‌اند.

علت دیگری هم در اهمیت دادن بآن شهر در کار بوده، و آن وجود خانه‌ی کعبه در آن بوده است؛ از این رو، تمرکز تجاری و جنبه‌ی مذهبی داشتن مکه، از قدیم باعث اهمیت آن شهر شده است. مردم مکه از قدیم، نوعی استقلال سیاسی داشته‌اند. بدین معنی که نه تابع دولتهای قدیم جنوبی (دولت معین، دولت قبتان، دولت حضرموت، دولت سبأ و دولت حمیر) بودند، و نه تابع دولتهای شمالی (دولت نبطی، دولت ثمودی، دولت غسان و دولت حیره^۱)، که از حدود قرن ۱۳ پیش از میلاد در مناطق جنوبی و شمالی عربستان بوجود آمده بودند.

طبق قرائن تاریخی، مردم مکه در ادوار پیش از اسلام، مانند شهرهای قدیم « فینیقیه »، نوعی حکومت جمهوری و تجاری مذهبی و قبیله‌ای داشتند. کارهای مهم آنها، با مشورت « ملأ » که از بزرگان قوم بودند، حل و فصل می‌شده و بزرگان قریش در جایی بنام دارالندبه به‌گردد هم می‌آمدند. ریاست مکه وسدانت کعبه در حدود قرن چهارم میلادی بدست قُصَیْ بن کلاب رئیس قبیله‌ی قریش افتاد. پس از آن تا ظهور پیامبر اسلام، این سمتها در دست سران قریش باقی ماند، تا اسلام ظاهر گشت.

هنگام ظهور اسلام، مردم مکه عالی‌ترین مقامی را که ممکن بود بدست آورند، احراز کرده بودند. یکی از علل مخالفت مردم مکه با اسلام، این بوده

۱- درباره اطلاع از احوال دولتهای جنوبی و شمالی قدیم عربستان رجوع کنید به: تاریخ العرب قبل الاسلام تألیف جرجی زیدان، تاریخ عربستان و قوم عرب تألیف: تقی زاده و پیدایش انسان و آغاز شهر نشینی بخش چهارم تألیف: یوسف فضائی

که می‌ترسیدند مبادا قبایل عرب داد و ستد را با آنان قطع کنند. ولی، پس از آنکه در سال هشتم هجرت، مکه به دست اسلام فتح شد، اهمیت دیرین خود را از دست داد و در ردیف شهرهای درجه‌ی دوم درآمد؛ چه آنکه مرکز خلافت و تجارت و دیانت از آنجا به شهر مدینه منتقل شد، با این وصف در دوره‌ی اسلامی نیز، بوسیله‌ی وجود خانه‌ی کعبه در آن، که مزار و قبله‌ی مسلمانان است، همچنان احترام مذهبی خود را حفظ کرد.

قوم عمالقه (عمالیق)

همالقه یا عمالیق، به طوایفی از عربان قدیم «بائده» گفته شده است که در مناطق شمالی حجاز و تهامه بسر می بردند و تا حدود شبه جزیره ی سینا پراکنده شده بودند. وجه تسمیه ی آنها باین عنوان و ریشه ی واژه ی عمالقه یا عمالیق، درست معلوم نیست؛ بیشتر محققان گفته اند که: عمالقه، نام قبیله ای از عرب بوده که در نزدیکیهای خلیج عقبه و حدود شمالی آن بسر میبرده اند؛ زیرا این نام را یهودیان فلسطین، که نزدیک آن ناحیه بودند، در تورات بآنها اطلاق کرده اند. اصل این واژه در زبان بابلی «مالیق» یا «مالوک و مالوق» بوده، که اهل تورات پساونده «عم» را که بمعنی امت و طایفه است، باول آن افزوده اند و آن را «عم مالیق» یا «عم مالوق» خوانده اند.^۱

بعدها، این نام در زبان عرب بصورت «عمالقه- عمالیق» در آمده و آن را بر طایفه ی بزرگی از عربان بائده اطلاق کرده اند، که در حدود شمال غربی شبه جزیره ی عربستان پراکنده بودند.^۲

در زمانهای دورتر، یعنی از حدود قرن ۳۰ پیش از میلاد بعد، گروههایی از عمالقه ی مذکور بخارج از عربستان یعنی مصر و عراق مهاجرت کرده اند. این

۱- مستر ها کس: قاموس کتاب مقدس، ماده ی «مالیق»

۲- العرب قبل الاسلام، تألیف: جرجی زیدان صفحه ۳۸ ج ۱

طوایف سامی، که به سرزمین بین‌النهرین (عراق) و شبه جزیره‌ی سینا و مصر رفتند، از عمالقه شمرده شده‌اند. اینک باختصار به عمالقه‌ی عراق و مصر اشارت می‌شود.

عمالقه‌ی عراق

تاریخ نگاران عرب برآنند که مردم سامی نژاد، که از حدود قرن ۲۳ پیش از میلاد بعراق رفته و دولتهائی مانند دولت سلسله‌ی حمورابی (آموریان) و دولت آشوری را ایجاد کرده‌اند، از عمالقه‌ی عربستان بوده‌اند. قوم آموری که دولتشان بدولت حمورابی و بابلی معروف است، از سال ۲۴۶۰ تا ۲۰۷۰ پیش از میلاد در بابل برقرار بود و شاهان آن دوازده نفر بودند بدین قرار: ساموآبی ۳۱ سال، سامولیلو ۱۰، زاہوم ۳۰ سال، امیل سین ۱۸ سال سینمولیت (یا سواقل) ۳۰ سال، حمورابی ۵۵ سال، شمسوایلونا ۳۵ سال، بیشوع ۲۵ سال، عمی دیتانا ۲۵ سال، عمی صادوقا ۳۴ سال، شمسو دیتانا ۳۱ سال سلطنت کردند، که مجموع مدت آن دولت ۳۳۴ سال میشود. این پادشاهان از شهورترین آن سلسله بوده‌اند. ولی بروسوس تاریخ نگار دیگر، شاهان آن دولت (دولت عمالقه عراق) را ۹ نفر و مدت سلطنتشان را ۲۴۵ سال دانسته‌اند.^۲

قوم آشور هم از عمالقه‌ی مهاجر عربستان بودند که در حدود قرن ۲۰ پیش از میلاد در نواحی شمالی بین‌النهرین رفتند، و در آنجا ساکن گشتند، و از حدود قرن ۱۸ پیش از میلاد تا قرن ۷ پیش از میلاد، دولت آشور را بوجود آوردند. پادشاهان معروف و بزرگ آن دولت، یکی تیکلات پالسر اول است، که فتوحات بزرگی در بابل و ایران کرده و عظمت او در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد بوده است، دیگر شلم‌نصر دوم بوده که مناطق کردستان امروزی را از بابلیان گرفت؛ و دیگر ادادنیرازی سوم است که در سال ۸۱۰ پیش از میلاد بصفحات ماد نشین ایران لشکر کشیده، و دیگر سارگن اول (۷۰۵-۷۲۲ پیش از میلاد) و سناخریب (۶۸۱-۷۰۵) پسر سارگن و آشوربانی پال (۶۲۶-۶۶۹) بوده‌اند که بموجب اسناد تاریخی، خونخوارانی مستبد و بیرحم بودند، که بجز جنگ و خون‌ریزی، خدمت دیگری نکرده‌اند.^۳

عمالقه‌ی مصر «هیگسها»

دسته‌ی دیگری از عمالقه‌ی عرب در سال ۲۲۱۴ پیش از میلاد، از راه

۱- جرجی زیدان: همان منبع، صفحه ۵۸

۲- همان منبع، صفحه ۹۹

۳- حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۷۰ و تاریخ ملل شرق و

یونان، ج ۱، ص ۷۴

کانال سوئز یا دریای احمر به مصر تاختند و در ابتدا، به مصر سفلی و سپس بمصر علیاء رفتند و مدت تقریباً ۵ قرن حکومت فراعنه‌ی مصر را غصب کردند. یونانیان این عمالقه را، هیکسسها خوانده‌اند. «هیکسس» از دو لفظ مصری: «هیک» بمعنی شاه و «شاسو» بمعنی بیابان گرد و چوپان ترکیب شده، بنا بر این، معنی آن «شاهان بیابان گرد» و چادرنشین می‌شود.

خود مصریان آنها را، «شاسوها»، یعنی چوپانان و چادرنشینان خوانده‌اند؛ بنا بر این، عمالقه‌ی مصر یا شاسوها، از سال ۲۲۱۴ تا ۱۵۸۹ پیش از میلاد بر ناحیه‌ای از مصر، سلطنت می‌کردند؛ ولی سلطنت مطلقه‌ی هیکسسها بر مصر، از حدود سال ۱۵۸۰ تا ۱۷۳۰ پیش از میلاد بوده است.^۲

چنانکه از متون مصری برمی‌آید، مصریان، عمالقه را بلای آسمانی و قهر خدایان بر خود شمرده‌اند. چه آنکه آن‌ها بموجب خوی عربی خود (هم چنانکه در زمان خلافت خلیفه‌ی دوم نیز مانند بلای آسمانی بر سر ایرانیان ریختند و آنها را از هستی ساقط کردند)، بقول یوسیفس مورخ قرن اول میلادی: شهر-های مصریان را، وحشیانه سوزانیدند؛ معابد خدایان را با خاک یکسان کردند، و با مردم بومی با آخرین حد خشونت رفتار کردند؛ مردان را سر بریدند و اطفال و زنان را باسارت و بردگی بردند؛ سرانجام یکی از آنها، بنام سالاطیس Salatis در مفسس سلطنت مصر رسید...^۳

این عمالقه هم در بی‌رحمی و توحش، دست کمی از آشوریان، یعنی عمالقه عراق نداشتند، یعنی ستمگر و با مردم دیگر بسیار خشن بودند.

مورخان قدیم، مانند یوسیفس یهودی، از بعضی پادشاهان هیکسس چنین یاد کرده‌اند: سلاطیس نخستین سلطان ۱۳ سال، بیون ۶۴ سال، اباخناس ۳۶ سال، آپوفیس ۶۱ سال، یانیاس ۵۰ سال، امیس ۴۹ سال سلطنت کردند، ولی از مدت سلطنت اباهی اول و اباهی ثانی اطلاعی بدست نداده‌اند.^۴

سلطنت این شاهان ممکن است بترتیب بالا نبوده باشد. ولی آن پادشاهان مهم‌ترین شاهان هیکسس بوده‌اند، که بر همه‌ی نواحی مصر حکومت می‌کرده‌اند.

۱- جرجی زیدان: العرب قبل اسلام، ج ۱، ص ۵۲

۲- دکتر احمد بهمنش: تاریخ مصر قدیم ج ۱ ص ۲۴۲

۳- همان منبع، ص ۲۴۲

۴- جرجی زیدان: العرب قبل اسلام، ج ۱، ص ۵۸

۵- احمد بهمنش: تاریخ مصر قدیم، ج ۱، ص ۲۴۷

سرانجام، مصریان در سال‌های ۱۶۸۰ یا ۱۵۸۰ پیش از میلاد؟ در زمان سلطنت نبغه پرور آنتف- Nebkheperre عمالقه را از مصر بیرون راندند، و آنها دوباره از راه صحرای سینا، بسوی عربستان رهسپار شدند. گروهی از آنها در صحرای سینا و نواحی شمال غربی عربستان دولت نبطی را بوجود آوردند و بنام «نبطیان»^۱ معروف شدند. بقایای دیگر عمالقه، که آنها را عرب بانده خوانده‌اند، در جنوب قلمرو نبطیان و در شمال حجاز بسر می‌برده‌اند که در ناحیه «العجر» و «دومة الجندل» عربستان دولتی تأسیس کردند که در تاریخ عرب، آنها را قوم ثمود خوانده‌اند، که صالح پیامبر بر آنها مبعوث شده بود. دولت ثمودیها را، بنام «دولت لحيانی» خوانده‌اند.

۱- درباره‌ی نبطیان و قوم ثمود، رجوع کنید به: تقی‌زاده: تاریخ عربستان و قوم عرب، جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام ج ۱ صفحه ۶۰ تا ۶۶ و پیدایش انسان و آغاز شهر نشینی، تألیف: یوسف فضائی.

خانه‌ی کعبه

خانه‌ی مقدس کعبه در مکه، از خانه‌های بسیار قدیمی است، که هم در عهد جاهلیت و هم در دوره‌ی اسلامی، مورد تعظیم و پرستش و زیارت مردم عربستان بوده است. درباره‌ی آغاز بنای آن، سخنان افسانه‌آمیز بسیاری در روایات اسلامی آمده است، که منشأ آنها اساطیر دینی عربان جاهلی بوده است، که برای بزرگداشت آن خانه، ساخته و پرداخته بوده‌اند؛ از این رو، آغاز بنای آن خانه‌ی مقدس به درستی معلوم نیست.

پیش از آنکه به سابقه‌ی خانه‌ی کعبه اشارت شود، گفته می‌شود که در قرآن از آن خانه بنامهای گوناگون یاد شده است: در سوره‌های بقره آیه ۱۲۷ و سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۶ کعبه بنام بیت و بیت‌الحرام خوانده شده، که نخستین خانه است برای مردم در دنیا که ابراهیم با کمک پسرش اسماعیل آن را تجدید بنا کرده‌اند، تا زیارتگاه مردم باشد. در سوره‌ی مائده آیه‌های ۹۵ و ۹۷، آن را کعبه نامیده که خدا آن را برای مردم مقام محترم قرار داده است. و در سوره‌ی حج از آیه‌ی ۲۳ تا ۲۶ آن را، بیت‌العتیق، یعنی خانه‌ی کهن نامیده و ابراهیم آن را، خانه‌ی پاک قرار داده که در آن بر خدا شرك نوزند و از هر سو بانجا بیایند و در آن طواف و آئین زیارت انجام دهند.

قصه‌های قدیم درباره‌ی خانه‌ی کعبه

گفتیم که در روایات اسلامی، که منشأ بعضی از آنها قصص عرب پیش از اسلام است، داستانهای افسانه‌آمیزی برای آغاز بنای کعبه نقل کرده‌اند، که خلاصه‌ی آنها از این قرار است: خانه‌ی کعبه در مکه نخستین خانه‌ی مقدسی است، که در زمان حضرت آدم بدست شیث پسر آدم ساخته شده است؛ نقشه‌ی آن از روی خانه‌ای بوده که خدا در آسمان چهارم بنام «بیت‌المعمور» آفریده است.^۱ بنای خانه‌ی کعبه به دست شیث، در طوفان نوح ویران شده و پس از طوفان، زمان ابراهیم می‌رسد. خدا، ابراهیم را مأمور می‌کند، که دوباره دیوارهای کعبه را بر روی پایه‌های قدیمی بلند کند؛ ابراهیم، آن را بکمک پسرش اسماعیل می‌سازد و آنجا را، محل خدا پرستی و نمازگزاری قرار می‌دهد. ولی پس از ابراهیم، مردم که به بت پرستی می‌گرایند، آن خانه محل بت پرستی می‌گردد تا زمان قصی بن-کلاب. یعنی تقریباً ششمین جد پیامبر.

اگر چه این روایات تاریخی نیستند، ولی حاکی از آنند که آن خانه بسیار قدیمی و کهن بوده است. در باب نسبت بنای آن پس از طوفان به ابراهیم باید گفت که آن نیز تاریخی نیست؛ چه آنکه، در روایات تورات آنچه در باب ابراهیم آمده، اینست که او اصلاً بعرستان نیامده است؛ ولی روایتی در تورات نقل شده است، چنانکه در شرح حال او به آن اشارت شده، هنگامیکه ابراهیم از حران بسوی فلسطین کوچ می‌کرد، در سرزمین فاران، برای خدایش مذبح و معبدی می‌سازد.^۲ میتوان گفت که منشأ این قصه، که ابراهیم در مکه خانه‌ی کعبه را بکمک پسرش اسماعیل برای خدا بنا کرد، همین روایت تورات باشد؟

تجدید بنای خانه‌ی کعبه

بنابر آنچه گذشت، آغاز بنای کعبه درست معلوم نیست، بلکه راستی مطلب میتواند چنین باشد: از زمانی که شهر مکه بوجود آمده، خانه‌ی کعبه هم بعنوان پرستشگاه ساخته شده است و چنانکه در روایات مربوط به مکه و مردم آن آمده است، کسانی که به مکه ریاست داشتند، سدانت کعبه هم بعهده‌ی آنان بوده است. به هر منوال، تا آنجا که معلوم است، خانه‌ی کعبه چند بار ویران و تجدید بنا شده است: در زمان قصی بن کلاب- رئیس طایفه‌ی قریش- ویران گشته بود؛

۱- قرآن: سوره‌ی والطور، آیه‌ی ۴؛ به تفسیر این آیه نگاه کنید.

۲- تورات، سفر پیدایش، باب ۱۲، آیه‌های ۱، ۴، ۹.

قصی، که در قرن پنجم میلادی می‌زیسته، آن را از نو ساخت و بر آن سقف هم نهاد.^۱ و، بار دوم که ویران شد، در سال ۱۸ یا ۲۸ پیش از هجرت، سران قریش تصمیم گرفتند که آن را بسازند. آنها دیوارهای آن را، که کوتاه شده بود، بلند کردند و از تخته پاره‌های یک کشتی تجاری رومی، که در ساحل دریای احمر افتاده بود، برای سقف آن استفاده کردند؛ و در مسأله‌ی نصب حجرالاسود، میان‌شان اختلاف پیداشد؛ سرانجام حضرت محمد، که در آن وقت بنام «محمد امین» خوانده می‌شد، با تدبیری آن سنگ را در آنجا نصب کرد.

در دوره‌ی اسلامی نیز، در زمان خلافت یزید بن معاویه، در سال ۶۴ هجری، که سپاه او عبدالله بن زبیر را در خانه‌ی کعبه محاصره کرده بود، خراب شد. پس از مرگ یزید، که محاصران به‌شام برگشتند، ابن زبیر آنرا بنا کرد و از دیوار ضلع شرقی آن، دری و از دیوار غربی نیز، در دیگری نصب کرد.^۲

پس از عبدالله زبیر، حجاج بن یوسف ثقفی - که از سال ۷۰ تا ۹۰ هجری از سوی عبدالملک بن مروان، والی حجاز و عراق گشت - بنای عبدالله بن زبیر را خراب کرد و دوباره بر مبنائی که قصی بن کلاب پیش از اسلام ساخته بود، بنا کرد؛ با این تفاوت که: دیوار شمالی آن را، باندازه‌ی ۶ ذراع و یک وجب عقب تر کشید و برای آن فقط یک در از دیوار شرقی - مقداری بلندتر از سطح زمین - نصب کرد.^۳ و از آن پس آن بنا همچنان بر جای مانده است.

خصوصیات خانه‌ی مزبور از این قرار است: بلندی دیوارهای آن ۱۰ متر است؛ طول دیوار شمالی ۹/۸۰ و طول دیوار جنوبی ۱۰/۲۰ و طول دیوار شرقی ۱۱/۸۸ و دیوار غربی ۱۲/۲۰ متر می‌باشد بوسیله‌ی تغییراتی که حجاج بن یوسف در بنای دیوارهای آن داد، حجرالاسود - بنا به عقیده‌ی بعضی - از بقایای سنگهای آتش‌فشانی قدیم عربستان و یا درست‌تر این است که آن سنگ از سنگهایی آسمانی است که در آنجا افتاده است در بیرون دیوار نصب شده بود، در شمال شرقی کعبه منصوب گشت. حجرالاسود بعدها بدست عوامل روزگار، آسیبهائی دیده و در نتیجه، شکافهائی در آن پیدا شده است؛ از این رو اخیراً برای محافظت، آن را در میان پوششی از نقره نهاده و در دیوار کعبه نصب نموده‌اند. در کنونی کعبه، در دیوار ضلع شرقی آن، باندازه‌ی یک متر و نیم از زمین بلند است. سطح اندرونی دیوارهای کعبه، با سنگ مرمر و رویه‌ی بیرونی آن را

۱- دکتر محمد خزائلی: اعلام قرآن، ص ۹۰.

۲- سیره‌ی ابن هشام، شرح روض الانف، ج ۱ صفحه، ۱۲۷.

۳- سید محمود آلوسی: بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، ج ۱، ص ۲۴۷.

مصریان با پارچه‌ای مخصوص پوشانیده‌اند، و این پارچه همه ساله از سوی مردم مصر تجدید می‌شود. آلوسی نوشته: نخستین بار پارچه‌ی مزبور را، تبع، شاه یمن تهیه کرده است.^۱ اکنون میان کعبه خالی است، و حال آنکه در عهد پیش از اسلام داخل آن از بت‌های گوناگون پر بوده، یعنی خانه‌ی کعبه در عهد جاهلیت بتخانه بوده، که اغلب قبایل شهرنشین و بیابان گرد عرب در حجاز، در آن خانه بت و خدای خود را قرار داده بودند، که در سال فتح مکه، آنها را به دستور پیامبر نابود و خراب کردند. ولی در دوره‌ی اسلامی کعبه خانه‌ی خاص الله گشت و از سال دوم هجری، قبله‌ی مسلمانان گردید. مسلمانان همان آداب و رسوم را که بت پرستان در هنگام حج و عمره در آن خانه انجام می‌دادند با تغییراتی در نحوه‌ی آن معمول داشتند و نام آن آداب و رسوم کهن را «مناسک حج» نهادند.

مناسک حج و عمره

مناسک حج و عمره، به مجموع آداب و مراسم و اعمالی گفته می‌شود که حاجیان در موسم زیارت حج و عمره انجام می‌دهند.

واژه‌ی «مناسک» جمع واژه‌ی «نَسَكَة نَسَكَة نَسَكَة» یعنی نون آن به سه صورت مفتوح، مضموم و مکسور خوانده شده است که بمعنی پرستش و قربانی است. این واژه مانند واژه‌ی «دین» ریشه‌ی فارسی دارد؛ چنانکه در دین زردشت آن واژه بمعنای پرستش است. نام بخش بیست و یکم کتاب زنداوستا هم «نَسَكَة» است. در دین اسلام نیز مناسک را، در عبادات و پرستشهای مربوط با آداب زیارت حج و عمره بکار برده‌اند. حج به معنای قصد زیارت و عمره به معنای قصد اجتماع در مکه است. بیشتر اعمال مناسک حج و عمره، که یکی از فروع واجب دین اسلام است، (چنانکه ابن‌الکلبی در متن کتاب اشارت کرده است) از اعمال دینی عربان حجاز پیش از اسلام بوده، که در دین اسلام، چنانکه در مقدمه‌ی چاپ دوم گفته شد، امضاء و پذیرفته شد.

عربان عصر جاهلیت زیارت و مناسک حج را، با تشریفاتی بسیار باشکوه و پیچیده انجام می‌دادند بنا بر این، مناسک حج از ارکان دین و آئین عهد جاهلی شمرده می‌شده است. اینک برای وضوح مدعا، اشاراتی بچگونگی آن آئین در عهد قبل از اسلام می‌کنیم و سپس نظری، بآن مراسم در اسلام می‌اندازیم.

سابقه‌ی مناسک حج در عصر جاهلیت

چنانکه در یادداشت شماره‌ی ۴ اشارت کردیم، چون عربان جاهلی می‌پنداشتند که خانه‌ی کعبه را ابراهیم و اسماعیل بنا کرده‌اند، احترام و تعظیم زیادی نسبت به آن خانه معمول می‌داشتند و رفته رفته، مراسم و آدابی در باب تعظیم و بزرگداشت آن بوجود آمد تا آنجا که، بیشتر آداب و عبادات دینی آنها را، مراسم مزبور تشکیل می‌داد. سرانجام مقدسات و بتهای خود را نیز، در آن خانه قرار دادند؛ از آن پس، آداب تعظیم آن خانه، با آئین پرستش بتهای داخل آن، بهم آمیخته و اساس دیانت آنها را بنا نهاد.

گذشته از این، پیرامون کعبه و هر آنچه در آنجا بوده، مانند سنگ و غیره، مورد تعظیم و تقدیس قرار گرفت: پرستش سنگهایی شبیه حجرالاسود که «انصاب» خوانده می‌شده‌اند با احترام کعبه و بوسیله‌ی انتساب آنها بان خانه، صورت می‌گرفته است. در حقیقت اساس عبادات دینی بت پرستان عرب جاهلی را، این آداب و مراسم تشکیل می‌داده است؛ از این رو، عربان پیش از اسلام در مناطق دور و نزدیک کعبه، مناسک حج و عمره را بجا می‌آوردند، و همه ساله، در موسم زیارت حج، شهرنشینان و بدویان، از اکناف عربستان به مکه می‌آمدند و مناسک حج را انجام می‌دادند- مراسمی که تقریباً شبیه مناسک حج و عمره‌ی اسلامی بوده است- اهم مناسک حج در عهد پیش از اسلام از این قرار بوده است: «بت پرستان در موسم حج هفت بار بگرد کعبه طواف و حجرالاسود را، که بر دیوار کعبه منصوب بوده، استلام و مسح می‌کردند؛ میان صفا و مروه، سعی (هفت بار رفتن و برگشتن) می‌کردند؛ در هنگام زیارت حج، تلبیه (لیک گفتن) می‌گفتند و بعضی قبایل، در ضمن تلبیه گفتن، برای الله که در آن وقت خدای بزرگ آسمانها محسوب می‌شده است، شریک قرار می‌دادند و چنین می‌گفتند: لک الیهم لیک لاشریک لک الا- شریک هولک تمیلکه و ما ملک».

آنچه از اشعار عرب جاهلی بدست می‌آید اینست که: آنها نیز، مانند حاجیان مسلمان، در مواقع توقف می‌کردند؛ در منی شتر و گوسفند قربان می‌کردند و اعمال رسی جمار، یعنی سنگ انداختن به سوی شیطان را معمول می‌داشتند آنها در هنگام مناسک حج، لباس احرام می‌پوشیدند. از ابو مجاز روایت شده است که: عربان جاهلی هنگامی که احرام می‌بستند، قلاده‌ای از مو بگردن می‌انداختند و کسی متعرض آنها نمی‌شد. در این حال اگر کسی قاتل پدر یا پسرش را در حرم کعبه می‌دید، متعرض او نمی‌گشت. در عرفات توقف می‌کردند و طواف بگرد کعبه را با لباس غیر احرام، حرام می‌شمردند؛ اگر لباس احرام نمی‌یافتند، یا این

عمل را انجام نمی‌دادند و یا اینکه لباس معمولی را از تنشان درمی‌آوردند و عریان طواف می‌کردند و اگر با لباس عادی آن عمل را اجرا می‌کردند لازم بود که پس از پایان عمل، لباس خود را بدور اندازند...»^۱

آنها، حجرا لاسود را، مانند بتهای دیگرشان، عبادت و تعظیم و هر سنگی شبیه آن در هر جا که می‌یافتند، تعظیم و عبادت می‌کردند و آنها را «انصاب و نصب» می‌نامیدند. آداب و نیایشهایی نیز نسبت به مقام ابراهیم و اسماعیل معمول می‌داشتند. متولیان و سادگان امور مناسک حج و کعبه را نیز، که همان سران قریش بودند، محترم می‌شمردند؛ از این رو، قریشیان خود را بالاتر از دیگران می‌دانستند و بدین مناسب خود را «حمس» (بروزن خمس) یعنی مردمان برتر و متدین‌تر و زاهدتر می‌خواندند. خانه‌ی کعبه و پیرامون آن را، که شامل مکه و اطراف آن می‌شده، «حرم»، یعنی دارای احترام می‌دانستند و مقدس می‌شمردند و از این رو، اگر کسی از دشمنان فرار می‌کرد و بآنجا پناه می‌برد، متعرض او نمی‌شدند و اصلاً جنگ و خون‌ریزی و بی‌ادبی و اعمال عادی را، در آنجا روا نمی‌دانستند. از این جهت حوالی مکه را «حرم» یعنی محترم می‌خواندند. این عقاید و آداب، در عهد جاهلیت مناسک حج شمرده می‌شده، که در اسلام هم با دیگرگونی و اصلاح بعضی اعمال و دعا‌های آن امضاء و پذیرفته گشت و چیزهایی هم بر آن افزوده شد. بت پرستان اگر این مراسم را در هنگام حج انجام می‌دادند، «حج» و در غیر موسم حج و یا قبل از روزهای معین حج انجام می‌دادند. عمره می‌خواندند، که در تفصیل و اختصار با هم تفاوت داشتند، چنانکه در نزد مسلمانان هم، چنانست.

انزیتی به مناسک حج در دین اسلام

چنانکه گفته شد، مراسم حج از واجبات و یکی از فروع دین اسلام شمرده می‌شود اگر چه اساس آن مراسم از آداب بت پرستان قدیم بوده است، ولی در اسلام پس از اصلاح و تغییر بعضی اعمال و دعا‌های آن، از شاعر دینی و از اهم واجبات محسوب می‌شود. این مناسک اگر در ماه ذی حجه در ایام ویژه انجام شود، «زیارت حج» و اگر در غیر آن ایام صورت گیرد، «عمره» خوانده می‌شود. بنابر این، «حج»، که بمعنای عزم و قصد و در اصطلاح زیارت کعبه است، بطور کلی و عمومی گاهی به حج و عمره تقسیم می‌شود.

مناسک عمره در آئین اسلام

مناسک عمره بر اعمال و مراسمی گفته می‌شود که، زائران کعبه در غیر موسم حج انجام می‌دهند و عبارت از پنج عمل هستند، از این قرار:

۱- احرام، که زائران بایستی در یکی از میقاتگاهها (مسجد شجره، جحفه، جده، وادی عقیق، قرن‌المنازل و ینلملم) ، لباس خود را در آورند و لباس مخصوصی، که دوخته شده نباشد، بپوشند و اعمال عمره را، با آن بجا آورند و در حال احرام، از بسیاری چیزها ممنوع می‌شوند.

۲- طواف، عبارت است از هفت بار گشتن بگرد خانه‌ی کعبه از سوی راست بچپ؛ فاصله‌ی طواف کننده نباید بیشتر از ۲۶ ذراع و نیم از کعبه باشد؛ در ضمن طواف، مستحب است که حجرا لاسود را دست مالی کنند و بپوسند.

۳- نماز طواف است، که پس از پایان طواف در مقام ابراهیم، و یا در نزدیک آن، خوانده می‌شود و آن دو رکعت است.

۴- سعی بین صفا و مروه، که عبارت است از هفت بار راه پیمائی بیان دو تپه از کوه ابوقبیس، که از تپه صفا آغاز می‌شود و در تپه‌ی مروه پایان می‌یابد. بهتر آنست که این راه پیمائی بصورت دویدن صورت گیرد.

به صفا و مروه و سعی میان آنها، در قرآن چنین اشارت شده است: سعی میان صفا و مروه از شعائر خداست، و عملی است پسندیده.^۱

صفا در لغت بمعنی سنگ سخت است، و در اصطلاح عبارت از قسمت و تپه‌ای از کوه ابوقبیس است. و مروه بحسب لغت به سنگ سفید (مرمر) گفته می‌شود، که تپه‌ی دیگری از آن کوه است، و میان‌هی آن دو تپه ۴۲ متر فاصله است. این رسم در عهد جاهلیت نیز معمول بوده است.^۲ در منشأ آن چنین گفته اند که: چون هاجر برای یافتن آب هفت بار میان صفا و مروه دویده است، از این رو این عمل را تقلیدی از عمل او می‌شمارند.

۵- تقصیر است، که عبارت از تراشیدن موی سر و ریش و گرفتن ناخن پس از عمل سعی می‌باشد. تقصیر، پایان مناسک عمره‌ی تمتع است، که پیش از رسیدن مناسک حج آغاز و انجام می‌شود

مناسک حج در آئین اسلام

مناسک حج در اسلام عبارت از ۱۳ عمل است، که پنج تای آن همان

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۱۵۸

۲- دکتر خزائی: اعلام قرآن، ص ۳۹۹

اعمال عمره هستند، که مورد اشارت قرار گرفت، و هفت عمل دیگر آن از این قرار است:

۱- وقوف در عرفات، عرفات بیابانی است که در ۲۳ کیلومتری مشرق مکه واقع است. حاجیان در روز هشتم ذی حجه، بانجامی روندو تا غروب نهم آن ماه در آنجا بیتوته می‌کنند و بجز توقف در آنجا، عملی انجام نمی‌دهند. بیتوته کردن، یعنی شب را بیدار ماندن و به روز رسانیدن.

۲- وقوف در مشعر یا «مزدلفه» است، که در میان عرفات و منا واقع است؛ حاجیان در شب دهم ذی حجه، در آنجا توقف می‌کنند و به جز بیتوته، کاری انجام نمی‌دهند.

۳- حرکت به منا؛ در منا چند عمل انجام داده می‌شود: یکی قربان کردن حیوان، و دیگری حلق رأس، که عبارت از تراشیدن موی سر است.

۴- طواف بگرد کعبه. ۵- طواف نساء و نماز طواف ۶- رمی جمرات، که عبارت از سنگ انداختن بسوی شیطان است، که در روزهای ۱۲ و ۱۱ آن ماه در محل منا انجام می‌شود؛ و بالاخره پایان مناسک حج بوسیله‌ی کندن لباس احرام اعلام می‌شوند و آن عمل را «احلال» گویند.

در ضمن انجام دادن این مناسک، آداب و رسوم هم معمول است، که بیشتر آنها عبارت‌اند از خواندن دعاها، مخصوص و خودداری از کارهای بسیاری، که در حالت عادی مباح شمرده میشوند، که برای ذکر آنها در اینجا مجال نیست.

بنابر آنچه درباره‌ی مناسک حج و عمره در عهد جاهلی و دوره‌ی اسلامی گفته شد، می‌توان گفت: فریضه‌ی حج در دین اسلام، آئینی است بسیار قدیمی، که مناسک و آداب آن در عهد جاهلیت از ارکان دینان آنها شمرده می‌شده است. پیامبر اسلام نیز آن آئین و مناسک را پس از اصلاح و دادن تغییر در بعضی اعمال و دعاها و اذکار آن، در دین خود پذیرفت و امضاء کرد و بجای شعارهای بت‌پرستی، اذکار یگانه پرستی معمول کرد؛ و در بعضی موارد مانند تقدیس حجرالاسود، که آئین بت پرستی بوده، تغییری نداد و همچنان است آداب قربانی در منا و تقصیر و سعی میان صفا و مروه.

دین ابراهیم و اسماعیل یا «دین حنیف»

چنانکه در مقدمه‌ی چاپ دوم این کتاب گفته شد، در میان عربان پیش از اسلام- در عهد جاهلیت- پاره‌ای آداب و عقاید متکامل و پسندیده‌ای رایج بوده، که خردمندان عرب در آن عهد آنها را «دین ابراهیم و اسماعیل» و دین حنیف می‌نامیدند. در روایات منقوله از آنها و همچنان در روایات اسلامی و آیات قرآن، آن آئین را «دین حنیف» خوانده‌اند.

واژه‌ی «حنیف» از ریشه‌ی «حنف و حنافت» به معنی‌های: میل کردن بچیزی و کج شدن پای مرد، گرفته شده است و حنیف و احنف در لغت، بمعنی مردی که پایش کج باشد، و یا به چیزی و سوئی مایل باشد است و «تحنف» هم بمعنی کنارگیری از اجتماع و زهدورزی است که «تحنث» هم خوانده شده است.

ولی در اصطلاح، حنیف یعنی روگرداننده از بت پرستی و میل کننده به یگانه پرستی، و بآئین و روش چنین کسان نیز «حنیف» گفته شده است. در نزدیک ظهور اسلام، در اثر نفوذ ادیان و عقاید مترقی از ملل دیگر مانند افکار دینی یهودیان، مسیحیان و زردشتیان به عقاید بت پرستان عرب، تحول و تکاملی در عقاید برخی از روشن اندیشان عرب پدیدار گشته بود، و گروهی از آنان- که کم هم نبوده‌اند- خود را پیرو دین حنیف و بنام «حَنَفَاء» میخوانده‌اند، و از آئین بت پرستی یبزاری میکرده‌اند، و به یگانگی خدا ایمان داشته و از خرافات و

منکرات دوری می‌جسته و چیزهائی را تقدیس و عبادت می‌کرده‌اند، که عقلشان تجویز می‌کرده، و اعمال عمره و حج را نیز انجام می‌داده و خود را پیرو دین ابراهیم و اسماعیل می‌خواندند.^۱

پیدایش دین حنیف و گروه حنفا در میان بت‌پرستان عرب جاهلی، نتیجه‌ی انقلابات مذهبی در جنوب عربستان بوده که بعداً در تمام عربستان انتشار یافت، و پیروان این دین، کسانی شمرده میشدند که دارای عقایدی غیر از عقاید عامه‌ی مردم آن زمان بودند، و تحنّف که روش آنها شمرده میشده، مانند تصوف بوده است.^۲

در قرآن، در چند سوره مانند: بقره آیه‌های ۱۳۰ و ۱۳۵ آل عمران آیه‌های ۶۷ و ۹۵، نساء آیه‌ی ۱۲۵، انعام آیه‌های ۷۹ و ۱۶۱، یونس آیه‌ی ۱۰۵، نحل آیه‌های ۱۲۰ و ۱۲۳، روم آیه‌ی ۳۰ و حج آیه ۳۱ به دین حنیف اشارت شده است.

بعضی از واجبات و محرّمات دین حنیف

حنفا (پیروان دین حنیف)، انجام دادن بعضی آداب و مراسم را بر خود واجب و آنها را از بقایای دین ابراهیم می‌دانستند، و دستورالعمل دینی و ملی خود و بنام واجبات می‌خوانده‌اند. ده تا از این دستورالعملها را «کلمات ده‌گانه‌ی ابراهیم» و یا طهارة فطره می‌خواندند، از این قرار:

کلمات ده‌گانه

«طهارة فطره» یا کلمات ده‌گانه، آدابی بودند مربوط به نظافت و پاکیزگی، که آنها را از آداب دین ابراهیم می‌شمردند. پنج دستور از آنها که مربوط به پاکیزگی نواحی سر بودند، از این قرار بوده است:

۱- مضمضه کردن ۲- استنشاق، یعنی شستن داخل بینی. ۳- مسواک کردن دندانها با چوب گیاهی مخصوص. ۴- تراشیدن موی سر ۵- گرفتن موی شارب (سبیل) و آن پنج دستور یا پنج کلمه‌ی دیگر، که مربوط به پاکیزگی اندامهای دیگر بوده، از این قرار بوده است.

۱- استنجاء، یعنی شستن عورتین؛ ۲- گرفتن ناخنها؛ ۳- گرفتن موی بدن ۴- گرفتن موی عورتین و ۵- ختنه کردن.^۳

۱- بلوغ الارب، ج ۲، صفحات: ۱۹۶ و ۲۴۴

۲- دکتر محمد خزائلی: اعلام قرآن صفحه ۲۷۴

۳- سید محمود شکری آلوسی: بلوغ الارب، ج ۲، ص ۲۸۷

دیگر از واجبات دین حنیف، روزهی عاشورا بوده، که حنفا همه ساله روز دهم ماه محرم را، روزه می‌گرفته‌اند.

حنفا، برخی از اعمال را حرام و ارتکاب آنها را خلاف عقل و دین ابراهیم می‌شمردند. یکی از آن موارد، شرابخواری بوده، کمی گفتند: شرابخواری، روح انسان را سبک و عقل را کم میکند؛ عقیق بن معدی کرب‌کندی، عثمان بن مظعون و ابوبکر بن ابی قحافه از آن کسان بودند که شرب خمر یعنی شرابخواری را حرام می‌دانستند؛ چنانکه از عایشه روایت شده است که پدرش ابوبکر، نه در جاهلیت شراب خورده بود و نه در اسلام. همچنین آنها قمار کردن را از محرمات و مرتکبین آن را، گناهکار می‌شمردند.

همه‌ی این آداب و عقاید در دین اسلام به عنوان سنت ابراهیم و دین پاک حنیف پذیرفته شده و جزء واجبات، مستحبات و محرمات گشته است.

نام چندتن از حنفا که در روایت عرب آمده

در کتابهای تاریخ و روایات عرب، بیچندتن از حنفا، یعنی پیروان دین حنیف اشارت رفته است، که در تفسیر آیه‌های مربوطه به آنها، مانند آیه ۳۱ سوره‌ی حج و کتب مؤلفان آداب و ادیان عرب پیش از اسلام، مانند بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، از آنها سخن رفته است؛ اینک اشارتی به نام بعضی از حنفا می‌شود

۱- قس بن ساعده‌ی ایادی از حنفا بوده، که پیش از بعثت پیامبر اسلام مرده بود. او مردی بوده فصیح‌البیان و روشن‌اندیش و خردمند، که از بت‌پرستی کناره گرفته و به یگانه پرستی گرائیده بود؛ او مردم را موعظه می‌کرده و از اسرار زمین و آسمان برای آنها سخن می‌گفته است. این جملات از اوست:

« در آسمان خبری است؛ در زمین عبرتی است؛ زمین گهواره‌ایست ساخته شده و آسمان سقفی است افراشته شده... برای خدا دینی است جز دین شما...»^۲

۲- زید بن عمرو بن نفیل، از گروه حنفا بوده که از بت‌پرستی روگردان شده بود. او مردم را از بت‌پرستی بازمی‌داشته و بتوحید می‌خوانده است. وی پنج سال پیش از بعثت پیامبر اسلام مرده بود. او بمردم می‌گفته: من از شما کناره‌گیری

۱- بلوغ الارب، ج ۲ از صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶

۲- «إِن فِي السَّمَاءِ لَخَبْرًا وَإِن فِي الْأَرْضِ لَعِبْرًا، مهاد موضوع و سقف مرفوع و نجوم تموز و بحار لن تعوز؛ لیل داج و سماء ذات ابراج... وان لله دینا هواجب- لیه من دینکم الذی انتم علیه...» (بلوغ الارب ج ۲ صفحه ۲۴۷)

کرده‌ام و در انتظار بعثت پیامبر و پیدایش دینی هستیم. او نیز مانند حضرت محمد بیشتر اوقات در غار حراء بسر میبرد و از گفته‌های اوست: «ماصبح منکم - احد علی دین ابراهیم غیری» یعنی: به جز من از میان شما کسی به دین ابراهیم نگرائیده است.^۱

۳- امیه بن ابی الصلت، پیرو دین حنیف و از آئین بت‌پرستی بیزار بوده است و می‌گفته: در آینده نزدیک پیامبری ظهور خواهد کرد. او آرزوی کرده که این پیامبر خود او باشد؛ از این رو، چون شنید حضرت محمد به پیامبری برخاسته است، از حسادت و رقابت، او را تکذیب کرد. او شاعر هم بوده و کتابهای ادیان را مطالعه می‌کرده تا بتواند دینی تازه بیآورد و پیامبر گردد. او از کسانی بوده که شرابخواری را حرام می‌شمرده و به یگانگی «الله» معتقد بوده است. ۴- ارباب ابن رباب، که در آغاز از دین مسیح پیروی می‌کرده ولی سپس بدین حنیف در آمده بود.

۵- سوید بن عامر نیز از حنفا و شاعر روشن فکری بوده است؛ چنانکه از اشعارش برمی‌آید از بت‌پرستی کناره گرفته و به دین حنیف در آمده بوده است. ۶- اسعد بن ابوکرب حمیری، یکی از تابعه‌های یمن بوده، که از بت‌پرستی روگردانیده و به یگانگی پرستی گرائیده بوده است.

۷- وکیع بن سلمه کسی بوده است که پس از جرح‌های متولی و سادن خانهای کعبه شده و به یگانگی پرستی تمایل کرده، و در نائین شهر مکه قصری ساخته و خود تنها در آنجا با خدا مناجات می‌کرده است. از گفته‌های اوست: خدا، بکارها - ی صواب شما پاداش و در برابر کارهای زشت، کیفر می‌دهد؛ همه‌ی مردم روی زمین بندگان کسی‌اند که در آسمان است... سخن دو تا است: کسی که راه یابست از او پیروی کنید و از گمراه دور باشید و او را واگذارید...^۲

۸- عمیر بن جندب جهمی، مردی بوده که در عهد جاهلیت به یگانگی خدا معتقد بوده، و از شریک قرار دادن برای او، دوری می‌کرده است.

۹- عدی بن زید عبادی، از شاعرانی بوده است که مخالف آئین بت‌پرستی و موحد و یگانه پرست بوده است؛ او از حجاز به حیره رفته و در آنجا مردم را از بت‌پرستی معانت می‌کرده است.

۱۰- ابوقیس صرمه بن ابی‌انس از طایفه‌ی بنی نعلج بوده است که در عهد جاهلیت از خدا می‌ترسیده و مانند صوفیان و زاهدان عهد اسلامی، جامه‌ی پشمی

۱- بلوغ الارب فی معرفة فی احوال العرب، ج ۲، ص ۲۴۷

۲- همان منبع ص ۲۴۷

می پوشیده، و از بت پرستان کناره می گرفته و در خانه‌ی خود، جهت عبادت خدا، مسجدی ساخته و می گفته: «عبدرب ابراهیم»، یعنی من پروردگار ابراهیم را عبادت می کنم. او زمان ظهور پیامبر اسلام را درک کرده و باو ایمان آورده بود.

۱۱- سیف بن ذی یزن از شاهزادگان یمن بوده که در زمان عبدالملک و ابوطالب، از بت پرستی کناره گرفته بود. او به ابوطالب سفارش می کرده است، که محمد را نگذارد با پیشوایان دینی یهود و یهودیان معاشرت و رفت و آمد کند.

۱۲- ورقه بن نوفل از خویشان خدیجه زن پیامبر، در جاهلیت از بت پرستان کناره گرفته و در جستجوی دین حق و در پی یافتن دین جدید و منتظر ظهور پیامبری بوده است؛ از این رو، کتابهای ادیان را خوانده بود. او در اواخر عمر، دین مسیح را قبول کرده و چون بعثت محمد را شنید، به او ایمان نیاورد. خدیجه در امر بعثت محمد از او پرسید، او جواب داد: شاید او پیامبر این امت باشد، که موسی و عیسی از آمدن او خیر داده اند. او در آغاز نبوت محمد وفات کرد.

۱۳- عامر بن طرب عدوانی، از خطبا و دانشمندان عهد جاهلی بشمار می رفته و از آئین بت پرستی کناره گرفته، و به یگانه پرستی گرائیده بود. او نیز از کسانی بوده است که شرابخواری را حرام می شمرده اند.

۱۴- المتلمس بن امیه کنانی نیز از روشن اندیشان و پیرو دین حنیف بوده است، او مردم را از بت پرستی باز می داشته و به یگانگی الله اقرار داشته و همیشه خطاب بر مردم می گفته است: از روش من اطاعت کنید تا رستگار شوید؛ این معبودات متعدد را عبادت نکنید؛ الله را، که خدای این خدایان است، پرستید؛ زیرا او دوست دارد بدون شریک عبادت شود.

۱۵- علاف بن شهاب تمیمی، از حنفا و از کناره گیران از بت پرستی بوده است، و مردم را به یگانه پرستی خوانده و از روز قیامت و زندگی پس از سرگ و حساب اخروی می ترسانیده، و خودش باین عقاید مؤمن بوده است؛ افکار و گفته هایش در این زمینه ها، نظیر اصول عقاید اسلام بوده است.

۱۶- زُهیر بن ابی سلمی شاعر معروف عرب جاهلی نیز از حنفا و معتقدان به یگانگی الله و روز قیامت بوده است. او خدا را عالم، واحد، حسی و قادر می دانسته و بر آن بوده است که: خدا می تواند انسان را دوباره، پس از پوسیده شدن استخوانهایش زنده کند؛ این جملات از گفته های اوست:

«ان الله عالم بالخفیات والسرائر ولا یخفی علی الله شیئی من ضمائر العباد»

۱- بلوغ العرب، ج ۲، ص ۲۶۰

۲- بلوغ العرب ج ۲ صفحه ۲۷۸

۱۷- خالد بن منانهای عبسی، از گروه حنفا بوده و به یگانگی خدا ایمان داشته است. گروهی از عرب او را پیامبر می‌پنداشتند. او پیش از بعثت محمد، مرد. دختر او که نزد پیامبر اسلام آمده بود، پیامبر باو گفت: بگو «قل هو الله احد» او گفت: این گفتار از سخنان پدر من است...^۱

۱۸- عبدالله قضاعی نیز از گروه حنفا، موحد و مؤمن بروز قیامت بوده، و از دانشمندان و مدعیان نبوت شمرده می‌شده است.

۱۹- عبید بن ابرص اسدی از شاعران عرب جاهلی نیز از روشن فکران واز حنفا بوده، که به یگانگی خدا مؤمن و از بت پرستی کناره گرفته بود.

۲۰- چنانکه در یادداشت شماره ۱۵ خواهیم گفت، حضرت محمد نیز پیش از نبوت از بت پرستی دور واز حنفا بوده است. او چند سال پیش از بعثتش، از مردم کناره گرفته و بیشتر اوقات در بیابانها و غار حرا بسر می‌برده است. در یادداشت شماره ۱۵ بتفصیل از مذهب او در جاهلیت سخن خواهیم گفت. او نیز از گروه حنفا بوده است.

پیدایش گروه حنفا و عقاید تازهی آنها در دورهی پیش از اسلام، نمودار آن بوده است که تحول و تکاملی در دین عربان جاهلی پدیدار گشته و زمینه برای ظهور دین تازه آماده شده بود، چنانکه حضرت محمد ب مردم می‌گفتند: دین اسلام همان دین حنیف است.

گوستاولوبون نوشته است:

« اعراب اگر چه خدایان متعددی را می‌پرستیدند، معذالک خیال معبود واحد در آنها وجود داشت و از برکت ترقی همین خیال بود که پیامبر اسلام، آنها را متوجه به پرستش خدای یگانه نمود. در زمان آنحضرت، بسیاری از اعراب ..، خودشان را حنیف می‌نامیده‌اند... اجتماع تمام اصنام عرب در خانهی کعبه، مسألهی اتحاد مذهبی را ممکن قرار داد و اتحاد زبان هم آن را سهل و آسان نموده بود، و در حقیقت موقع آن رسیده بود، که وحدت فکر و عقیده در تمام مملکت وجود پیدا کند. این یکی از مسایل مهمی است که بر پیامبر اسلام محقق و مبرهن شده بود؛... او، به عوض اینکه بانی مذهب تازه‌ای شود، به این اکتفا کرد و گفت: خدای یکتا همان خدای ابراهیم بانی کعبه است، که تمام اعراب او را قبول دارند.»^۲

۱- بلوغ الارب، ج ۲، ص ۲۷۸

۲- گوستاولوبون: تمدن اسلام و عرب، ص ۱۰۳

عَمْرُ وَبْنُ لُحَيٍّ، رُئَيْسُ قَبِيلَةِ خُزَاعَةَ

چنانکه این کلبی در متن کتاب اشاره کرده و در روایات عرب و اسلام آمده، عمرو بن لُحی رُئیس بنی خزاعه، نخستین کسی بوده است که آئین بت پرستی را در میان عربان عربستان رواج داده است، یعنی بعضی بتها را از جای دیگر به مکه آورده است.

ابکار یوس نوشته: «عمرو بن لُحی» (بروزن جَنید) پسر حارثه از پادشاهان عرب و از اولاد کهلان بود... او نخستین کسی بود که بتهایی از سرزمین شام به مکه آورده و در بیت الحرام یعنی خانه کعبه نصب کرده و مردم را پیوستش آنها خوانده است. او موضوع اعتقاد به قیامت و زنده شدن پس از مرگ را، انکار می کرده و این بیت شعر را در این باره گفته است:

« حیوة ثم موت ثم حشر حدیث خرافة یام عمرو»

یعنی- زنده بودن و مردن و پس از آن، در قیامت، زنده شدن، عقیده‌ی خرافی است»^۱

در احادیث اسلامی هم او را بانی بت پرستی در میان عرب شمرده و او را با قبیله اش بنی خزاعه غارت گر و جبار دانسته اند، که بازور ریاست مکه و تولیت کعبه را از جرهمیان و اولاد اسماعیل گرفته و دین ابراهیم را، به بت پرستی

۱- ابکار یوس: نهاية الارب فی اخبار العرب، ص ۶۱

برگردانیده است.

ولی آنچه تاریخ نویسان محقق عرب درباره‌ی او گفته‌اند، اینست که: عمرو بن لعی، رئیس قبیله‌ی بنی خزاعه، از مهاجران عرب جنوبی بوده و قبیله‌ی خزاعه نیز از تیره‌های طایفه‌ی بزرگ «ازد» (بروزن ارج) یمن بوده است. زمان مهاجرت بنی خزاعه بناحیه‌ی مکه، درست معلوم نیست. جرجی زیدان نوشته: این مهاجرت پس از خرابی سد مأرب بوسیله‌ی سیل العرم بوده است.^۱ ولی، چون ویرانی سد مأرب بوسیله‌ی سیل عرم ظاهراً در اوایل قرن ششم میلادی بوده، نمی‌توان مهاجرت خزاعیه را در آن زمان، درست دانست. چون آنها پیش از قرن چهارم میلادی در مکه بوده‌اند. اما چون ویرانی سد مأرب چند بار تکرار شده و نخستین بار خرابی آن، که در قرن هشتم پیش از میلاد ساخته شده بود،^۲ در قرن ششم پیش از میلاد بوده است؛ می‌توان گفت که قبیله‌ی بنی خزاعه پس از نخستین خرابی آن سد در قرن ششم پیش از میلاد، از یمن بنواحی مکه آمده باشند.

عمرو بن لعی با بنی خزاعه، جرهمیان را، که از قدیم حاکم مکه و سادان کعبه بودند، از مکه بیرون راند. بعضی برآند که، خزاعیها بابنی کنانه که در اطراف مکه بودند، همراه شده و جرهمیان را از مکه بیرون راندند. بنی خزاعه با اولاد اسماعیل مواصلت کردند تا در نظر مردم منفور نباشند؛ سپس میان آنها و بنی کنانه نزاع در گرفت؛ خزاعیها بر بنی کنانه غلبه کردند و ریاست مکه و امور تولیت کعبه را بدست گرفتند و سمتهای جزئی هم در اسور حج به بنی کنانه دادند.

وقتی عمرو بن لعی (ربیع) حاکم مکه و متولی کعبه گشت، عقاید و خدایان و بتهای قومی خود را، که از یمن آورده بود، میان مردم مکه رواج داد و چنانکه در متن کتاب الاضنام آمده، او از شام و کنار رودخانه‌ی جده، بتهایی به مکه آورد، مانند بتهای، یعوق، یغوث، نسر، سواع و ود، و مردم را به پرستش آنها خواند، اشارت به همین امر است؛ یعنی او بتهایی از جنوب عربستان آورده و در میان مردم مکه مورد پرستش قرار داده است، از این رو، عمرو بن لعی، رئیس قبیله بنی خزاعه در اخبار و روایات عرب، بانی و مؤسس آئین بت پرستی شمرده شده است.

۱- درباره‌ی چگونگی سد مأرب رجوع کنید به: العرب قبل الاسلام، ج ۱

از صفحه ۱۵۰ تا ۱۵۹ و تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۰.

۲- العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۶

قبیله‌ی بنی خزاعه با بنی کنانه در مکه بودند و ریاست آن شهر و تولیت کعبه را، پس از عمرو بن لحي، رؤسای بنی خزاعه در دست داشتند، تا نوبت به طایفه‌ی قریش رسید. طایفه‌ی قریش در آن زمانها بیرون از مکه بحالت چادر نشینی می‌زیستند و گاهگاهی هم در مکه سکونت می‌کردند.

اخیرا بعضی علمای ایرانی، مانند دکتر محمد مقدم اظهار نموده‌اند که: قبیله‌ی قریش از دودمانهای ایرانی دوره‌ی ساسانی بوده‌اند، که در قرن چهارم میلادی به ریاست «کوروش» نامی به حوالی مکه مهاجرت نموده، و رفته رفته بر شهر مکه و خانه‌ی کعبه مسلط شده‌اند. برای اثبات این ادعا چند دلیل وجود دارد: اولاً- کلمه‌ی «قریش» عربی نیست، بلکه مُعَرَّب «کوروش» ایرانی است. ثانیاً- افراد قبیله‌ی قریش، چنانکه در اخبار عرب و اسلام آمده، در عصر جاهلیت از لحاظ نژادی و نسب، برتر و بالاتر از نژاد عرب و قبیله‌ی خود را ممتاز از قبایل عرب می‌شمردند؛ از این رو، قبیله‌ی قریش، بعنوان «سیده»، یعنی شریف و سرور و ممتاز خوانده می‌شده است، و آنها همیشه سعی می‌کردند «سیادت» خود را در میان قبایل عرب حوالی مکه حفظ کنند، و ریاست مکه و تولیت خانه‌ی کعبه را بخود اختصاص دهند. ثالثاً- بعضی نامها و کلمه‌ها در میان عرب مکه رواج یافته که از میراث قریشیهای (کوروشیهای) ایرانی شمرده می‌شوند، مانند کلمه‌ی «زَمَزم» نام «چاه زم‌زم» که همان زم‌زمه و دعای مذهبی زردشتی است؛ و کلمه‌ی «مسجد» که معرب «سزکر» مخفف «مزداکده» است؛ و کلمه «مکه» که معرب «سهکده» یعنی معبد ماه است. به هر متوال، قریش که لقب دوازدهمین جد پیامبر اسلام بوده، معرب همان کوروش بوده که در عصر جاهلیت با دودمان خود به حوالی مکه مهاجرت کرده و بر مکه مسلط شده است.

به هر حال در حدود اواخر قرن چهارم، یا اوایل قرن پنجم میلادی، طایفه‌ی قریش بر ریاست قصی بن کلاب، بر خزاعیها چیره گشتند و ریاست مکه و تولیت کعبه را از آنها گرفتند. قضیه از این قرار بود: قصی، که جوان دلیر و زیرک و باهوشی بوده، و ریاست طایفه‌ی قریش را در عهده داشته، توانسته نظر حلیل بن حبشیه را، که رئیس خزاعیها و متولی امور کعبه بوده، به خود جلب کند. قصی با دختر حلیل ازدواج کرد و از آن پس قدرت بیشتری یافت، و رفته رفته از ضعف و پیری حلیل سود جسته و طبق وصیت او، جانشین پدرزنش گشت و وقتی او مرد ریاست مکه و تولیت امور کعبه را بدست گرفت؛ مخالفان خود را، از بنی خزاعه و بنی کنانه و قضائیهها، مغلوب و از مکه بیرون راند، و طایفه‌ی قریش را بمکه آورد، و در جاهای بهتر آنشهر، سکونت داد، از آن زمان بعد، ریاست مکه و تولیت کعبه در دست سران قریش بود تا حکومت اسلام پیدا شد.

بت‌های اساف و نائله

چنانکه در متن ترجمه شده کتاب اشارت شد، اساف و نائله دو بت بودند از سنگ بصورت انسان، که مورد پرستش قرار داشتند. بنابر اخبار عرب اساف و نائله دو نفر از قوم جرهم بودند، که در داخل خانه‌ی کعبه معاشقه کردند و مرتکب عمل خلاف عفت شدند؛ از این رو خدا بر آندو نفر، نفرین کرد و آنها بصورت سنگ گردیدند. مردم مکه مجسمه‌ی آنها را، برای پند و عبرت دیگران، در کعبه و بعد یکی را در صفا و دیگری را در تپه‌ی مروه نهادند و مردم در ابتدا از لحاظ پندگیری، بنزدیک آنها می‌رفتند و زیارتشان می‌کردند، ولی رفته رفته بصورت بت درآمدند و مورد عبادت قرار گرفتند. این روایت را ابوالولید ازرقی نقل کرده؛ اما ابن کلبی گفته: اساف و نائله از مردم یمن و عاشق و معشوق هم بودند؛ وقتی برای زیارت کعبه، به مکه آمدند، شبی در خانه‌ی کعبه، که به معاشقه پرداخته بودند، مسخ شدند و بسنگ برگشتند. مردم جسد سنگ‌شده‌ی آندو را در انتظار قرار دادند، و رفته رفته معبود مردم واقع شدند و بنی خزاعه و قریش آنها را در صفا و مروه نهادند و پرستیدند.

صورت ظاهر این دو روایت، اسطوره‌ای بیش نیست؛ ولی آنچه از این روایت بدست می‌آید اینست که: این دو بت نیز از معبودات عربان جنوبی بودند،

و آنها را طوائفی از عربان، مانند خزاعیها و جرهمیان، که از جنوب به مکه آمدند با خود آوردند و در مکه مورد پرستش قرار دادند.

به هر منوال، یکی از آندو در صفا و دیگری در مروه منصوب شده بودند؛ مردم در هنگام سعی در صفا و مروه، آنها را تقدیس و استلام می‌کردند و از آنها تبرک می‌جستند، یعنی رسم نعت بارفاصله‌ی صفا و مروه رفتن و برگشتن، که بآن عمل در اصطلاح فقهی «سعی بین صفا و مروه» گویند؛ در جاهلیت نوعی رقص مذهبی عربان بوده که برای تعظیم آن دویت. در مراسم حج انجام می‌دادند، و علاوه بر آن عمل پس از انجام مناسک حج، بگرد آلهای طواف می‌کردند. در غیر از ایام حج نیز، چون عربان بت پرست از کفار آنها می‌گذشتند، آنها را طواف می‌کردند. مردم طائف در ایام حج، پیش از طواف کعبه، نخست اساف و سپس نائله را طواف می‌کردند. ابوطالب عموی پیامبر، در زمانی که پیامبر اسلام در سکه نبوت می‌کرد. برای اظهار حمایت خود از او، در برابر سران قریش، در پیشگاه این دو بت سوگند یاد کرد.^۱

بت ودّ

چنانکه ابن کلبی به تفصیل در متن این کتاب گفته، بت ودّ (بروزن سد) بصورت انسان بشکل مردی بزرگد ساخته شده بود، که پیرایه‌ها و زینتهائی بر آن آویخته بودند، وسلاحهای جنگی از جواهرات، مانند شمشیر و تیر و کمان، سپر و نیزه بر او بسته بودند، که هر کدام آنها را، پادشاهان و رؤسا تقدیم و اهداء کرده بودند؛ و در دست او، پرچمی بوده است. معبد آن در ناحیهی دومة الجندل قرار داشته است.

طبق روایت ابن کلبی او را نیز عمرو بن لُحی مورد پرستش مردم قرار داده بود. اینها مطالبی است، که ابن کلبی در کتاب الاصلنام به تفصیل یاد کرده است ولی منظور ما در اینجا، اینست که: اولاً- این بت را نیز از عربان جنوبی اقتباس کرده بودند و ثانیاً- چنانکه از نام آن بت برمیآید، از مفهوم «مودت» و دوستی اشتقاق یافته است؛ بنابراین، تجسم دوستی و خدای مودت بوده است.^۱

۱- علی اصغر حکمت: نه گفتار در تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۲۵۸

حَمِیرِیها (دولت حَمِیر)

حمیریها (حمیر، بروزن محور) از عرب قحطانی یمن بودند، که از زمانهای دور در شهر «ریدان» یعنی ظفار در قلمرو دولت سبأ بسرمی بردند حمیریان را، طایفه ای از قوم سبأ دانسته اند،^۱ که پس از سبائیان حکومت آنها را بدست گرفتند و پنجمین دولت از دولتهای قدیم عربستان جنوبی را تأسیس کردند. پیش از دولت حمیر، که حکومت آن از سال ۱۱۰ پیش از میلاد تا ۵۲۲ میلادی طول کشید، چهار دولت در جنوب عربستان (یمن جنوبی و شمالی کنونی و حضرموت) تشکیل و منقرض شده بودند. این دولتها عبارت بودند از: ۱- دولت معین (بروزن امین) که از آغاز هزاره ی اول تا قرن هشتم پیش از میلاد دوام داشته و نام ۲۷ پادشاه از کتیبه های آنها معلوم شده و پایتخت آن، شهر «قرنا او- قرنه» بوده است.

۲- دولت قَبَّان است، که در جنوب دولت معین و جنوب غربی یمن کنونی قرار داشته، و معاصر دولت معین و در آغاز مطیع یا متحد آن بوده است، و از آغاز هزاره ی اول پیش از میلاد تأسیس شده و در سال ۱۱۰ پیش از میلاد بدست دولت سبا و حمیر، منقرض شده بود. پایتختش شهر «تَمَع» (بروزن کشور) بوده است.

۱- جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۲۱

۳- دولت حمیرموت، که در یادداشت شماره‌ی ۲۹ به تفصیل از آن گفتگو خواهیم کرد.

۴- دولت سبأ، که در زمان اقتدار سه دولت گذشته، در قلمرو آنها، بصورت باجگذار بسر می‌برده است. طبق کتیبه‌هایی که از آنها بدست آمده، قوم سبأ در حدود اوایل قرن هشتم پیش از میلاد، در طرف جنوب کشور معین و باختر قتبآن، دم از استقلال زدند و رفته رفته، که دولتهای سه گانه رو بضعف می‌رفتند، دولت کوچک سبأ وسعت و قدرت بیشتری می‌یافت. دولت سبأ سرانجام، بر آن دولتها چیره گشت و آنها را مطیع خود گردانید، و دولت بزرگ سبأ را تأسیس کرد، که تا سال ۱۱۰ پیش از میلاد ادامه داشت و از آن سال، اگر چه پادشاهانی از حمیریها حکومت را در دست داشته، ولی دولت آنها دارای عنوان «دولت سبأ و ذوریدان» بوده است.

در آغاز، در رأس دولت سبأ کاهنان قرار داشتند، که طبق آثار کشف شده آنها را «مکرب» Mokarb می‌نامیدند. این مکربها، که تا قرن ششم پیش از میلاد دولت سبأ را اداره می‌کرده‌اند، ۱۰ نفر بوده‌اند. سد بزرگ مأرب هم در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، بدست یکی از این مکربها ساخته شده بود. از قرن ششم بعد، قدرت دولت سبأ گسترش پیدا کرده و بطور کلی همه‌ی متصرفات سه دولت قدیمی را بدست آورده، و پایتخش را از شهر «صرواح» (بروزن مهران) به شهر «مأرب» انتقال داده و بجای مکربها، پادشاهان مقتدر بسرکار آمدند و چون قبایل حمیر و ریدان را، که در قتبآن در شهر ریدان «ظفار» بسر می‌بردند، مطیع خود ساختند، حکومتشان عنوان «دولت سبأ و ذوریدان» بخود گرفت.

رفاه حال ملت و قدرت دولت سبأ، معلول وجود سد مأرب بود؛ این سد در اوایل قرن ششم پیش از میلاد خراب شد و دوباره تعمیرش کردند. دولت سبأ در اواخر قرن دوم پیش از میلاد رو بضعف نهاد، و رؤسای قوم حمیر قدرت و نفوذ بیشتری در میان دولت سبأ پیدا کردند و سرانجام، دولت نامبرده را، بنام خود خواندند و شاهان آن دولت از طایفه‌ی حمیر تعیین شدند.

دولت حمیر دنباله‌ی دولت سبأ

گفتیم، قوم حمیر طایفه‌ای از قوم سبأ بودند که در شهر ظفار بسر می‌بردند از این رو، مورخان، دولت حمیری را، دنباله‌ی دولت سبأ شمرده‌اند. از آن پس، شاهان آن دولت خود را «ملک ذوریدان و سبأ» نامیدند. نخستین پادشاه حمیری علهان نهان نام داشت، که پایتخت دولت خود را، از مأرب به شهر

«ظفار» انتقال داد. دولت حمیر دوباره مقتدر گشته و بزرگترین امپراطوری عربستان جنوبی را در عصر قبل از اسلام بوجود آورد و از سال ۲۸۱ در زمان سلطنت شمیر بوعشی (که در روایات عرب او را حارث الرایش خوانده‌اند) بر سرزمین حاضر موت تا حدود عمان مسلط شد، و از آن پس پادشاهان حمیری خود را «شاه سبأ و ذوریدان و حضرموت و شعر» خوانده و چنانکه در یادداشت شماره ۱۲ خواهیم گفت لقب «تبع» بخود گرفتند.

نام پادشاهان حمیر، علاوه بر نوشته‌های راویان عرب و مورخان یونانی، که به بعضی از آنان اشارت کرده‌اند، در کتیبه‌های تازه نیز که از آنها بدست آمده، با سالهای سلطنتشان تقریباً معلوم شده است. اینک در جدول پائین بنامهای آنها طبق کتیبه‌ها و نوشته‌های راویان عرب و مورخان اسلامی، اشارت می‌شود:

نام اصلی طبق کتیبه‌های جدید - (نام عربی طبق روایات عربی) مدت سلطنت

۱۱۰-۸۰	۱- علهان نَهان
۵۰-۸۰	۲- شَهر اوتار بن علهان نهان
۳۵-۵۰	۳- فرع ینهب
۱۵-۳۵	۴- الیشرح یخضب
۱۰ پیش از میلاد تا ۰ میلادی	۵- الیشرح یحمل بن یزل بین
۳۵-۰	۶- وتار (وتر)
۷۰-۳۵	۷- کرب ایل وتار یوهنعم (ینعم)
۹۰-۷۰	۸- ذمر علی ذرح بن کرب ایل
۱۲۰-۹۰	۹- هلک امیر بن کرب ایل
۱۴۵-۱۲۰	۱۰- ذمر علی بین
۱۷۰-۱۴۵	۱۱- وهب ایل یحز
۲۵۰-۱۷۰	۱۲- چند پادشاه مجهول الحال
۲۷۵-۲۵۰	۱۳- یاسر انعم (ینعم)
۳۰۰-۲۷۵	۱۴- شَهر یَریعش (حارث الرایش)
۳۲۰-۳۰۰	۱۵- افریقس (صعب- ذوالقرنین)
۳۳۰-۳۲۰	۱۶- عمرو- ذوج بلقیس
۳۴۵-۳۳۰	۱۷- بلقیس بنت هدهاد (فارغه)
۳۷۴-۳۴۵	۱۸- هدهاد- برادر بلقیس

نام اصلی طبق کتیبه‌های جدید - (نام عربی طبق روایات عرب)
مدت سلطنت

» ۳۸۵ - ۳۷۴	۱- ملکیکرب یوهنعم (ینعم)
» ۴۲۰ - ۳۸۵	۲- ابوکرب اسعدین ملکیکرب
» ۴۲۵ - ۴۲۰	۲۱- حسان بن اسعد
» ۴۵۵ - ۴۲۵	۲۲- شرحبیل یعفرین اسعد
» ۴۷۰ - ۴۵۵	۲۳- شرحبیل ینوف
» ۴۹۵ - ۴۷۰	۲۴- معدی کرب ینعم
» ۵۱۵ - ۴۹۵	۲۵- مرثداللات ینوف
» ۵۲۵ - ۵۱۵	۲۶- ذونواس - دمیاس یونانی

چنانکه پائین‌تر در جدول دیگر نام شاهان حمیری را، طبق روایات عرب و مورخان اسلامی نقل می‌کنیم، دیده می‌شود که: نامهای آنها با این نامها فرق دارند، و در کتب مورخان عرب، بیشتر، از شاهان اخیر حمیر، که از حارث‌الرئیس آغاز می‌شوند سخن گفته شده است و آنها را تباعه خوانده‌اند. اینک در پائین بنام شاهان حمیر، طبق تاریخ یعقوبی، که قدیم‌ترین تاریخ اسلام است (مؤلف آن احمد بن ابی‌یعقوب در سال ۲۹۲ هجری وفات کرده است) اشارت می‌کنیم و مقایسه‌ی آنها را با نامهای مندرج در جدول صفحه قبل، که از قول جرعی زبدان نقل کردیم، بعهدی خواننده و آگذار می‌کنیم:

شماره	نام و لقب	وقایع منسوب به او
۱ -	حمیر بن سباء	نخستین شاهی که تاجی از طلا بر سر نهاد
۲ -	کهلان بن سباء - برادر حمیر	
۳ -	ابو مالک بن عمیکرب	
۴ -	حنادة بن غالب	نخستین کسی از شاهان حمیر که شمشیر -
۵ -	حارث بن مالک	های معروف مشرقی را ساخت .
۶ -	حارث‌الرئیس بن شداد	نخستین شاهی بوده از حمیریها، که باملل
۷ -	ابرهة بن رئاس	دیگر جنگید و غنائمی آورد و به بلاد مغرب
۸ -	أفریقیس بن ابرهة	لشکر کشید و فتوحاتی کرد.
۹ -	عبد، ملقب به ذوالاذعار	

شماره	نام و لقب	وقایع منسوب باو
۱۰-	هد هادبن شرحبیل	
۱۱-	زید، ملقب به تبع الاول	
۱۲-	یلقیس بن هدهاد	که با سلیمان مراوده داشت.
۱۳-	یاسر بن ینعم	
۱۴-	شمیر بن افریقیس	
۱۵-	تبع الاقرن	
۱۶-	ملکیکرب بن تبع الاقرن	
۱۷-	حسان بن تبع	
۱۸-	عمرو بن تبع	
۱۹-	تبع بن حسان - ابو کرب	به یثرب لشکر کشید و براوس و خزرج
۲۰-	ذونواس - زرعة بن اسعد	غلبه کرد، با حبشیان جنگید و مغلوب گشت.

تاریخ نویسان دیگر اسلامی، که پس از تاریخ یعقوبی وقایع را نوشته اند، مانند صاحب حبیب السیر و تاریخ کزیده حمدانته مستوفی، پادشاهان حمیر را بنام «تباعه» خوانده و از حارث الرائش آغاز کرده اند، و در ضبط نام آنها، چنانکه در یادداشت شماره ۱۲ به تفصیل خواهیم گفت، با جدول تاریخ یعقوبی در بعضی شاهان، اختلاف وجود دارد.

در روایات عرب، برای بعضی از شاهان مزبور، مانند حارث الرائش (شمر - یرعش) و افریقس (صعب) ملقب به «ذوالقرنین» داستانها و افسانه هائی ساخته اند، که بسیار غلوآمیز و فوق العاده هستند؛ چنانکه در آن داستانها آمده است که: حارث الرائش بر عراق و ایران تا سمرقند لشکر کشی و همه ی بلاد را مسخر و ویران کرده است. افریقس (صعب) نیز، که او را همان ذوالقرنین مذکور در قرآن دانسته اند، بلاد مغرب و افریقا لشکر کشیده و آنها را فتح کرده است.^۱

منازعات شاهان حمیر با دولت حبشه

طبق روایات عرب و اسناد تازه که بدست آمده اند، اگر چه دولت حمیری از سوی مشرق و شمال بکشور گشائی دست میزد، و تا دریای عمان و شمال حجاز پیشرفته بود؛ ولی از اواخر قرن اول پیش از میلاد، از سوی دولت روم و حبشه، که تابع روم بوده، مورد تعرض قرار می گرفته است؛ در اواخر قرن اول پیش از میلاد، که رومیان در آسیا و شمال آفریقا پیش آمده بودند، از راه مصر قصد

۱- جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام، ج ۱، صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۴

تسخیر عربستان کردند، ولی از حمیریان شکست خوردند. از آن پس دولت حبشه، که در سیاست و مذهب تابع دولت روم بود، گاهگاهی متعرض حمیریان میشد. در اواخر قرن سوم میلادی حبشیان از تنگهی باب‌المنذب گذشتند و بر حمیریها چیره گشتند؛ بار دوم حبشیان در اواسط قرن سوم و سپس، در اواخر قرن چهارم میلادی بر جنوب عربستان حکومت می‌کردند؛ ولی پس از اندکی، یعنی در اواخر آن قرن، حمیریها حبشیان را از عربستان بیرون راندند و تا اوایل قرن ششم میلادی، در زمان ذونواس از تعرض حبشیان خبری نیست.

پیش از سلطنت ذونواس، که باز حبشیان متعرض حمیریها شده بودند، او آنها را بیرون راند و با طرفداران دولت حبشه سخت گیری کرد. این سخت گیری او باعث شد که دوباره حبشیان بر عربستان حمله کنند، و دولت هشتصدساله‌ی حمیری را منقرض کنند. بدین معنی که: ذونواس،^۱ که پیرو متعصب دین یهود بود، با مسیحیان یمن، که تابع و طرفدار حبشه و روم بودند، سخت گیری و آنها را قتل عام کرد؛ این امر باعث شد که حبشیان بدستور دولت روم بر عربستان حمله و دولت حمیری را منقرض کنند.

ذونواس آخرین شاه حمیری در این جنگ کشته شد و دو سردار حبشی (اریاط و ابرهه)^۲ بر یمن حکومت کردند.

تمدن حمیریان

مردم قدیم عربستان جنوبی، قوم متعادلی بودند، از این رو سیاست و تمدنشان مانند تمدن آشوری و مصری، جنگی نبود؛ بلکه آنها مانند فنیقیان مردمی تجارت پیشه و کشاورز بودند. در تجارت میان شرق و غرب و جنوب و شمال، واسطه بودند؛ بازرگانان یمن در آن عصر، در تجارت و داشتن ثروت، مانند فنیقیان بودند؛ و در ساختن عطریات و در امر کشاورزی و دریانوردی، بسیار پیشرفته و در شهرسازی، آئین شهرگیری، وضع قوانین مدنی و حکومت‌داری، به مراحل متکامل تری رسیده بودند.

حکومت و سلطنت در نزد آنها امری موروثی بوده، و شاهان حمیری همیشه در کاخهای خود، در پایتخت‌هایشان (هرواح- مأرب- ظفار) بسر می‌بردند. تبعه‌ی آنها بچهار طبقه تقسیم می‌شدند: ۱- سپاهیان، که مأمور حفظ نظام

۱- درباره‌ی احوال ذونواس به یادداشت شماره‌ی ۱۱، رجوع کنید.

۲- درباره‌ی اطلاع بیشتر از کارهای ابرهه، به یادداشت شماره‌ی ۲۲ رجوع

کشور بودند؛ ۲- طبقه‌ی کشاورزان، که اکثریت را تشکیل می‌دادند؛ ۳- صنعتگران، که در ساختن عطریات و شمشیرهای مشرفی مهارت داشتند؛ و ۴- بازرگانان که کالاهای طلا، سنگهای قیمتی، عاج فیل، چوب صندل و آبنوس، عطریات، معدنیات و جواهرات را، با بازرگانان هند و بین‌النهرین و مصر، مبادله می‌کردند.

ولی از وقتی که سد مأرب^۱، که منبع کشاورزی عربستان جنوبی شمرده می‌شد ویران گشت، و زمانی که دولت روم بر تجارت سوریه و مصر مسلط شد، هم وضع کشاورزی آنها رویخامت نهاد و هم امر تجارت آنها از این رو، رفته‌رفته مردم از آنجا بنواحی مرکزی و شمالی عربستان مهاجرت کردند و در نتیجه، وضع اقتصادی و سیاسی و کشاورزی در یمن قدیم از رونق افتاد.

ذونواس

چنانکه بالاتر اشارت شد، ذونواس آخرین شاه حمیری بوده، که از سال ۵۱۵ تا ۵۲۰ میلادی سلطنت کرده است. نام او در کتابهای مورخان یونانی، دمیاس و در کتب تاریخی رومی «دمیانوس» خوانده شده است. در اسناد جدید نام اصلی او را یوسف بن شرحبیل، و در کتابهای تاریخ عرب، زرقان بن تیان اسعدنوشته اند. چنانکه ابن کلبی نوشته، ذونواس پیرو متعصب دین یهود بود؛ وقتی سلطنت رسید، با مسیحیان یمن - که از لحاظ اشتراک در دین هواخواه حبشیان و پیرو مسیحیت بودند - سخت گیری کرد و همدی حبشیان و بازرگانان رومی را، که در یمن بودند، کشت. از این رو، دولت حبشه بتحریک دولت روم، در سال ۵۲۶ میلادی سپاهی بزرگ بسرداری دو نفر «اریاط و ابرهه» به یمن فرستاد تا کار ذونواس را تمام کنند. سپاه ذونواس مغلوب شد و او، خود را بدریا انداخت و غرق گشت.

سدتی اریاط و پس از او، ابرهه و پسرانش در یمن حکومت کردند، مرانجام سیف بن ذی یزن، که از فرزندان ذونواس بود، از دولت ایران استمداد کرد و سپاه ایران وارد یمن شد، و حبشیان را از یمن بیرون راند. این بود سرگذشت حقیقی ذونواس؛ ولی در روایات عرب داستان جالبی برای او تعریف کرده اند، که بنام داستان «اصحاب اخدود» معروف است.

داستان اصحاب اخدود

خلاصه‌ی این داستان چنین است که، ذونواس در دین یهود تعصب سختی داشت، و مردم یمن را بیذیرتن آن دین واداری کرد. او مردم شهرنجران را، که پیرو دین مسیح بودند، بدین یهود خواند، ولی آنها قبول نکردند و در دین خود پایداری کردند؛ ذونواس، آنها را گرفت و گودالهائی کندو پر از آتش کرد، بگفته‌ی محمدبن اسحاق بیست هزار نفر از آنها را کشت و گروه بسیاری را هم با آتش گودالها انداخت؛ ولی آنها نسوختند و خود مأموران آتش و یاران ذونواس و اصحاب اخدود در (گودالها) سوختند... این داستان در قرآن نیز نوشته شده است.^۱ دکتر محمد خزائلی نوشته: «در منابع مسیحی نیز واقعه‌ای شبیه هداستان مذکور موجود است، جی جرتی معتقد است که مراد از اصحاب اخدود، یاران دانیال باشند، که چون در برابر تمثال بنوکد نصر (بخت‌النصر) بسجده نیافتادند، شاه آنها را به تنور آتش انداخت؛ یاران دانیال نسوختند ولی مأموران آتش سوختند. این نظر، درست بنظر می‌آید و اصحاب اخدود شاید یاران دانیال باشند، که در کتاب دانیال بان اشارت شده است...»^۲.

۱- سوره‌ی بروج، از آیه‌ی ۴ تا ۸

۲- دکتر محمد خزائلی: اعلام قرآن ص ۱۱۹

تَبَعٌ وَ تَبَاعِه

تبع بروزن (غده) لقب پادشاهان حمیر از حارث الرائش بیعد میباشد . حارث الرائش در نزد مورخان عرب، نخستین شاه حمیری بوده است، که به لقب « تبع » ملقب گشته و از او بعد، جانشینانش نیز باین لقب ملقب شدند و از این رو، بآنان « تباعه »، یعنی تبع ها میگفتند. عبدالرحمان بن خلدون نویسد: تبع بمعنی متبع است، زیرا که آنان تابع یکدیگر بودند. نخستین شاه ملقب به تبع، باتفاق مورخان عرب، حارث الرائش (شمر یرعش) بوده است...»^۱

مورخان بعدی، مانند صاحب تاریخ حبیب السیر و حمد الله مستوفی گفته اند: تبع یکی از پادشاهان یمن از سلسله ی حمیری بوده، که بر حضرموت مسلط گشت و از آن پس، آن عنوان لقب همه ی شاهان حمیری شد؛ و چسبون بروایت عرب نام چند تن از آنان نه لقبشان تبع بوده، این سلسله را، « تباعه » گفته اند.^۲

طبق روایات عرب و مورخان بعدی اسلامی، شماره ی تباعه ۱۹ و نامهای آنها با نامهای شاهان حمیری، که احمد بن ابویعقوب (در تاریخ یعقوبی) ضبط کرده و در جدول شاهان حمیر گفته شد، تفاوت دارند؛ اینک نامهای تباعه:

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۰

۲- حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۱، ص ۲۶۳

۱- حارث الرائش؛ ۲- ابرهه بن حارث؛ ۳- افریقس بن ابرهه؛ ۴- العبدین- ابرهه؛ ۵- هدهاد بن شراحیل؛ ۶- بلقیس بن شراحیل؛ ۷- ناشربن عمرو؛ ۸- ابو کربشمر بن افریقس؛ ۹- ابومالک بن یرعش؛ ۱۰- ذوحشیان بن اقرن؛ ۱۱- مالک بن اقرن؛ ۱۲- اسعد بن مالک (تبع الاوسط)؛ ۱۳- حسان بن تبع الاوسط؛ ۱۴- عمرو بن تبع الاوسط؛ ۱۵- تبع الاصغر بن حسان. تبع الاصغر را، آخرین تبع‌ی یمن دانسته‌اند. شاید منظور از تبع الاصغر، همان ذونواس باشد که در تاریخ حقیقی شاهان حمیر، آخرین آنهاست.

طبق روایت طبری، تبع اصغر نخستین شاهی بوده است که در و دیوار خاندی کعبه را با پارچه‌ای سزین کرده است.

بت لات

چنانکه در متن کتاب الاصنام گذشت، لات بتی بوده از سنگ بشکل مربع، که در شهر طایف، طایفه‌ی بتی ثقیف و بعضی قبایل دیگر نزدیک آن و قبیله‌ی قریش، آن را عبادت می‌کردند
 لات، خدائی بوده مؤنث، مظهر آفتاب که در زمانهای دورتر معبود نبطیان بوده^۱ و هرودت مورخ یونانی در قرن چهارم پیش از میلاد از آن خدا چنین یاد کرده است:

«...آشوریها، آفرودیت را «میلیت تا - Militta» می‌نامیدند. اعراب (منظور از اعراب نبطیان است) او را، «آلی لات»^۲ و پارسی‌ها «میترا» گویند.^۳
 به عقیده‌ی محققان جدید، لات از خدایان مؤنث بابلی و دختر بعل و خواهر منات و ایشتار بوده است. پرستش آن نخست در سوریه رواج یافت و در آنجا او را، «باهرجیس» می‌نامیده‌اند. سپس پرستش آن میان نبطیان بنام «لات» معمول شد. بنا بر عقیده‌ی استرابون و سیفانیوس، لات در نزد نبطیان، خدای خورشید

-
- ۱- درباره‌ی نبطیان رجوع کنید به: کتاب پیدایش انسان و آغاز شهر نشینی تألیف یوسف فضائی صفحه ۲۱۷
 ۲- آلی لات هرودت همان لات با الف و لام است «اللات».
 ۳- حسن پیرنیا: تاریخ ایران باستان، کتاب اسکندر، ص ۱۵۱۸

بوده است، و عربان او را از آنها گرفته‌اند.^۱ در قرآن هم در سوره‌ی النجم آیه‌ی ۱۹ بآن بت اشارت شده است.

۱- دکتر محمد خزائلی: اعلام قرآن، ص ۵۱۲

بت عَزَّا - Ozza

چگونگی این بت و پرستش آن در متن ترجمه‌ی کتاب الاصنام بتفصیل گذشت. در اینجا به سابقه‌ی آن معبود در میان ملل اشارت می‌شود. معبد عزا از چوب اقاویا ساخته شده و دارای سه قسمت بود: در قسمت اول بت جای داشت و در قسمت دوم، سنگ مقدسی قرار داشت، و قسمت سوم عبارت از قربانگاهی بود، که غبغب نام داشته است. بجز این معبد که در **وادی نخله** در سر راه عراق بمکه قرار داشت، معابد دیگری هم در نواحی عربستان داشته است؛ منجمله در تبوک معبدی داشته بنام «بت عَزَّا». کُر بیرون عربستان مانند حیره و شام نیز عزا را می‌پرستیدند، ولی نام او را، چیزی دیگری می‌خواندند منذر چهارم^۱ شاه حیره اسیران جنگی را، برای عزا قربان می‌کرده است.

در ریشه‌ی اشتقاق این لفظ نظرات محققان مختلف است: اول آنکه لفظ عزا از ریشه‌ی «عزت» و بصورت اسم تفضیل مؤنث عربی است؛ و دیگر اینکه گفته‌اند: عزی نام درخت ام‌غیلان بوده و این درخت هم در معبد عزی، و اصلاً بت عزی عبارت از همین درختها بوده، که خالد بن ولید آنها را قطع کرد. محققین جدید نام او را از نام الهه‌ی بابل «عز و سری - ملک آتش» مشتق می‌دانند. ملک آتش

۱- درباره‌ی منذر چهارم و شاهان حیره، بیادداشت شماره‌ی ۲۸ رجوع کنید.

همان عشتار است که در زبان آرامی (استیرا) تلفظ می‌شود و کلمه‌ی ستاره هم در زبان فارسی و انگلیسی از آن مشتق است.

شاید عشتار ستاره‌ی زهره باشد، که در یونانی **افرودیت** و در فارسی **آناهیتا** یا **ناهید** نامیده شده است. در روم قدیم، نام این خدا (عزرا- ایستار- آناهیتا) **ونوس** بوده است. بنابراین، باید گفت پرستش عززی در عربستان دنباله‌ی پرستش ایشتار یا زهره بوده است، که از بابل بآنجا سرایت کرده است.

دین حضرت محمد پیش از بعثت

درباره کیفیت دین حضرت محمد پیش از بعثت اطلاع درستی در دست نیست، که آیا، چنانکه ابن کلبی گفته، پیرو دین قوم خودش بوده، و یا موحد و یگانه پرست؛ و یا اینکه دارای عقاید گروه حنفا بوده؟ در این باره آراء و روایات مختلف است: در قرآن چند آیه هست که ظاهر آنها حکم می کند که او پیش از بعثتش، پیرو دین قومش بوده است، چنانکه به بعضی از این آیه ها پائین تر لشارت می شود ولی روایات اسلام و نظرات مفسران قرآن در آن باره دو گونه است: روایاتی که شیعیان نقل کرده اند می گوید: او از آغاز تا پایان عمرش معصوم و موحد بوده؛ ولی نظرات سنیان و روایات رسیده از آنها، که موافق ظاهر آیات قرآن است، خلاف عقیده شیعیان را می رسانند. اینک ابتدا در پائین، آیه های مربوط بمورد نظر را نقل می کنیم و نیز تفسیرهایی که از آنها شده می آوریم و سپس، روایات و نظرات فرق اسلامی را متذکر می شویم و در پایان، آنچه مقرون به حقیقت است یاد می کنیم

آیه هائی در قرآن در باره دین محمد

در سوره قصص (سوره یوسف)، آیه ۳ آمده است که: « ما بهترین دستانها را از راه وحی در این قرآن برای تو نقل می کنیم، اگرچه تو پیش از وحی

از بی خبران و غافلین بودی.»

در این آیه، که از آیات محکم و ظاهر قرآن است، گفته شده است که پیامبر اسلام پیش از بعثت، از آنچه در قرآن از ایمان و احکام و قصص است، از غافلان و بی خبران بوده است، و نیز در **سوره الزمر** آیه ۶۵ چنین آمده است: «ای محمد، بتو و پیامبران پیش از تو وحی شده است، که اگر شرک ورزید و مرتکب گناه شوید، اعمالتان تباه میشود و خودتان از زیان کاران خواهید شد.»^۱ مضمون و مفاد این آیه اینست که: پیامبران را امکان این بوده است، که حتی در دوره بعثتشان شرک ورزند، تا چه رسد به دوران پیش از بعثتشان.

و نیز در **سوره شورا** آیه ۵۲ چنین آمده است: «بدین سان از سوی خود بتو وحی کردیم، در حالی که تو پیش از آن نمی دانستی کتاب (قرآن و اسلام) و ایمان (دین حق) چیست...»^۲

و نیز در **سوره الفتح** آیه ۲ آمده است که: «... تا یاسرزد خدا گناهان گذشته و آینده تو را، و نعمتش را بر تو تمام و تو را به راه راست راهنمایی کند»^۳ و نیز در **سوره الضحی** آیه ۷ آمده است، که: «خدا، تو را گمراه یافت و سپس هدایت کرد»^۴

این آیه ها، در خصوص عقاید دینی پیامبر اسلام آمده است، ولی آیات دیگری نیز در قرآن هست که عموماً در آنها آمده است که، پیامبران دیگر هم پیش از بعثتشان گمراه بوده اند و مرتکب گناهان شده اند، که این آیه از آنهاست: «گفت: ای آدم تو و زوجه ات در بهشت ساکن باش و باین درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد... آنان از آن درخت خوردند و گفتند: ما گناه و ستم کردیم، اگر ما را نبخشی، از زیانکاران خواهیم شد.»^۵

در آیه دیگری آمده که: «آدم و حوا از درخت نهی شده خوردند... آدم بر

۱- « ولقد اوحی الیک و الی الذین من قبک لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین.»

۲- « کذالک اوحینا الیک روحاً من امرنا؛ ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان.»

۳- « انا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر...»

۴- « ووجدک ضالاً فهداک.»

۵- سوره اعراف، آیه ۱۹، « و یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة فلا تقرا-

با هذالشجرة فتکونن من الظالمین ... قالار بناظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا لتکونن من الخاسرین.»

خدا عصیان کرد و زبان کار و گمراه گشت، و سپس خدا او را بخشید و پیامبر گردانید.»^۱

تفسیر مفسران شیعه در باره‌ی این آیات

از ظاهر آیات یاد شده چنین برمی آید که، پیامبر اسلام و پیامبران پیش از او، قبل از بعثتشان پیرو دین قومی خود بوده‌اند؛ ولی با این وصف، متکلمان و مفسران شیعه آیات نامبرده را به معانی دیگر تأویل کرده و چنین تفسیر نموده‌اند:

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان ج ۲، در تفسیر آیه ۷ از سوره‌ی وانضحی (و وجدك ضالاً...) گفته: «در معنی ضلالت پیامبر اقولی است: یکی اینکه او پیش از نبوت، از دین حق گمراه بوده، قول دیگر اینکه او پیش از نبوت متحیر بوده و این قول درست است.

صاحب تفسیر منهج الصادقین نیز درباره‌ی این آیه گفته: ضلالت حضرت محمد در آن آیه اشارت است باینکه، هنگامیکه حلیمه دایه‌ی او، او را در اوان کودکی، از صحرا بمکه آورد و در نزدیک کعبه نهاد، او گم شد؛ و یا اینکه ابوطالب، که او را بهمراه خود به سفر شام می برد شیطان او را با شترش گمراه کرد و سپس پیدا شد.

قول دیگر اینکه: خدا او را، در مقام احکام و شریعت ضال و گمراه یافت. فیض کاشانی در تفسیر صافی، در تفسیر آیه ۲ ه از سوره‌ی شورا (و ما کنت تدری...) نویسد: از حضرت امام صادق روایت است که: حضرت محمد، پیش از بعثت معنی کتاب و ایمان را نمی دانسته است.

صاحب تفسیر منهج الصادقین و مجمع البیان در باره‌ی معنی آرمزیده شدن گناهان پیامبر در گذشته و آینده، که در آیه‌ی ۲ سوره‌ی الفتح آمده است، گفته‌اند: مفسران را در معنی مغفرت و ذنوب گذشته و آینده‌ی پیامبر اسلام، اقولی است: یکی آنکه خدا پیامبر را در گناهان او، که پیش از بعثت و بعد از آن، از او صادر شده‌اند. دوم آنکه خدا، گناهان او را از اول عمرش تا آن زمان (فتح مکه) و بعد از آن که واقع شده، ببامرزد. سوم آنکه خدا، از گناهان است او درگذرد. چهارم آنکه خدا، از گناهان صغیره‌ی او، که از راه خط و نسیان از او صادر شده‌اند، درگذرد...

۱- سوره‌ی طه، آیه ۱۲۱ «فاکلا منها فبدت لهما سواتهما فطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و عصی آدم ربه نعوی.»

معنای گمراهی حضرت محمد در تفسیر کبیر

امام فخر رازی، که بزرگترین مفسر سنی است، در تفسیر کبیر، جلد هفتم در تفسیر آیه ۵۲ از سوره‌ی شورا (و ما کنتم تدری...) گوید:

درباره‌ی دین محمد پیش از بعثت اختلاف است: بعضی گفته‌اند منظور از ایمان، صلاة است. گروهی دیگر بر آنند که او در حال طفولیت ایمان نداشته. دسته‌ای دیگر گفته‌اند: او پیش از بعثت به معارف و احکام اسلام آگاه نبوده، بلکه تنها الله را می‌شناخته است، و در تفسیر آیه ۲ از سوره الفتح هم گوید: بعضی مراد از گناهان گذشته‌ی پیامبر را، گناهان مؤمنان و یا «ترك اولاً» و یا گناهان صغیره که بر پیامبران جایز است دانسته‌اند.

او در جلد هشتم تفسیر کبیر در صفحه ۴۰۲، در تفسیر آیه ۷ از سوره‌ی والضحی (ووجدك ضالاً) نویسد: «بعضی مفسران گفته‌اند که حضرت محمد پیش از نبوت غیر موحد و گمراه بوده، که سپس خدا او را هدایت کرد. این کلمبی گفته است «ووجدك ضالاً» یعنی کافراً، سدی گفته: او پیش از نبوت پیرو دین قوم خود بوده و سپس هدایت شده است. مجاهد گفته: او پیش از نبوت راه ضلالت می‌رفته است.

اینان برای اثبات گفته‌های خود، بآیات دیگر قرآن مانند «و ان کنتم من- قبل لمن الغافلین...» استدلال کرده‌اند. این گونه آیات، ثابت می‌کند که حضرت محمد پیش از نبوت گمراه بوده است. بعقیده‌ی ما (یعنی امام فخر رازی) اهل سنت، گمراه بودن پیامبر پیش از نبوت، عقلاً جایز است؛ چه آنکه عقلاً اشکالی نیست که شخص کافر باشد و سپس خدایش او را به ایمان مفتخر گرداند و به پیامبری برگزیند»

عقاید متکلمان اسلامی در عصمت پیامبران

بطور کلی، آراء متکلمان فرق مختلف اسلامی در باب عصمت پیامبران و یا گمراهی آنان پیش از نبوت، مختلف است و هر کدام رای خاصی در آن باب اظهار کرده‌اند: ۱- متکلمان فرقه امامیه (شیعه) بر آنند که پیامبران، چه پیش از نبوت و چه پس از آن، از گناهان کبیره و صغیره، چه از راه سهو و نسیان و چه از راه عمد، معصوم و دور بودند؛ بلکه آنان از آغاز زندگی دارای صفت عصمت که عبارت است از لطف خفی از سوی خدا، بودند و از این رو آنها هیچگاه گمراه و

کافر و گناهکار نبوده‌اند.^۱

۲- بیشتر متکلمان فرقه معتزله بر آن بودند که: نسبت دادن گناهان کبیره در دوره نبوت به پیامبران، جایز نیست؛ ولی صدور گناهان صغیره از آنان جایز است، و اما پیش از نبوت نیز صدور هر دو گونه گناه از آنها، بویژه پیش از بلوغشان، جایز است.

۳- بیشتر متکلمان اشعری، (پیروان ابوالحسن اشعری که در سال ۳۰۰ هجری بر مکتب معتزله قیام کرد) بر آن بودند که: پیامبران، چه پیش از نبوت و چه بعد از آن، از راه سهویا عمد مرتکب گناهان صغیره می‌شدند و اینان، به نصوص آیات قرآن، که بالاتر گذشت، استدلال و به دلایلی که در پائین از قول «ازارقه» نقل می‌شود، احتجاج کرده‌اند. این عقیده را، هم اکنون بعضی فرق اهل سنت دارند.

۴- فرقه‌ی ازارقه پیروان ابوراشد نافع بن ازرق مقتول بسال ۶۵ هجری، که رئیس گروهی از خوارج بود- گفته‌اند: صدور گناهان کبیره و صغیره از پیامبران جایز و در همه وقت واقع می‌شده است^۲؛ زیرا آنان بر آن بوده‌اند که: پیامبران، در همه چیز با دیگران برابر بودند؛ تنها امتیازشان از دیگران، آمدن وحی بآنها بوده است. بنابر این، آنان مانند دیگران مرتکب گناهان کبیره و صغیره چه پیش از نبوت و چه بعد از آن- میشدند. برای اثبات آن ادعا باین دلایل استدلال کرده‌اند:

اول داستان عصیان آدم است، که در بالاتر بان اشارت شد. دوم، داستان حضرت یوسف است، که مرتکب گناه شد و آن در این آیه آمده است: «زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف هم قصد فحشا با او کرد، ولی مانعی از سوی خدا پیدا شد، وگرنه مرتکب آن می‌شد.»^۳ و دلایلی دیگر که در کتابهای کلامی بتفصیل بیان شده است.^۴

تحقیق در مسأله‌ی مورد بحث

چنانکه گذشت، طبق تفسیر مفسران و نظرات متکلمان شیعه، پیامبران و

۱- رجوع کنید به: شرح باب حادی عشر، ص ۴۱

۲- رجوع کنید به: شرح باب حادی عشر صفحه ۴۱

۳- سوره‌ی یوسف (قصص)، آیه ۲۳

۴- رجوع کنید به: الفرق بین الفرق و ملل و نحل شهرستانی و شرح

تجربید خواجه نصیر طوسی.

بویژه پیامبر اسلام از آغاز عمرشان تا پایان آن، چه پیش از نبوت و چه بعد از آن، هیچگاه گمراه و گناهکار نبوده‌اند. اینان روایات و آیه‌های قرآن را، کسه می‌گویند: پیامبر اسلام پیش از نبوت گمراه و بر دین قوشش بوده، تأویل به معنای دیگری کرده‌اند، که بالاتر گذشت. اما اهل سنت و جماعت، تأویلی در ظاهر روایات و آیات قرآن نمی‌کنند و می‌گویند: پیامبران و حضرت محمد، پیش از بعثتشان گمراه و پیرو دین قوم و پدرانشان بودند، که خدا آنها را هدایت کرد. بعضی گفته‌اند که گفتار و روایت اهل سنت، از چند روی درست‌تر از گفتار شیعیان است: نخست آنکه اخبار مورخان عرب مانند ابن کلبی، عقیده‌ی آنها را تأیید میکند؛ و دیگر آنکه، روایات و گفتار آنها، موافق ظواهر آیات قرآن است و چون ظواهر قرآن حجیت دارد، از تأویل آن خودداری کرده‌اند. بر خلاف شیعیان، که از راه تأویل و تفسیر ادعای خود را ثابت می‌کنند.

ولی، صرف نظر از این روایات شیعه و سنی و آیات قرآن، اگر در احوال حضرت محمد در تاریخ نظر اندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که: زندگی او پیش از نبوت در دو دوره گذشته است: پیش از ازدواج با خدیجه و پس از آن تا بعثت. او، در دوره نخست پیرو دین قوشش و طبق آیه‌ی ۷ **سوره‌ی الضحی** غافل از یگانه پرستی بوده است. اما پس از ازدواج، که فراغت برای او حاصل شد و توانست با افکار مترقی حنفا و پیروان ادیان دیگر آشنائی پیدا کند و درباره‌ی بطلان دین و عقاید قوشش بیاندیشد و در باب ادیان و عقاید و آسمان و زمین تأمل و تفکر کند؛ بویژه چهار پنج سال پیش از نبوتش، از آئین قبیله‌ی خود کناره گرفت و خود را از حنفا، یعنی پیرو دین حنیف ابراهیم شمرد. او، از آن پس مانند دیگر حنفا، از مردم کناره می‌گرفت و همیشه به تنهائی بسر می‌برد و بیشتر در غار حرا و به تنهائی بتفکر می‌پرداخت و در فکر تمهید مقدمات اصلاح دینی و اخلاقی قوم خود بود.

عبدالملک بن هشام صاحب سیره ابن هشام، در این باره چنین نوشته است: « او همیشه تنها می‌نشسته و غرق در اندیشه بوده؛ هر سال ماهی را تنها در غار حراء که در فاصله‌ی ۳ میلی شمال مکه قرار داشت، بسر می‌برد؛ در آنجا درباره‌ی آسمانها و زمین و اوضاع آشفته‌ی مردم فکر میکرد؛ روزهای متوالی در آنجا معتکف می‌شد و مناسکی بجا می‌آورد که آن را، «تَعَنَّتْ» یا «تَحَنَفَ»، یعنی پیرو دین حنیف بودن می‌خواندند»

بقول گوستاو لویون: «می‌توان حدس زد که در طول این مدت (از ازدواج

او با خدیجه تا بعثت)، محمد مشغول تدبیر و تفکر در مسایل مختلف و آئینی بود، که در آینده بانی آن گردید.^۱

دکتر حسن ابراهیم حسن مصری نوشته: «محمد فقط بعضی نظرات مربوط به دین مسیح و موسی را، از زبان دیگران شنیده است... او پیش از نبوت، بخلوت متمایل بود و بر ریاضت و عبادت رغبت داشت؛ غالباً برای عبادت به غار حراء می‌رفت و در آنجا دور از غوغای زندگی، در عجایب کاینات و راز خلقت و رستخیز و جهنم و بهشت تفکر می‌کرد»^۲

چنانکه در مقدمه‌ی چاپ دوم اشارت کردم، حضرت محمد با بعضی از راهبان مسیحی مسیحیان اطراف مکه ملاقاتها و مباحثاتی داشته است، زیرا در *سوره مائده*، آیه ۸۳ باین موضوع اشاره شده، چنانکه می‌گوید: «بعضی قسسیین و راهبان، که خود را نصاری می‌نامند، از نظر اظهار دوستی با ما، به ما نزدیک‌ترند وقتی سخنان ما را می‌شنوند، می‌گویند: خداوند نام ما را از شاعدان و مؤمنان بنویس».

از مفهوم و مضمون این آیه استنباط می‌شود که: پیامبر اسلام، پیش از نبوت و آغاز نبوتش، با بعضی از پیشوایان مسیحی عربستان، بخصوص با راهبان آنها ملاقاتها و مباحثاتی داشته، و در بیشتر مسائل مربوط به دین و عقاید مسیحیت، که در قرآن آمده، ناظر به آنها بوده است.

خلاصه آنکه، آنچه از اخبار و روایات عرب و اسلام برمی‌آید او، حداقل از ده سال پیش از نبوتش از مردم دوری می‌جسته و بیشتر اوقات خود را، به تنهایی در بیابان اطراف مکه و کوه و غار حراء، در اندیشه و تأمل و تفکر و مطالعه می‌گذرانیده است؛ و چون همیشه تنها بسر می‌برده کسی از کار و حال او آگاهی نداشته؛ همین اندازه گفته‌اند، که از اجتماعات کناره‌می‌گرفته و درباره‌ی جهان تفکر می‌کرده است.

۱- تمدن اسلام و عرب، چاپ تهران، ص ۱۱۷

۲- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۰

خالد بن ولید

خالد بن ولید بن مغیره مخزومی قرشی متوفی بسال ۲۱ هجری، از صحابه پیامبر و در جاهلیت، یکی از بزرگان و اشراف قریش بشمار میرفته است. پدر او، ولید بن مغیره نیز از بزرگان جاهلی قریش بوده است. خالد، در سال ۷ هجری با عمرو بن عاص اسلام آورد و پیامبر بسیار شاد گشت؛ چون مردی بوده دلیر و کاردان و سپاهی. پیامبر او را سردار سپاه خود گردانید و همیشه به مأموریت‌های جنگی می‌فرستاد و او پیروز برمی‌گشت؛ از این رو، باو لقب «سيف الله المصلول» یعنی شمشیر خدا، داده بود.

پس از وفات پیامبر، ابوبکر او را، فرمانده سپاه خود کرد و بدفع مسیلمه‌ی کذاب مأمور کرد، که در یمن ادعای پیامبری کرده و بیشتر مسلمانان جنوب عربستان را، از اسلام برگردانیده بود. او غائله‌ی مسیلمه را خوابانید و او را کشت و پس از آن، ابوبکر او را در سال ۱۲ هجری بعراق فرستاد و او، از آنجا مأمور سپاه کشی بشام شد؛ ولی، هنگامیکه ابوبکر وفات کرد و عمر بخلافت رسید، او را از فرماندهی سپاه برکنار کرد و او، بقیه‌ی عمرش را در مدینه و یا سوریه گذرانید.

۱- تاریخ طبری، ج ۳، از صفحه ۲۴۳ تا ۲۵۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۲،

قبایل اوس و خزرج

دو قبیله‌ی «اوس» و «خزرج»، شاخه‌هائی بودند از قبیله‌ی بزرگ «ازد» (بروزن ارج) و از عربان قحطانی- مردم جنوب عربستان- بودند که پس از شکستن سد مأرب (بروزن مجلس) بوسیله‌ی سیل عرم، در اوایل قرن چهارم میلادی به شهر یثرب (مدینه) مهاجرت کردند. در آن هنگام، شهر یثرب مسکن یهودیان عربستان بوده، که از زمانهای دور بانجا آمده بودند، و بر مردم آن حکومت داشتند.^۱

قبایل اوس و خزرج مدتها در یثرب، زیر حکومت و فشار یهودیان بسر می‌بردند؛ سرانجام آنها به تنگ آمده و از دولت غسانی و بروایت دیگر، از شاهان حمیرکمک خواستند، و به یاری آنها و قبایل اطراف یثرب، بر یهودیان چیره‌گشتند. رئیس قبایل اوس و خزرج در این وقت ملک بن اجلان نامی بوده، که یهودیان را مغلوب کرده و دو قبیله‌ی اوس و خزرج را، با هم متفق و متحد گردانید. خزرجیان، در جنوب و مغرب مدینه سکونت کردند؛ طایفه‌ی «قیم‌الات»، که مهم‌ترین طوایف خزرج بود، در مرکز شهر نشستند و ریاست قبیله‌ی خزرج را در عهده داشتند. طوایف اوس هم، در جنوب و مشرق شهر سکنی گزیدند. در آغاز، دو قبیله‌ی اوس و خزرج، با هم متفق بودند و زندگی مسالمت

۱- جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۹

آسیری داشتند، ولی رفته رفته خوی خونخواری و فتنه‌جوئی عرب در آنها تقویت شد و میان آندو قبیله شعلعی اختلاف و جنگ زبانه کشید، و تا زمان مسلمان شدن آنها، جنگها و تنازعات بسیاری میان آنها اتفاق افتاد. در این جنگهای قبیله‌ای، یهودیان مدینه نیز دو دسته شدند: غالباً، یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر طرفدار و همراه اوس و یهودیان بنی قینقاع متحد قبیله‌ی خزرج بودند.

مهمترین جنگهای اوس و خزرج، این‌ها بودند: جنگ سمیر، سمیر مردی بوده از قبیله‌ی اوس، که باعث وقوع نخستین جنگ آنها شده بود. دیگر، جنگ کعب بن عمرو مازنی است، که میان طایفه‌ی بنی حجاب از اوس و بنی مازن بن نجار از خزرج اتفاق افتاد. و دیگر جنگی است، که میان بنی عمرو بن عوف از اوس و بنی حرث از خزرج واقع شده و عمومی گشت. این جنگ چنان سخت بوده که در آن، خونهای بسیاری ریخته شد و سرانجام خزرج پیروز گشت، و از اوس غرامت گرفت تا صلح بوجود آمد. پس از آن، جنگی دیگر میان اوس و خزرج اتفاق افتاد، که باعث آن، بنی وائل بن زید از اوس و بنی مازن بن نجار از خزرج شدند. این جنگ را، جنگ حصین بن اسلت خوانده‌اند. که در آن نیز خزرج پیروز شد. و آخرین جنگ اوس و خزرج، جنگ بعثت بوده، آن جنگ، جنگ سختی بوده است که در آن، اوس و متحدینش بر خزرج چیره گشتند و اسواال آنها را غارت و خانه‌هایشان را خراب کردند و نخلستانهایشان را سوزانیدند.

در پایان این جنگها، طرفین از هم غرامت می‌گرفتند و با هم پیمان صلح می‌بستند، ولی صلح چندان دوامی نمی‌کرد و دوباره به بهانه‌ای ناچیز، جنگ را آغاز می‌کردند. این جنگها و اختلافات اوس و خزرج، سبب شد که وضع اجتماعی و زندگی مردم مدینه آشفته شود و شهر سقوط کند. هر دو قبیله، از این وضع به تنگ آمده بودند و در پی وسیله‌ی دوستی و خواهان رئیس و مصلحی بودند، که بجز از دو قبیله باشد، تا میان آنها صلح همیشگی برقرار کند. اگر چه عبدالله بن ابی ناسی از اشراف خزرج را، طرفین می‌خواستند به میانجی‌گری و ریاست برگزینند، ولی هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه آن را منتفی کرد. بموجب پیمانهای که سران اوس و خزرج در موسم حج با پیامبر، در محل عقبه بستند، و آن را بنام «بیعت عقبه» خواندند پیامبر اسلام در سال ۱۳ بعثت بدعوت اوس و خزرج به مدینه هجرت کرد (۱۲ ماه ربیع الاول از سال چهاردهم بعثت و اول هجرت) مردم مدینه مقدم او را گرمی داشتند و با او پیمان بستند که از جان و مال در یاری او مضایقه نکنند و در همان سال اول، بیشتر مردم مدینه و اوس و خزرج

دین مسلمانی را پذیرفتند و بنام «انصار» خوانده شدند.

مقدمات گسترش دین اسلام در مدینه

قبایل اوس و خزرج و مردم دیگر مدینه، بجز یهودیان و مسیحیان، مشرک و بت پرست بودند؛ ولی در سالهای نزدیک اسلام، بوسیله‌ی نفوذ فکری و دینی یهود و مسیحیت در میان آنها و معاشرت آنها با یهود و نصارای مدینه، و آشنائی با دین و عقاید و اساطیر مترقی یهود و نصارا، تحول و تکاملی در فکر آنها پیدا شد و در نتیجه، آمادگی برای ترک مشرک و بت پرستی و پذیرفتن اسلام و یگانه پرستی، در آنها بوجود آمد و الله را، بعنوان خدای آسمان و صاحب خانه‌ی کعبه قبول داشتند؛ از این رو، هنگام مهاجرت پیامبر بمدینه مقدمات پذیرش و گسترش دین اسلام، آماده و بوجود آمده بود و بهمین روی، در مدت سه سال اول هجرت، امر اسلام بالا گرفت و مردم مدینه و اطراف آن فوج فوج به دین اسلام داخل می‌شدند از این رو در همان سالهای اول هجرت پیامبر اسلام پیروزیهای شایان یافت.

آئین ازلام یا استخاره در جاهلیت

به آئین ازلام، در قرآن در سوره بائده، آیه ی . ۹ چنین اشارت شده: « ای مؤمنان: از شرابخواری، قماربازی، بت پرستی و آئین ازلام دوری کنید، که آنها اعمالی پلید و کارهای شیطان هستند.»، ازلام عبارت از نوعی استخاره و تفال بوده است، که عربان جاهلی و بت پرستان پیش از اسلام، در پیشگاه بت هبل در خانه‌ی کعبه، انجام می‌دادند.

وسایل استخاره‌ی ازلام عبارت بوده از هفت نیزه، که در داخل کعبه در پیش روی هبل، نصب کرده و بر هر کدام آنها، این کلمه‌ها را نوشته بودند: در یکی از آنها «الله عزوجل» و در دومی، «لکم» و در سومی «علیکم» و در چهارمی «نعم» و در پنجمی «منکم» و در ششمی «من غیرکم» و در هفتمی «الوعد»^۱. طبری این کلمه‌ها را چنین نوشته است: «در جلوی هبل هفت نیزه نصب شده و بر اولی «نعم» و بر دومی «لا» و بر سومی «منکم» و بر چهارمی «مُلصِق» نوشته شده بود، که صاحب و خواهان استخاره‌ی ازلام، بایستی پیش از انجام آن، صد درهم پول و مقداری هدایای جنسی به هبل تقدیم کند و سپس، متصدی استخاره، خواهان ازلام را، در برابر هبل نگاه می‌داشت و می‌گفت «یا الاهد. هذا فلان بن فلان قداردنا به کذا و کذا فاخرج الحق فیه» یعنی ای خدا این

۱- احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، چاپ نجف، ج ۱، ص ۲۱۵

فلان کس است حق را باو نشان بده.^۱

عربان جاهلی، در این گونه مواقع باستخاره‌ی ازلام متوسل می‌شدند: هنگام وجود تردید در نسب نوزاد، تردید در قصد مسافرت، تسردید در ازدواج میان چند نفر، و بالاخره در هرامری، که دارای چند پهلو و چند طرف بوده و می‌خواستند یکی از آنها را انتخاب کنند، باستخاره‌ی ازلام متوسل میشدند.^۲

چگونگی اجرای استخاره‌ی ازلام

چگونگی اجرای آئین ازلام چنان بوده که: متصدی و کاهن، پس از انجام مقدمات آن، که در بالا گذشت، تیری بسوی آن هفت نیزه می‌انداخت، به هر کدام که اصابت می‌کرد، طبق نوشته‌ی آن عمل میشد: اگر نوشته‌ی نیزه‌ی مورد اصابت تیر، «نعم» و «یا» لکم» بود، صاحب نذر بکار مورد نظر خود می‌پرداخت؛ و اگر بر آن «لا» و «یا» علیکم» نوشته بود؛ از عمل خودداری می‌کردند... این آئین وقتی لازم‌الاجرا بوده که به دست متصدی مخصوص ازلام، که میان عربان شخصی امین شمرده میشده، اجرامی شد.^۳

طبق روایات اسلام و اخبار عرب، عبدالمطلب بن هاشم، جد پیامبر اسلام در حفر و تعمیر چاه زمزم نذر کرده بود که، چنانچه از چاه مزبور آب بیرون آید، اگر دارای ده تا پسر شد، یکی از آنان را، هنگامی که بالغ شد، در پیشگاه بت هبل قربان کند. چون در حفر زمزم کامیاب شد و بعدها، دارای ده پسر گشت، برای تعیین یکی از پسرانش برای قربانی، بآئین استخاره‌ی ازلام متوسل شد. قرعه بنام عبدالله (پدر پیامبر اسلام) اصابت کرد؛ عبدالمطلب ده شتر را در یکطرف نهاد و عبدالله را در طرف دیگر، باز بنام عبدالله اصابت کرد؛ ده بار این عمل را ادامه داد تا سرانجام قرعه بنام صد شتر اصابت کرد و عبدالله از قربان شدن در پیشگاه هبل رهانیده شد.^۴

عمل المیسر

در میان عرب جاهلی، آئین دیگری شبیه به آئین ازلام هم معمول بود که

۱- تاریخ الامم والملوک ج ۲ صفحه ۱۷۴

۲- بلوغ الارب ج ۱ صفحه ۲۰۰، مکه و اخبارها صفحه‌ی ۷۳

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۱، صفحه ۲۱۰ و تاریخ طبری، ج ۲، صفحه ۱۷۰

۴- سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، صفحه ۱۴۱ و تاریخ طبری، ج ۲، صفحه ۱۷۳

بان «المیسر» میگفتند. عمل میسر، که در آیه های ۹ و ۱۰ سوره ی مائده بان اشارت شده است، نوعی قمار کردن بوده است. و آن اینگونه بوده است که: در جائی، ده نیزه و یا چوب نصب می کردند، و بر هفت تای آنها هفت مقدار بهره و سهم به ترتیب زیری نوشتند: بر یکی، یک هفتم از مقدار منظور، با این کلمه «القد»، و بر دومی، دو هفتم و کلمه «التوام»؛ و بر سومی، سه هفتم باضافه ی کلمه «والرقیب»؛ و بر چهارمی، چهار هفتم و کلمه «والجلس»؛ و بر پنجمی، پنج هفتم با کلمه «والنفس»؛ و بر ششمی، شش هفتم و کلمه «والمسبل»؛ و بر نیزه ی هفتمی، هفت بهره باضافه ی کلمه «والمعلی»، و بر سه تای آخری بهره ای نوشته نمی شد، بلکه تنها بترتیب این علامتها بر آنها نوشته می شده: (المنیع- والسفیح والوعد).

قمار بازان عرب جاهلی، هر کدام بهره ای برابر هم، رویهم می ریختند (پول یا جنس) و آن را به هفت قسمت تقسیم میکردند، و هر کدام بنوبت، تیری بان ده علامت می زدند و ممکن بود به نیزه ای که بر آن یک بهره (یک هفتم) نوشته شده بود، بخورد و یا بان که هفت بهره نوشته شده بود، و یا اینکه بانها که علامتها ی پوچ بر آنها نوشته شده بود. این آئین میان اشراف عرب رایج بوده، که پیامبر اسلام آن را، عمل شیطان شمرد و حرام کرد.

انصاب

چنانکه در یادداشت شماره ۵ (مناسک حج) اشارت کردیم، عربان پیش از اسلام نسبت به خانه‌ی کعبه احترام و تعظیم بسیاری می‌کردند؛ از این رو، هر آنچه بآن خانه مربوط و منسوب بود، آن را نیز تعظیم و تقدیس می‌کردند. در پیرامون کعبه سنگهایی وجود داشت شبیه «حجرالاسود»، چنانکه ابن کلبی در متن کتاب گفته است، عربان جاهلی آن سنگها را، که عبارت از سنگهای سیاه و تیره‌ای بودند، بوسیله‌ی انتسابشان به خانه‌ی کعبه، می‌پرستیدند و آنها را، «انصاب و یا «نصب» (بروزن کتب) می‌خواندند

این سنگها را، در همه جا و هر وقت مقدس و پرستیدنی می‌شمردند. عربان در خانه و یا در چادر خود، از انصاب هم‌رمی داشتند؛ حتی در مسافرت، تساه پیوسته آنها را تقدیس و پرستش کنند و از آنها تبرک جویند. سنگ «حجرالاسود» که هم اکنون در نظر مسلمانان قابل تقدیس است شاید از همان سنگهای مقدس بوده، که معتقد بودند آن را حضرت ابراهیم بر دیوار کعبه نصب کرده است و به همین مناسبت آن را در اسلام تعظیم و تقدیس می‌کنند.

در قرآن، در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹، چنانکه بالاتر گذشت به انصاب نیز اشارت شده است. شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان درباره‌ی انصاب اینچنین نوشته: «نُصِبَ و انصاب» سنگهایی بودند که عرب جاهلی آنها را بعنوان «اوئان»

می‌پرستیدند، و نیز صاحب تفسیر منهج الصادقین در تفسیر آیه‌ی نامبرده نوشته: «نصب و انصاب» عبارت از سنگهایی منصوب بر حوالی بیت‌الحرام بودند که اهل جاهلیت، آنها را بر پیرامون کعبه نصب کرده بودند و تعظیم آنها را بجا می‌آوردند، و برای آنها قربان می‌کردند و گوشتهای قربانی را، بر بالای آنها شرحه شرحه می‌کردند...»

ابوالولید ازرقی در باب این سنگها نویسد: «آئین سنگ پرستی در میان عربان عدنانی، چنان بوده که: کسانی که از مکه بیرون می‌شدند و برای مدتی بمسافرت می‌رفتند به نیت تعظیم کعبه، سنگهایی از نوع حجرالاسود با خود برمی‌داشتند؛ در هر منزلی که فرود می‌آمدند سنگها را بر زمین نصب می‌کردند و مانند خانه‌ی کعبه، بدور آنها طواف می‌کردند. این عادت، آنها را بر آن داشت که هر سنگی را از آن نوع در هر جا می‌یافتند، می‌پرستیدند...»^۱

پرستش انصاب را پیامبر اسلام تحریم کرد، ولی حجرالاسود را، که از آن سنگها و از قدیم در کعبه نصب شده بود، به علت انتساب آن به ابراهیم باقی گذاشت. ازرقی نوشته: «در عهد جاهلیت، در داخل کعبه، در طرف راست بت هبل، سنگ سیاهی بنام «حجرالاسود» نصب شده بود، که عربان از قدیم آن را تعظیم و پرستش می‌کردند و از آن تبرک می‌جستند و آن را می‌بوسیدند.»^۲

۱- ابوالولید ازرقی: مکه و اخبارها، ص ۷۲

۲- منبع سابق، ص ۷۲

آئین جن پرستی در جاهلیت

اعتقاد به جن و پری و فرشته، گونه‌ی تکامل یافته‌ی عقاید (آنی میسم Animisme) قدیم است، آنی میسم یا جان‌گرایی و پرستش روح، روش دینی بشر ماقبل تاریخ بوده چنانکه قبایل وحشی کنونی نیز از آن پیروی می‌کنند. پیروان آن برآنند که: علاوه بر ارواح آدمیان، همه چیز از حیوان و گیاه و جماد و جهان، پر از ارواح و نیروهای نامرئی هستند.^۱ این ارواح، آزادانه، در همه جا، در زمین و آسمان، در گردش و رفت و آمدند. بعقیده‌ی آنی‌میست‌ها این ارواح، دو گونه‌اند: دسته‌ای پاک و نسبت بانسان سود رسانند؛ و گروهی دیگر ارواح ناپاک و زیان رسان، که همیشه درصدد آزار رسانیدن بانسانند.

ارواح نوع نخست منشأ خیرها و خوشیها و خوبیها، ولی نوع دوم آنها، سرچشمه‌ی پلیدیها، ناخوشیها و بدیها هستند. در میان آنی‌میست‌ها، کاهنان و جادوگران مأمورند که از راه بکار بردن اعمال سحرآمیز و جادوانه، با ارواح دسته دوم مبارزه کنند و شرآن‌ها را از سر انسان کم کنند؛ ولی گروه ارواح پاک سرشت و سودرسان را مورد تعظیم و پرستش قرار می‌دهند، تا مساعدت آنها را نسبت بخود جلب کنند.

۱- درباره‌ی مذهب آنی‌میسم، رجوع کنید به: یوسف فضائی: بنیان‌های اجتماعی دین، چاپ تهران ۲۰۳۶، بخش سوم.

اعتقاد به ارواح زیان رسان، بعدها تکامل کرده و به صورت اعتقاد به جن و شیطان در آمده و همچنین، بنابر عقیده امیل دورکهمب جامعه‌شناس فرانسوی و جیمز فرارز انگلیسی که در علم تاریخ ادیان معروفند اعتقاد به ارواح سودرسان منشأ اعتقاد به فرشته و ملائکه گردیده است؛ و نیز، مراسم تعظیم و احترام آتی-میستهای نخستین نسبت به ارواح نیک مرشت و سودرسان، منشأ عبادات و اعتقاد بخدایان و پیدایش واجبات و محرمات در ادیان متکامل شده است.

به عقیده آنها این عقیده‌ی آتی‌میسم، یعنی اعتقاد بوجود جن و غول و پرستش آنها در میان عربان جاهلی، از بنایای آتی‌میسم بوده، که در میان عربان بدان صورت درآمده بود. وضع زندگی بادیه نشینان عرب، آن پندار را تأیید می‌کرده است؛ بدین معنی که بیابانهای عربستان در ذهن عربان بیابان‌گسرد، ترس و وحشت بوجود می‌آورده است. بعضی گفته‌اند: گروه بسیاری از خدایان قدیم عربستان کم‌کم تنزل کرده و بصورت جن و ملک درآمده بودند.^۱

عربان جاهلی می‌پنداشتند که، اجانین و غولها نیز مانند انسانها، به صورت قبیله زندگی میکنند و دارای رئیس قبیله هستند؛ و تصور می‌کردند: رئیس اجانین صاحب بیابان قلمرو خود نیز هست.

سید محمود شکری آلوسی، شرح مفصلی درباره‌ی تصورات عرب جاهلی در باب اجانین و شیاطین و پرستششان نسبت بآنها آورده است، که خلاصه‌ی آن چنین است:

بعضی از عربان بیابان‌گرد، جن می‌پرستیدند و چون از بیابانهای خلوت می‌گذشتند، می‌گفتند: «اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه» یعنی: از شر و آزار اجانین این بیابان به رئیس آنها پناه می‌برم. خدا در قرآن به جن پرستی عربان چنین اشارت کرده است: «وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن...»^۲

یعنی: بودند کسانی از عربان کسه به بزرگان جن پناه می‌بردند. و در سوره‌ی دیگر آمده: «وجعلوا لله شركاء الجن...»^۳ یعنی: برای خدا شریکانی از جن، در پرستش، قرار دادند. و نیز: «كانوا يعبدون الجن اكثر هم بهم مؤمنون»^۴ یعنی: بودند مردانی از عرب که جن می‌پرستیدند و بیشترشان به اجانین ایمان داشتند. و در جای دیگر آمده: «الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لاتعبدوا الشيطان»

۱- فیلیپ حتی: تاریخ عرب، ص ۲۳

۲- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۶

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۰

۴- سوره‌ی سباء، آیه‌ی ۴۱

انه لکم عدو مبین^۱، یعنی: آیا ما با شما عهد نبستیم که شیطان را نپرستید، و او دشمن آشکار است برای شما؟...»

عربان جاهلی معتقد و مدعی بودند که، جن و غول را مشاهده کرده و با آنها روبرو شده و حرف زده‌اند؛ و می‌گفتند کسانی از عربان با آنها وصلت و ازدواج کرده‌اند. داستان عمرو بن یربوع، مبنی بر اینکه او با غول ماده‌ای ازدواج کرده و از او دارای فرزندان شده... حاکی از آن مدعاهاست.

تصورات عربان از جن و غول

عربان چنین می‌پنداشتند که اگر غولان را با یک ضربت شمشیر بزنند، خواهند مرد، ولی با دو ضربت زنده خواهند شد. می‌پنداشتند که جن و مخصوصاً غول بهر صورت و شکلی که بخواهند درمی‌آیند. جاحظ روایت کرده است که، عربان می‌گفتند: جن غذا نمی‌خورد و بعضی نیز گفته‌اند می‌خورد. یزید بن جابر روایت کرده است که در سقف اطاق هر مسلمانی، اجائینی موجود هستند، که در هنگام غذا خوردن صاحب خانه، می‌آیند و غذا می‌خورند. در نزد عرب چند نوع جن وجود داشت: نوعی بنام جن، که همیشه با انسانها معاشر بودند. نوعی دیگر ارواح موذی، که متعرض کودکان انسانند، و گروهی دیگر شیاطینند، که همیشه بدخواه و متعرض انسانهای بزرگند.

اعتقاد به جن و شیطان و غول در اسلام

این تصورات و عقاید در باب وجود جن و غول و شیطان، در قرآن و روایات اسلامی، بقوت خود باقی ماند، اما نه بصورت پرستش؛ بلکه وجود آنها را، قبول کردند و از این رو، در قرآن آیات و سوره‌هایی چند هستند، که در آنها از جن و شیطان بحث شده است و گذشته از آنها، در قرآن سوره‌ای بنام «سورة الجن» آمده و در بیشتر جاهای قرآن، جن در ردیف انسان و بلکه از آن جلوتر ذکر شده است.^۲

بیشتر اقوام قدیم، اجائین و شیاطین و مانند آنها را به عنوان موجودات نامرئی زمینی، که خلقشان از انسان متفاوت است، شمرده‌اند. چنانکه در فرهنگ عربی، در تعریف آن گفته شده است: جن جسم آفریده شده از آتش است، که به هر شکلی، حتی سگ و خوک، می‌تواند درآید: «الجن جسم ناری، یتشکل

۱- سوره‌ی یاسین، آیه‌ی ۶۰

۲- سید محمود شکر الوسی: بلوغ الارب، چاپ بغداد، ج ۲، ص ۳۴

به اشکال مختلفه، حتی الکل و الخنزیر»

ولی امروز در محافل علمی، اجانبین و ارواح و شیاطین و مانند آنها را موجودات خیالی می‌شمارند، و برای آنها وجود خارجی قائل نیستند. با این حال، به عقیده من، از نظر دیگری می‌توان به آنها موجودیت خارجی داد و مفهومی وجود آنها را توجیه و تفسیر نمود؛ آن نظریه اینست که:

از روی قرائن و شواهدی که در کتب و متون کهن دینی مانند تورات و قرآن، و بعضی روایات و اساطیر منقول در متون اسطوره‌ای، مانند هزار و یکشب و ایلیاد یونانی و الواح باستانی ملل قدیم، مانند مصر و بابل نوشته شده است، خدایان ملل قدیم و اجانبین و شیاطین در آن متون، اشاره به موجودات پیشرفته و ذی شعور کرات دیگر آسمانی هستند. چنانکه بعضی دانشمندان غربی اکنون معتقدند که، از حدود شش تا دوهزار سال پیش آنها به زمین رفت و آمد داشته‌اند؛ آنها به شکلهای و صورتهای غیر زمینی که داشته‌اند، مورد تعجب و ترس و حیرت مردم ساده و نامتمدن زمین می‌شده‌اند؛ از این رو، آن موجودات از احساس و طرز تصورات خیالی مردم ساده‌ی زمین سوء استفاده کرده، و خود را همان خدایان آسمانی معرفی می‌کرده‌اند. انسانها بعضی از آنها را، که خطرناک و اشکال غریب داشتند و به انسانها آزار می‌رسانیدند، بنام «جن» و «شیطان» یا «دیو و عفريت» می‌خواندند. به هر حال، آنها را بعنوان خدایان و یا شیاطین مورد احترام و پرستش قرار می‌دادند.

ادنیکن دانشمند فضا شناس امریکائی، در کتاب «ارابه خدایان» که به فارسی ترجمه شده است، دلایل زیاد باستان‌شناسی برای اثبات رفت و آمد موجودات متفکر کرات دیگر آسمانی به زمین ارائه داده است؛ ولی علاوه بر شواهد او، به نظر من برای اثبات این نظریه که اجانبین و شیاطین مکتوب در کتب قدیمی دینی و اسطوره‌ای اشاره به بعضی از آن موجودات است، شواهد دیگری در تورات و قرآن هست که در اینجا به دو مورد از آن دو کتاب اشاره می‌شود:

یکی از کتابهای تورات، کتاب خرقیال نبی است. خرقیال یکی از پیامبران پس از موسی است. او در آغاز کتاب خود، بعنوان اینکه خدا یا فرشتگان خدا از آسمان نازل می‌شدند و با او حرف می‌زدند، گزارشی می‌دهد که بسیار نزدیک به آمدن موجودات آسمانی با سفینه‌های خود به زمین است. در آن کتاب چنین آمده است:

«در پنجم ماه چهارم سال سیم... نزد شهر خابور، در زمین کلدانیان... پس نگاه کردم اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آمد، و ابر عظیمی و آتش جهنده‌ای، و درخشندگی گردآگردش و از میان آتش مثل منظره برنج (فلز) تابان

بود؛ و از میان آن شبیه چهار حیوان پدید آمد، که شکل انسان بودند. هر یک از آنها، چهار رو و چهار بال داشت. پاهای آنها مستقیم، و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود، و مثل منظره‌ی برنج صیقلی و درخشان بود. و زیر بالهای آنها، از چهار طرف، دستهای انسان بود... بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود. وقتی می‌رفتند، روی خود را بر نمی‌گردانیدند؛ بلکه هر یک به راه مستقیم می‌رفتند... و به هر جایی که روح می‌رفت، آنها نیز می‌رفتند.. و اما شباهت این حیوانات این بود که، صورت آنها مانند شعله‌های اخگرهای آتش افروخته شده... آن حیوانات مثل صورت برق می‌دویدند... نزد آن حیوانات یک چرخ (سفینه) بر زمین بود، و آن چهار چرخ داشت. شکل و صنعت آن چرخها، مثل زبرجد و چرخ در میان چرخ بود. فلکه‌های آنها بلند و مهیب بود... و چون آن حیوانات می‌رفتند، چرخها در پهلوئی آنها می‌رفت... هر جا که روح می‌رفت، آنها می‌رفتند...»^۱

این متن کهن شاهد متقنی است که می‌رساند، موجودات آسمانی به زمین می‌آمدند و خود را بنامهای خدا و روح و جن و شیطان می‌خواندند.

در قرآن نیز در سوره جن، از آیه ششم به بعد، مطالبی درباره‌ی اجانین و کارهای آنها بیان شده است که، به عقیده من، اشاره به رفت و آمد موجودات متفکر آسمانی به زمین است. خلاصه‌ی آن آیه‌ها چنین است:

« مردمانی در زمان گذشته به اجانین پناه می‌بردند... اجانین می‌گفتند آسمان را مسح می‌کنیم و می‌بینیم که آسمانها پر از نگهبان و سنگهای شهاب است و می‌گفتند ما در آسمان برای استماع و کسب خبر برنشتنگه‌ها [ایستگاهها و سفینه‌های فضائی] می‌نشینیم ولی اکنون هر کس (از انسانها) بخواهد چنین کاری کند مورد اصابت سنگها و رصد قرار می‌گیرد معلوم نیست که آنها (موجودات کرات آسمانی) نسبت به مردم زمین سوء قصد دارند و یا می‌خواهند آنها را از طرف پروردگار ارشاد کنند (به مسائل علم فضاوردی آشنا سازند) زیرا گروهی از ما (موجودات آسمانی- اجانین) نیکوکار و گروهی دیگر بدکردارند ما (اجانین) گروهها و اکیپهای مختلفی هستیم...»^۲

قطع نظر از تفاسیر مفسران قرآن در توجیه این مطالب، با توجه به صراحتی که آیه‌های مزبور در اثبات نظر ما دارند، و با در نظر گرفتن مطالب مذکور در کتاب خرقیال و مانند آن، آیا نمی‌توان بدون تردید گفت: موجودات و مفاهیمی که در قرآن و روایات اسلامی و در متون کهن ملل قدیم، مانند هزار و یک‌شب، شاهنامه فردوسی، اوستا و اساطیر مصری و بابلی، بنامهای «جن»، «شیطان»،

۱- تورات فارسی، کتاب خرقیال نبی، باب اول، از آیه ۴ تا ۲۸.

۲- قرآن، سوره جن، از آیه ۶ تا ۱۱.

فرشته، ملک، دیو، عفریت و جز آنها ذکر شده‌اند، همان موجودات متفکسر و پیشرفته کرات آسمانی هستند، که در زمانهای قدیم، و احياناً در عصر ما، بعنوان بشقاب پرنده به زمین می‌آمدند، و با مردم نامتمدن زمینی، تحت‌عنوانهای خدایان، ارواح، اجانین و فرشتگان معاشرت و ملاقات می‌کردند؟

دلایل و شواهد دیگری نیز، مانند آثار باستانی مصر (اهرام سه گانه)، فلسطین و امریکای مرکزی این نظریه را تأیید می‌کنند. دلیل دیگری که جالب‌تر است، این است که: شکل و کیفیت همی معابد دینی همی ملل، مانند کلیساها، آتش‌کده‌ها، مساجد و معابد بودائی و غیره، به شکل و هیأت سفینه‌های فضائی است. این دلیل آن نیست که، اقوام قدیم، که برای خدایان و معبودات خود، یعنی موجودات آسمانی در زمین خانه (پایگاه) خواستند بسازند، به شکل همان سفینه‌ها و ارابه‌های آنها ساختند؟ از این رو، میان گنبدها و منارم‌های معابد و سفینه‌ها شباهت نزدیکی هست.

به هر سنوال، به نظر ما انواع اجانین و شیاطین و فرشتگان در متون اقوام قدیم، بخصوص روایات اسلامی و آیات قرآن، اشاره به موجودات ذی‌شعور و متفکر کرات دیگر هستند، از این جهت در بعضی احادیث، از اجانین و غولان صحبت زیادی شده است.

در این حدیث پیامبر فرموده است: «اذا تغولت الغیلان فنادوا بالاذان فادفعوا شرها بذکرالله» یعنی: هنگامی که غولها در برابر شما آشکار شدند، اذان بگوئید و نام خدا را برید و شر آنها را بوسیله ذکر نام خدا، دفع کنید. بعضی از دانشمندان شرقی منکر وجود اجانین شده و گفته‌اند آن‌ها موجودات خیالی و افسانه‌ای می‌باشند.

آلوسی می‌نویسد: آنچه محققان برآستی در باب غول معتقدند، اینست که غول و جن، موجوداتی هستند خیالی چنانکه شاعر گفته:

«الغول والخل والعنقا نالثة اسماء اشیاء لم توجد ولم تکن.»^۱

یعنی غول و عنقاء و جن اسمهای چیزهائی هستند که وجود خارجی ندارند. به هر حال نظر باینکه تصورات و اعتقادات بوجود جن و غول و شیطان در قرآن و احادیث آمده و تأیید شده، مسلمانان آن را از عقاید ضروری خودشمرده و در آن باب تصورات و سخنان بسیاری گفته‌اند و بهمین روی، آن تصورات و اعتقادات در میان مسلمانان، گسترش و تکامل بسیاری یافته است.

تصورات مسلمانان در باب اجانین و شیاطین

گر چه دینداران شرقی منکر فلسفه‌ی تحول و تکامل و تغییر انواع جانوران و انسانند و می‌کوشند ثابت‌کنند که انسان کنونی همان است که در آغاز خلق شده است، و هیچگونه تحول و تنوعی در آن رخ نداده است؛ اما، درباره‌ی اجانین و شیاطین، نظریه‌ی تحول و تکامل را پذیرفته و جاری کرده‌اند؛ دین معنی که جن و غول و شیطان را، دارای انواع و گونه‌هایی چند تصور کرده و برای هر کدام صفات و خصوصیات فرض کرده‌اند، که در پائین بانها شارت میشود:

۱- جن، از قدیم در نزد عربان دارای اهمیت و شهرت بوده است، از نوری بان جن گفته‌اند که، همیشه پنهان و نادیدنی است و از ماده‌ی «جن-یعجن بنه» آمده، که بمعنی پنهان شدن است؛ با این حال در تعریف آن گفته‌اند: جن اشکال و صورتهای گوناگون میتواند درآید حتی سنگ و خوک.^۲ جن از انواع هم موجودات نامرئی شمرده می‌شود که دارای صورتی زشت و مهیب است و بیزی نمی‌تواند مانع ورود آن شود. هم در قدیم و هم اکنون میان عوام مردم، جاریهای روانی را معلول بدخواهی و آزار جن نسبت بانسان دانسته‌اند و از این رو، اینگونه بیماران را، «مجنون»، یعنی جن زده می‌خوانند، و از راه طلسم خواندن دعاهای ضد جن، به مداوای آنها می‌پردازند.

۲- غول، این نوع را که در نزد عرب جاهلی به ماده جن اطلاق می‌کردند نوعی از اجانین شمرده‌اند، که ضد انسان و همیشه در بیابان‌های خلوت درصدد فریب و آزار اوست. وجه تسمیه‌ی آن به «غول»، از آن جهت بوده است که، همیشه در حال دیگرگونی و تحول است تا بانسان فریب و آزار دهد. غول از ماده‌ی «تغول» بمعنی «تحول» گرفته شده است. غول را صاحب چشمی بزرگ و قوی تصور می‌کردند که دارای دندانهای تیز بوده است و از این رو، در اشعار عرب «انیاب اغوال» بسیار آمده است. غول را بفارسی «عفریت» که بمعنی ناپاک و زشت است و هم کلمه‌ی عربی است، خوانده‌اند و برای او در داستانها، قضایائی ساخته‌اند.

۳- شیطان، که در میان ملل سابقه‌ی دور و زیادی دارد، نوعی از اشباح نامرئی است، که از همه‌ی انواع اجانین معروف و مشهورتر است. واژه‌ی شیطان

۱- درباره‌ی فلسفه‌ی تحول و تکامل رجوع کنید به: پیدایش انسان و آغاز شهرنشینی تألیف یوسف فضائی

۲- الجن يتشكل باشکال مختلفه حتی الکلب والخنزیر.

از ماده‌ی «شطن- یشطن- شطناً» بمعنی دور شدن از حق گرفته شده است. شیطان را بعضی، فردی خاص شمرده‌اند. همان شیطان که حضرت آدم را فریب داد و از بهشت بیرون راند که نام خاصش «ابلیس» و «عزازیل» بوده است؛ ولی عموماً آن را نام نوعی از اجانین شمرده‌اند، که ابلیس فردی از آن بوده است.

در اساطیر ایرانیان قدیم، ابلیس، که ضد انسان بوده و درصدد مبارزه و جنگ با مظاهر خدائی برمیآمده، «اهریمن» خوانده شده و شیطان هسم «دیو». داستان معارضه‌ی شیطان با کارهای خدا و نوع انسان در اسلام، شباهتی سخت و نزدیکی بسیار، بان داستان در اساطیر زردشتی و ایرانی دارد؛ از این رو، صاحب-نظران، منشأ این عقاید را، قصص ایرانی دانسته‌اند.

در بعضی روایات اسلام، شیطانها (شیاطین) را در برابر ملائکه قرار داده‌اند، همچنانکه در اساطیر ایرانی فرشتگان را در برابر دیوان قرار داده‌اند. کار شیاطین، گمراه کردن انسان بکفر و بدکاری است.

ع- آل یا دراکولای عربی. بعقیده‌ی عوام جن ماده‌ی خونخوار و ضدزنان حامله و زائواست و برآند که: اگر زائو پس از زائیدن، تنها بماند، مورد حمله‌ی آل قرار میگیرد و جگر او را درسیاورد؛ از این رو نباید آنها را تنها گذاشت؛ و ثانیاً برای دفع شر آل از زنان، کافی است کسه چند دانه سیر و پیاز بالای سر زائو بگذارند. درباره‌ی این موجود نامرئی میان پیرزنان قدیم، حکایتها و داستانها است که اکنون در ذهن آنها محفوظ است.

ه- دیو، که میان ایرانیان معروف و معادل شیطان فرهنگ عربی و از نوع موجودات نامرئی قدیم است، که گویا امروز نوع آن منقرض گشته است؛ ولی در داستانهای باستان، جنگها و مبارزه‌هایی در میدانهای جنگ با انسان داشته است. او را، دارای هیکلی بزرگ، صورتی زشت و دارای دو شاخ و دست و پائی مانند انسان مجسم کرده‌اند. دیو، در ازمنه‌ی بسیار دور، از خدایان اقوام هند و ایرانی بوده است از این نظر می‌توان او را یک موجود پرنده‌ی نازل شده از کرات آسمانی شمرد.

اقوام هند و اروپائی در آن عهد که با هم زندگی میکردند و هنوز از همدیگر جدا نشده بودند، مذهبشان «آنی میسم» بوده و معتقد به یک دسته ارواح بودند. آنها این نیروها و روحها را می‌پرستیدند و آنها را موجودات جاویدان، نعمت بخش، باعث خوشی و نیکی و نگهبان خود می‌شمردند. نام این قوا و ارواح پرستیدنی را «دیوس-Devs» می‌خواندند که بمعنی «درخشان و تابنده» است.

ولی چون ایرانیان از هندیان جدا شدند و بایران آمدند و سپس، زردشت

به پیامبری برخاست، میان عقاید آندو قوم نیز، جدائی افتاد: از آن پس ایرانیان «دیوسها» را موجودات پلید شمردند و گروه دیگری از ارواح و خدایان را بنام «اسوره-Asurah» و سپس «آهوره-Ahurah» خواندند، و هندیان هم در مقابل، خدایان ایرانیان (اسوره‌ها- اهوره‌ها) را تکفیر کردند. دیوس Devs، رفته رفته بصورت‌های اهریمن و شیطان مبدل گشت.

این واژه، در اوستا بصورت «دِاَوَم-Daeva»، و در زبان پهلوی بصورت «دِئو-Dev» و در زبان فارسی دری، «دیو» تلفظ شده است.

این واژه و مفهوم، در زبانهای ملل اروپائی قدیم و جدید هم، بصورت‌های مختلف رایج بوده و هست: در زبان لاتین «دِاؤس-Deus» و در فرانسه «دی‌تی Deity» و در زبان و مذهب یونانیان قدیم «زئوس-Zeus» و در مذهب و زبان رومیان قدیم «ژوپتر-Jupiter» و در زبان سانسکریت «دیوا-Devah» خوانده شده است. در فرهنگ عربی نیز او را بنام «شیطان» خوانده‌اند.

۶- پری، نوعی دیگر از اشباح نامرئی است، که از انواع نیکوکار و همراه و مساعد انسان شمرده شده است، که در جاهای سرسبز و باغها و گلستانها بسر میبرده است. پری، بعدها مبدل به فرشته گشته (پری- پرشته- فرشته) فرشته و فرشتگان در ادیان ایرانی به نامهای یزدان‌ها- امشاسپندان، دستیاران خدا شمرده شده‌اند. فرشته لفظاً و معناً همان ملک عربی است، که جمع آن ملائکه است و از دستیاران الله شمرده شده‌اند. در قرآن ملائکه بنام «مدرات امر» خوانده شده‌اند.

خلاصه‌ی آنچه در باب آئین جن پرستی گذشت

تصورات و اعتقادات رایج میان ملل قدیم درباره‌ی وجود اشباح و موجودات نامرئی بنام جن و پری، غول و شیطان... بنابه عقیده‌ی دانشمندان علم ادیان از تصورات مردم ابتدائی، که دارای عقاید اولیه‌ی «آنی میسم»، یعنی- مذهب روح پنداری‌اند، نشأت گرفته و در میان ملل و ادیان بعدی شایع گشته است؛ همه‌ی اقوام و ملل قدیم تصوراتی از آن موجودات داشته‌اند و آنها را، به گونه‌های مختلف تصور کرده‌اند. در میان کتیبه‌های آشوری اشارتی بانها شده و آنها رابه صورت‌های زشت مجسم کرده‌اند.

مردم عربستان جاهلی نیز، تصوراتی از آن اشباح خیالی داشتند و بیابانها را پر از جن و غول می‌پنداشتند، و ترس و وحشت بسیاری از آنها در دل داشتند؛ از این رو، چنانکه از متون اسلامی و اخبار و اشعار عرب بدست می‌آید، آنها را برستش و تعظیم می‌کردند تا از شر آنها ایمن باشند و مساعدت آنها را بسوی

خود جلب کنند.

بنابه عقیده‌ی اغلب دانشمندان غربی وجود اجانین و ارواح، از لحاظ علمی بی‌اعتبار است، و جزء اساطیر اولین شمرده می‌شود. با این وصف وجود آنها و کارهایشان در متون دینی و قصه‌ای ملل قدیم تأیید شده است و این امر باعث گشته است که آن عقاید و تصورات عرب جاهلی در میان مسلمانان گسترش و تکامل پیدا کند و منشأ بسیاری از خرافات گردد، که سحر و جادوگری و دعا-نویسی برای رفع شر اجانین، از آن گونه خرافات است. افسانه‌های دیو و پری و شیطان و ملک در میان ملل قدیم، بس جالب و مبسوط است. ولی به عقیده ما، اجانین و ارواح و شیاطین در قدیم وجود داشته‌اند، یعنی همان موجودات متفکر کرات دیگر بودند، که به زمین می‌آمدند و بنامهای مختلف و به‌عنوانهای گوناگون مانند خدا، فرشته، دیو، عفریت و نظیر آنها خوانده شده و در اساطیر و متون مذهبی منعکس شده‌اند.



تصویر «شیطان» که در کتیبه‌های آشوری مجسم شده است

پرستش خانه‌های مقدس در جاهلیت

یکی از خصوصیات دین عرب جاهلی، تعظیم و پرستش و زیارت خانه‌های مقدس بوده است. اینگونه خانه‌ها عنوان «موضوعیت» داشتند نه «طریقت»؛ بدین معنی، که: خود آنها را می‌پرستیدند، نه بسواسطه‌ی بتها و معبودات؛ بخلاف بتخانه‌ها که بواسطه‌ی معبودات داخل آنها، تقدیس و تعظیم میشدند، بنابراین، این گونه خانه‌ها را باید نوعی بت و معبود دانست.

این نوع خانه‌ها، در مناطق مختلف عربستان زیاد بودند، که این کلبی بچند تایی آنها اشارت کرده است. خانه‌ی کعبه در مکه بهمترین و مشهورترین آنها بوده است. مردم عربستان در جاهلیت، مناسک و نیایشهایی مانند مناسک حج، طواف، تقدیم قربانی و اهدای هدایا و نذورات در آن خانه‌ها انجام می‌دادند؛ این مناسک، نظیر آداب و مراسمی بوده است که اکنون بعضی فرق اسلامی در زیارت مشاهد و مقابر امامان خود معمول می‌دارند و نیازهای خود را از آنها می‌خواهند. حکم بعضی مساجد دوره‌ی اسلامی هم، مانند خانه‌ی مقدس جاهلیت شده و جنبه‌ی تقدس و معبودیت یافته‌اند.

خانه‌های مقدس مانند بتخانه‌ها، دارای خدام و متولیان و موقوفاتی بوده‌اند، کاهنان و سادنان آنها مانند زیارت خوانان کنونی، راهنمای زائران خانه‌ها بودند. پیامبر اسلام، بجز خانه‌ی کعبه در مکه، همه‌ی آن خانه‌ها و

زیارت‌گاهها را ویران نمود و تنها خانه کعبه را ابقا کرد و آن را خانه خدا (بیت‌الله‌الحرام) خواند، و زیارت آنجا را با تغییراتی بر مسلمانان واجب فرمود. سنت خانه‌پرستی و زیارت خانه‌های مقدس در میان بیشتر اقوام قدیم رایج بوده است: معبد بزرگ «دلف - Delf» در یونان قدیم، یکی از معابد و خانه‌های مقدس دنیای قدیم بوده است؛ حتی اقوام دیگر نیز برای روآشدن حاجاتشان به آنجا نذورها می‌فرستادند. چنانکه کرزوس پادشاه لیدی در قرن ششم پیش از میلاد، در جنگی که با کوروش کبیر شاه هخامنشی در پیش داشت، برای آن معبد هدایای زیادی فرستاد و از هاتف آن، برای تعیین نتیجه آن جنگ، استخاره و استشاره نمود.

معبد اورشلیم در فلسطین قدیم، که اکنون به نام «مسجد الاقصی» و «قدس» خوانده می‌شود، در قرن دهم پیش از میلاد، به وسیله‌ی حضرت داود و سلیمان پسر او (شاهان بنی اسرائیل) برای قوم یهود در شهر «اورشلیم» ساخته شد، یکی از معابد و خانه‌های مقدس عظیم در دنیای قدیم بود، و روحانیان دین یهود در آنجا در اثنای زیارت مقدسات آنجا، مثل «تابوت عهد» و مخلفات حضرت موسی، آداب و مراسمی اجرا می‌کردند.

در ایران پیش از اسلام، بخصوص در دوره‌ی ساسانی نیز، معابد بزرگی تحت عنوان «آتش‌کده» در شهرهای بزرگ ایران برپا بوده مانند، معبد آذرگشسب در آذر بایجان، معبد آناهیتا در کنگاور، همدان و فارس زیارتگاههایی بودند که با تشریفات زیاد مورد توجه زردشتیان قرار داشتند. بعضی از آنها مخصوص دربار شاهان و نظامیان بودند، و این معابد به تدریج بر اثر داشتن موقوفات بسیار، قدرت مالی فراوانی داشتند و روحانیان آنجاها، به مثابه ملاکین و فئودالهایی بودند که، دارای رعایا بودند و از مستضعفین استثمار می‌کردند، و با طبقه حاکمه پهلو می‌زدند. این معابد از نهادهای مهم اجتماعی بودند.

به هر حال، این سنت خانه‌پرستی را پیامبر اسلام، در نهضت اسلامی، امری شرک‌آمیز شمرده و جز تقدیس خانه کعبه، سفر به آنها ممنوع گردید و سپس؛ علاوه بر کعبه، دو خانه‌ی مقدس دیگر، که در حقیقت مساجد بزرگی

شمرده می‌شوند، یعنی مسجد الاقصی و مسجد النبی در مدینه، برای زیارت و عبادت رفتن به آنها مجاز شمرده شدند و این حدیث را از پیامبر در آن باره نقل کرده‌اند:

«لا تشد الرحال الیه الی ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، المسجد النبی و المسجد الاقصی. لعن الله الیهود و النصارى اتخذوا آثار انبیائهم مساجد... (۱)» یعنی: فقط به زیارت سه مسجد بروید که مسجد الحرام، (کعبه) مسجد الاقصی و مسجد النبی در مدینه باشند. خداوند یهودیان و مسیحیان را لعنت کند، که آثار پیامبران خود را مجد قرار دادند...

خانه‌های مقدس، مانند بتکده‌ها، در جامعه‌ی عرب جاهلی از نهادهای مذهبی مهم و از سنن دینی معمول دیانت آنها بوده، که در آنها مراسم و مناسک تقدیس انجام می‌دادند، و از آنها نیازمندیه‌های خود را از مقدساتشان طلب می‌کردند. در اغلب آن خانه‌ها، مقدسات از بت و وثن (سنگهای مقدس) نهاده و یا از دیوارهای آنها نصب کرده بودند؛ همه‌ی اینها در زمان پیامبر در عربستان پرچیده گردید.

اَبْرَهَةَ الْاَشْرَمِ

در یادداشت شماره ۱۱ گفتیم که، چون ذونواس، آخرین شاه حمیری، سیحیان عربستان جنوبی و طرفداران روم و حبشه‌ی ساکن قلمرو خود را کشت، و زیر آزار و شکنجه قرار داد، دولت حبشه بتحریک دولت روم، در سال ۵۲۶ میلادی هفتاد هزار سپاهی به دوسردارش داد و روانه‌ی یمن گردانید. یکی از آندوسردار «اریاط» و دیگری «اَبْرَهه» نام داشتند. ذونواس در آن جنگ شکست خورده و کشته شد، و از آن پس، اریاط و اَبْرَهه در یمن حکومت کردند.

پس از چندی، اَبْرَهه بر اریاط شورید و او را کشت، و خود را شاه یمن خواند. ابن خلدون در تاریخش گفته: اَبْرَهه در این جنگ تنها بود، که یمن را فتح کرد و رفته رفته دم از استقلال زده و چیزی برای شاه حبشه نفرستاد و از او سلب اطاعت کرد؛ از این رو، شاه حبشه جهت تنبیه اَبْرَهه، اریاط را با سپاهی انبوه به یمن فرستاد، ولی اریاط نتوانست برابر اَبْرَهه چیره شود و خود کشته شد. در این جنگ، بر بینی اَبْرَهه زخمی وارد شده و آن را شکافت، از آن پس اَبْرَهه به «اشرم» ملقب گشت، یعنی بینی شکافته. سپس اَبْرَهه به نجاشی اظهار اتقیاد کرد و رسماً بحکومت یمن ابقا شد.^۱

بروکپوس مورخ رومی گفته: اَبْرَهه، غلام سردی رومی بوده در حبشه،

۱- ابن خلدون: العبر، ج ۲، صفحه ۶۰.

آنگاه که اصحمه، پادشاه حبشه را در شورش از سلطنت انداخت، ابرهه رئیس شورشیان بود، پادشاه بعدی حبشه او را به یمن فرستاد: ابرهه حاکم یمن شد و در سال ۵۷۰ در جنگی بزرگ، که میان ایران و روم در گرفت، دولت روم او را بچنگ با ایران دعوت کرد. او پذیرفت، ولی بزودی از جنگ بازگشت (شاید که روم ابرهه را بچنگ با دولت حیره، که در شمال عربستان دست‌نشاندهی دولت ایران بوده، دعوت کرد و او از راه مکه می‌گذشت که از مکه برگشت و داستان اصحاب فیل و طیر ابابیل، اشاره به آن است) او، چون در سپاه خود چند فیل جنگی داشت، خود او در نزد عرب به صاحب‌الفیل و آن سال به عام الفیل مشهور شده است.^۱

جرجی زیدان نویسد: بموجب اخبار عرب، مدت سلطنت سلسله‌ی ابرهه و حاکمان حبشی در یمن، ۷۴ سال بوده است، بدین قرار: ارباط ۲۰ سال، ابرهه ۲۳ سال، یکسومین ابرهه ۱۹ سال و مسروق (مهورق) بن ابرهه ۱۲ سال.^۲ ولی صحیح آنست که گفته شود، مدت سلطنت آنها از ۵۲۶ تا ۵۷۰ طول کشید.

داستان ابرهه در مکه و واقعه‌ی عام الفیل

طبق روایات عرب، ابرهه معبدی بزرگ در صنعاء ساخت و نام آن را «بیت‌القلیس» نهاد، چنانکه در متن کتاب‌الاصنام آمده، مردم عربستان جنوبی را بزیارت آن خواند، و مناسکی، نظیر مناسک حج، در آن معمول کرد تا از توجه مردم به خانه‌ی کعبه جلوگیری کند؛ از این رو، داعیانی بی‌لاد عرب فرستاد، ولی مردم داعیان او را کشتند و مردی از بنی ققیم از تعصب تصمیم گرفت که برود و بر بیت‌القلیس تغوط کند. ابرهه از این کار بسیار خشمگین گشت و سوگند یاد کرد که، خانه‌ی کعبه را در مکه ویران کند. او، با سپاهی بسوی مکه روان شد و در سر راهش، مردم شهر طایف را نیز مطیع خود کرد، و از آنها راهنمایانی با خود برداشت. چون به مکه رسید، سربازان او اموال مردم مکه و قبایل اطراف آن را غارت کردند و در این میان، دو بیست نفر از شتران عبدالمطلب (رئیس طایفه‌ی قریش) را نیز بغارت بردند؛ از این رو، عبدالمطلب بنزد ابرهه رفت و شترانش را از او خواست. ابرهه گفت من گمان می‌کردم تو برای میانجی‌گری برای صرف نظر کردن من از ویرانی کعبه آمده‌ای؛ عبدالمطلب گفت: من صاحب

۱- لغت نام‌های دهخدا، تحت عنوان ابرهه.

۲- جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۱

شترانم هستم؛ کعبه هم صاحبی دارد که از آن محافظت می‌کند. عبدالمطلب، به مکه برگشت و بمردم دستور داد که از شهر بیرون و در کوهها و غارهای پیرامون مکه پنهان شوند. طبری گفته: خود عبدالمطلب با چند نفر دیگر در مکه ماند و از کعبه محافظت کرد. چون سپاه ابرهه به مکه در آمد و خود او با سردارانش بر فیلهای جنگی سوار شده بودند و قصد ویرانی کعبه را داشتند، پرندهگانی از هوا سنگهای سختی بر سر آنها ریختند و آنها را هلاک کردند.^۱

این واقعه را، «واقعه‌ی عام‌الفیل»، یعنی سالی که ابرهه با فیل بر مکه حمله کرد، خواندند. این واقعه، اگر صحت داشته باشد، پیش از ۵۷۰ میلادی اتفاق افتاده است. واقعه‌ی حمله‌ی ابرهه بمکه و پرندهگان سنگ باران، در قرآن سوره‌ی فیل و آیه ۳ به عنوان قصه آمده است.

در درستی این واقعه، بویژه پرندهگان ابابیل مذکور در قرآن، که بر سر ابرهه و سپاهش سنگ ریزه ریختند و آنها را هلاک کردند، تردید هست؛ چه آنکه آن واقعه تاریخی نیست. دکتر خزائلی نوشته: «واقعه‌ی پرندهگان سنگ بار را، نمی‌توان درست و حقیقی شمرد. بعقیده‌ی من، ابابیل (پرندهگان سنگ بار) جمع آبله است، و مؤید این عقیده‌ی روایتی است که، بموجب آن هلاکت قوم ابرهه بوسیله‌ی ویاء جدوی، که همان آبله باشد، صورت گرفته است.»^۲

واقعه‌ی لشکرکشی ابرهه به مکه نیز، برای ویران کردن کعبه نبوده، بلکه بنظر محققان، او قصد حمله به حکومت‌هییره، که دست‌نشانده‌ی ایران بود، داشت، که در حدود مکه، بعلت مبتلا شدن سپاه او به بیماری آبله، از حمله به هییره صرف‌نظر کرده و به یمن بازگشت. قول مورخ رومی هم، که بالاتر یاد شد، مؤید این نظر است.

به هر منوال، ابرهه پس از بازگشت به یمن، مدتی سلطنت کرد و پس از او، پسرانش یکسوم و مهروق در آنجا حکومت کردند. در سال ۵۷۰ میلادی، مردم یمن از حکومت سلسله‌ی ابرهه بر یمن، به تنگ آمدند و در این میان سیف بن ذی یزن نامی از شاهزادگان حمیری، از دولت ایران، برای بیرون راندن حبشیان از یمن، کمک خواست؛ انوشیروان سپاهی به سرداری وهرز (بهرز) نامی به همراه سیف به یمن فرستاد. وهرز، مهروق، پسر ابرهه را کشت، و سیف بن ذی یزن را شاه یمن گردانید. اما پس از اندکی، سیف به دست غلامش کشته شد و

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۱

۲- دکتر محمد خزائلی: اعلام قرآن، ص ۱۴۱

خود و هرز از سوی دولت ایران در صنعا حکومت کرد، و شهرهای دیگر یمن هم بصورت *ملوک الطوائفی* درآمدند. این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت و ایرانیان ساکن یمن را، «*ابناء اعرار*»، یعنی پسران آزادگان خوانده‌اند. در زمان حکومت سلسله‌ی ابرهه (حبشیان) در یمن، وضع زندگی تجاری و کشاورزی مردم آنجا دچار انحطاط گردید، و بدبختی بزرگی دامن گیر مردم یمن شد. یکی از علل این نابسامانی، خرابی سد مأرب بوسیله‌ی «*سبل العرم*» در حدود سال ۴۳ هـ میلادی بود.

منشأ بت پرستی

چنانکه در متن ترجمه شده‌ی کتاب **الاصنام** نوشته شده، منشأ بت پرستی را، عملی شمرده‌اند که پسران حضرت آدم برای تقدیس جسد آدم ابوالبشر معمول کردند و رفته رفته این عمل منشأ بت پرستی گردید، و بوسیله‌ی عمرو بن لُحی در میان عرب رواج یافت.

ولی امروز در علم ادیان که جنبه‌ی جامعه شناسی دارد، منشأ بت پرستی و صورت نخستین آن، چیزی دیگر بوده است. جامعه شناسان غربی از قرن ۱۸ میلادی مانند: ج. لانگ - J. Lang انگلیسی، امیل دورکهم - A. Durkheim (۱۸۵۸-۱۹۱۷) فرانسوی و جیمز فrazier - J. Fraser (۱۸۵۹-۱۹۴۱) دین شناس انگلیسی، که در باب دیانت سرمد نخستین پژوهش و تحقیق کرده‌اند، گفته‌اند: دین‌های متکامل کنونی، از ادیان ابتدائی تحول و تکامل یافته و مراحل چندی را گذرانیده‌اند تا بصورت کنونی رسیده‌اند. طبق این تحقیقات مراحل تکامل ادیان، لافل، چهار مرحله بوده است: ۱- مرحله‌ی دیانت‌های ابتدائی، مانند آبی‌مسیح و سحر و جادوگری و توتمیسم، یعنی مذهب پرستش حیوانات و گیاهان مقدس. ۲- دینهای مبتنی بر شرک و چند تا پرستی و اعتقاد بخدایان متعدد. ۳- دینهای مبتنی بر یگانه پرستی و یک خدائی یعنی «توحید»، مانند مذاهب: زردشت، یهود، مسیحیت و اسلام؛ و ۴- دینهایی که

که بر وحدت وجود و تصوف فلسفی بنا شده‌اند، مانند تصوف اسلامی. بعضی جامعه‌شناسان از میان ادیان بدوی، مذهب آبی میسم را، که در یادداشت شماره ۲۰ مورد اشارت قرار گرفت، منشأ بت‌پرستی و دینهای مراحل بعدی شمرده‌اند؛ و بعضی دیگر، آئین توتم پرستی، یا «توتمیسم-Totemisme» را منشأ بت‌پرستی و ریشه‌ی ادیان متکامل دانسته‌اند، که این نظریه درست‌تر است. توتم Totem، که معبود توتم پرستان قبایل ابتدائی و انسانهای نخستین است، غالباً یا حیوان است، مانند: گاو، گوسفند، کانگورو، عقاب، طوطی، مار، شیر و... و یا از گیاهان است، از قبیل اسپند، بوته‌ی چای، ریواس، گل سرخ و برخی درختان کهن سال؛ و گاهی ممکن است از جمادات باشد مانند فازات طلا، نقره و سنگهای کمیاب و مقدس در میان عرب.

قبایل بدوی و انسانهای ابتدائی، احترام و تقدیس نسبت بان توتمها معمول می‌کنند چه آنکه آنها را، شعار قبیله‌ی و قومی وجد اعلاى خود می‌پندارند، و بقول فروید Freud: توتم در اولین مراحل، پدر و یا جد افراد قبیله است.^۱ توتم پرستان معتقدند که توتمشان، دارای جنبه‌ی خدائی است و موظف است که پرستندگان و افراد قبیله‌ی خود را، که مانند فرزندان و بندگان او شمرده می‌شوند در موقع خطر، حفظ کند و بانها برکت دهد. و در مقابل، بندگان او، در ضمن مناسک و ویژه‌ای، او را تقدیس و پرستش می‌کنند.

روابط طرفین را مقررات اجتماعی قبیله‌ای که بنام «تابوها-Tabu» خوانده می‌شوند تشکیل می‌دهد و منشأ قوانین اخلاقی، روابط اجتماعی و آداب و رسوم قبیله‌ای و عقاید و اساطیر ملل ابتدائی کنونی را که در مناطق دور از تمدن بحالت توحش بسر می‌برند، می‌باشد. و این آداب و رسوم و مقررات توتمی که ابتدائی، پس از تحول و طی مراحل تکامل، منشأ قوانین، مناسک، عقاید و افسانه‌های مذهبی ادیان متکامل و واجبات و محرمات آنها شده‌اند و بیشتر واجبات و محرمات کنونی ادیان متکامل بنابه عقیده دور کهیم و فراز همان تابو-Tabu های توتمی که بت‌پرستان قدیم است، از این رو اعتقادات کلامی و الهیات و اعتقاد به فرشتگان و خدایان و خدای واحد را، بصورت تکامل یافته تصورات آئی میسها درباره‌ی وجود ارواح در جهان و قوه‌ی «مانا-Mana» یعنی آن نیروی نامتعی که منشأ تحولات و حرکات است، شمرده‌اند، و به عقیده توتم پرستان، توتم معبود آنها آکنده از آن نیرو است و این نیروی مانا را منشأ اعتقاد بخدا دانسته‌اند.^۲

۱- هاشم رضی: فروید و اصول روانکاوی، چاپ تهران، ص ۳۳۵

۲- رجوع کنید به: دکتر محبی: بنیادین و جامعه‌شناسی، صفحات ۲۱۳، ۲۰۴

چندتا پرستی یا بت پرستی

بنابر این، مذهب «چند تا پرستی» و اعتقاد به خدایان متعدد، که از لحاظ تکامل دیانت، در مرحله‌ی دوم قرار دارد، همان آئین بت پرستی بوده، که از ادیان بدوی «آنی میسم و توت میسم» نشأت یافته است.

در این مرحله از دیانت، که بیشتر ملل قدیم، مانند: مصریان قدیم، رومیان و یونانیان قدیم و ملل قدیم بین النهرین، پیش از تکون ادیان یک خدائی پیرو آن بودند، معبودات آنها عبارت از خدایان بسیاری بوده، که در حقیقت همان توتنها و ارواح ناسرئی مورد اعتقاد آنی میستها بودند. این معبودات خیالی تجرد یافته و باسمانها صعود کرده و بصورت خدایان در آمده‌اند. بدین سان که: مردم ابتدائی در آن مرحله، از توتم پرستی و آنی میسم روگردان شده و به موازات تحول و تکامل فکری، خدایانی را بصورت و صفات انسانهای کامل آفریده و به آسمانها فرستادند. چند تا پرستان، برای اینکه بتوانند از نزدیک خدایان خود را مشاهده کنند و در معابدشان آنها را بپرستند، و از همه مهمتر، نیازها و حل مشکلات خود را از آنها بخواهند، هر کدام آنها را، بشکل و صورتی تصور کرده و بدان مناسبت برای آنها بیکره‌ها و مجسمه‌هایی ساخته، و آنها را در معابدشان نصب کرده و مورد پرستش و عبادت قرار دادند.

چون خدایان گوناگون و مختلفی مورد اعتقاد آنها بودند، معابدشان پر از بیکره‌ها و تصاویر و تمثالهای گوناگون بود، و برای هر کدام آنها، باختلاف درجه‌ی عظمت و اهمیت آنها، نوعی احترام و پرستش قایل بودند؛ و احیاناً برای بعضی از آنها، که عنوان آفریدگاری مطلق و کل داشتند، معبد مخصوص و بسا شکوهی بر پا ساخته بودند، و اینگونه بتها و خدایان، خدایان عمومی بودند و ریاست خدایان دیگر را داشتند؛ مانند: زئوس Zeus در یونان قدیم، مردوک در بابل قدیم و الله در میان عرب جاهلی.

بنابر آن چه گذشت، آئین بت پرستی، مرحله دوم از مراحل تکامل دیانت شمرده میشود، که عبارت از مرحله‌ی چند تا پرستی و چند خدائی است؛ و چنانکه گذشت، منشأ آن هم، ادیان ابتدائی، یعنی: مذهب روح پرستی یعنی «آنی میسم» و مذهب پرستش موجودات مقدس و توتم پرستی یعنی «توت میسم» بوده است.

داستان طوفان نوح

چنانکه در مقدمه چاپ دوم اشاره کردم، باید دانست که داستان طوفان نوح را، که یک قصه‌ی دینی کهن ملل قدیم می‌شماریم، از نظر قرآن اشکالی پیدا نمی‌شود. زیرا دل قرآن تذکر داده شده است که: برای هدایت مردم و جهت پند و عبرت آنها، داستانها و قصه‌های زیادی از پیامبران در قرآن آمده است، مانند آیه ۳ از سوره یوسف، که می‌گوید:

«نحن نقص عليك احسن القصص»، یعنی، ما بهترین قصه‌ها را بر شما تعریف می‌کنیم. بهتر بودن قصه در قرآن، به معنای عبرت‌انگیز و پندآمیز بودن آنها است، که مردم از شنیدن آنها پند و عبرت گیرند و همدایت شوند. زیرا در آیه‌ی دیگر، این معنا تذکر داده شده است، چنانکه می‌گوید:

«لقد كان في قصصهم عبرة لأولئك»^۱ یعنی، در تعریف قصه‌ها و داستانها در قرآن، برای مردم عاقل پند و عبرتی هست؛ از این جهت ذکر قصه‌ی «هاروت و ماروت» در آیه ۲۰۱ سوره بقره، که از داستانهای کهن بابلی است و قصه‌ی «اصحاب کهف» در آیه‌ی ۲۲ سوره کهف نیز، بعنوان قصص پندآموز ذکر شده. منظور ما اینست که، داستان طوفان نوح در قرآن، یکی از قصه‌های کهن رایج در میان اغلب ملل قدیم، بعنوان عبرت و پند ذکر شده است، و از

۱- قرآن: سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

نظر اسلام اشکالی در بر ندارد. از نظر دیگر، از نظر علم «میتولوژی»، بیشتر داستانهای کهن، مانند داستان طوفان به یک واقعه‌ی طبیعی اشاره هستند، که حقیقت آنها پشت شاخ و برگهای اساطیر پنهان شده است. در اینجا می‌خواهیم پس از نقل روایات ادیان و ملل مختلف درباره‌ی داستان طوفان، از راه مقایسه، منشأ طبیعی آن را پیدا کنیم. اکنون ابتدا به روایات ملل قدیم اشاره می‌نمائیم.

داستان طوفان قصه‌ی رایج در همه‌ی ادیان

داستان طوفان، که در تورات و قرآن به نوح پیامبر نسبت داده شده است، یک داستان مقدس رایجی است که در میان بیشتر ملل قدیم - اعم از سامی و آریائی - و در کتب مقدس دینی مانند اوستا و تورات، و الواح باستانی و حتی در میان بعضی اسکیموهای اسریریکا، و بومیان آفریقا نوشته و گفته شده است. اگر از تفاوت‌های ظاهری و جزئی و صوری در کیفیت آن چشم‌پوشیم، می‌توانیم بگوئیم اصل و منشأ آن یکی است، و حاکی از یک حادثه‌ی طبیعی است که در نزد هر قوم و ملتی، در هر جا و در هر فرهنگی، بگونه‌ی مناسب حال و مقام و محیط‌های جغرافیائی تعبیر و بیان شده است. از اینرو آن داستان در فرهنگ هر قوم و ملتی، گونه‌ی خاص و فلسفه‌ی ویژه‌ای دارد. قومی که آنرا نقل و روایت کرده، بعنوان مبدأ قومی و نژادی خود قرار داده و آنرا فلسفه‌ی تاریخ ملی خود شمرده است؛ بقول امانوئل اژرتتر - E. Agerter، فرانسیسی، انسانهای قدیم برای اینکه اصل و منشأ خود را مشخص و معین کنند، داستانهای را نقل کرده‌اند که قصه‌ی طوفان یکی از آنهاست.^۱

پیش از تحقیق از منشأ طبیعی و حقیقی داستان طوفان، اول باید چگونگی و کیفیت آنرا از متون و روایات ملل مختلف، که آنرا در نوشته‌های باستانی و کتب مقدس خود نوشته و نقل کرده‌اند، نقل نمائیم، و پس از آن از منشأ حقیقی آن جستجو کنیم.

داستان طوفان در متون قدیم یونانی

ملت قدیم یونان، در داشتن اساطیر دینی درباره خدایان و داستانهای مذهبی و ملی، در مورد تعیین اصل و نژاد خود، فرهنگ پر باری دارد. یکی از داستانهای کهن آنها قصه‌ی طوفان است. این داستان در متون قدیم یونانی چنین آمده است:

۱- امانوئل اژرتتر: مذاهب بزرگ، چاپ تهران، ۱۳۴۱، ص ۱۱

« زئوس-Zeus » خدای بزرگ « قوم هلن-Hellen »، یعنی یونانیان و رئیس جامعه‌ی خدایان آن قوم، پس از خلقت انسان پشیمان گشت و از آفرینش او خشمناک شد؛ از این جهت خواست که نسل انسانرا در زمین محو و نابود کند، به دریاها، رودها و چشمه‌های زمین دستور داد طغیان کنند، و به آسمان هم فرمان داد که ببارد تا طوفان آب سختی ایجاد شود و نسل انسانرا محو گرداند. ولی در این وقت یک نیمه خدا و نیمه انسان بنام « پرومته‌اوس Prometheus » که در جامعه‌ی خدایان قرار داشت، پیش از وقوع طوفان از قصد زئوس در ایجاد طوفان آگاه شد و بی درنگ به « دکالیون-Deacalion » و زنش « پیرا-Pyrha » دستور داد که برای نجات بشر و جلوگیری از محو نسل انسان، یک کشتی بسازند و هنگام حدوث طوفان بر آن سوار شوند تا از طوفان نجات یابند. دو کالیون و پیرا، که یک زوج انسان بودند، پیش از وقوع طوفان بر کشتی سوار شدند، و پس از آن، طوفان مهلکی پدید آمد و جهانرا مدت ده‌روز آب فرا گرفت. رودها و دریاها طغیان کردند و آسمان بشدت بارید، تا روزیازدهم جهانرا بکلی آب فرا گرفت و بجز دو نفر کشتی نشینان، همه‌ی انسانهای روی زمین غرق شدند.

ولی از روز دوازدهم شروع طوفان، آنها شروع کردند به فرورفتن و آسمان از باریدن باز ایستاد، و کشتی « دکالیون و پیرا » بر قله‌ی کوهی نشست، و آندو انسان باقی مانده برخشکی آمدند، و نسل بشر، بعد از طوفان دوباره از آندو نفر بوجود آمد.

از یکی از پسران دو کالیون و پیرا، که « هلن-Hellen » نام داشت، قوم هلن (یونانیان) بوجود آمدند، و از پسران دیگر آنها، نژادها و اقوام روی زمین پدید آمدند و در جهان پراکنده شدند.

داستان طوفان در کتاب مقدس ایرانی

داستان طوفان و کیفیت وقسوع آن در ستون دینی زردشتی و روایات و اساطیر قدیم ایرانی، چنانکه بعد از این خواهیم گفت، طبیعی‌تر و نزدیک‌تر بحقیقت طبیعی آن می‌نماید، تا داستانهای ملل دیگر. زیرا با بیان ساده و عادی نوشته شده است.

داستان طوفان ایرانی در آغاز کتاب « وندیداد » که بعضی آنرا مجلد سوم

۱- آلبیر ماله و ژول ایزاک: تاریخ ملل شرق و یونان، تهران ۱۳۴۲،

اوستا شمرده‌اند، با شرح و تفصیل بیان شده است که، خلاصه‌ی آن چنین است:
 در زمانهای بسیار قدیم، که میان «هورامزدا» و «اهریمن» مبارزه و جنگی در میگردد، هورامزدا برای هلاک اهریمن و مغلوب ساختن او، تصمیم می‌گیرد طوفان سختی در زمین ایجاد کند: ولی می‌خواهد انسانرا نجات دهد و نگذارد نسل او محو شود. از این رو به جمشید، که نزد او بسیار مقرب و دارای عنوان نبوت بوده، درباره‌ی نجات انسان از طوفان دستوراتی می‌دهد. خوب است که دنباله داستانرا از وندیداد نقل کنیم:

«هورامزدا گفت: ای جمشید، در این جهان جسمانی، سرمای سختی [طوفان] خواهد شد. سرمای سخت و مهلک در آن برف بسیاری خواهد بارید، از قله‌ی کوه تا گودال اردوی [رودخانه اردوی]. ای جمشید از سه جای حیوانات فرار خواهند کرد: اول از آنچه ترسناکترین جاها هستند، و دوم آنچه در بالای کوهها هستند، و سوم آنچه در دریا‌های عمیق در خانه‌های محکم هستند.

پیش از آنکه سرمای مذکور پدید آید، این ملک سرسبز است، آنرا اول برف بچباند و بعد ای جمشید برف آب شده و این جهان جسمانی را خراب کند. همان جهانی که اهلش حالا جای پای گوسفندان را می‌بینند چنین جهان از طوفان آب خراب شود. پس ای جمشید، غاری [محوطه محفوظی] بساز که سریع باشد و هر ضلعش بدر ازای مسافت یکم میدان اسب باشد. تخم‌های مواشی و ستور و سگ و پرنده و آتش سرخ را در آنجا ببر... در آنجا آب را باندازه‌ی مسافت هزار قدم انبار کن؛ آنجا بازاری بساز که در آن سبزیها و خوراک فاسد نشونده باشند؛ در آنجا خانه‌ها بساز با اطاقها و ستونها و دیوارها و حصارها. آنجا تخم‌های تمام بزرگترین و بهترین و قشنگترین مردان و زنان زمین را ببر و تخم‌های تمام بزرگترین و قشنگترین حیوانات را آنجا ببر، آنجا تخم‌های تمام بلندترین و خشبوت‌ترین گیاه و درخت را ببر، و تخم تمام قابلترین و خشبوت‌ترین خوراک را ببر، تا وقتی که مردم در غار هستند باید جفت [زن و مرد] باشند که قطع نسل نشود.

ای جمشید در آن غار اشخاص ذیل را ببر: کوژسینه‌رانه، کوژپشت رانه، ناسردرانه، ظالم رانه، درویش رانه، فریب دهنده رانه، بیخیل رانه، بد دین رانه، کسی را که دندانهایش بدترکیب است نه و نه اشخاص دارای علامت دیگر اهریمنی که در مردم نهاده شده.

در حصه‌ی اول [قسمت اول] آن غار نه خیابان و محله بساز: در وسط شش محله و در آخر سه محله، در خیابان اول تخم‌های یکهزار سرد و زن را ببر،

در خیابان وسط ششصد و در محله‌ی آخر سیصد در و پنجره‌ی بزرگ بسازه روشنی طبیعی در اندرون غار برود...

پس جمشید همانطوری که اهورامزدا خواست، کرد... پس جمشید غاری ساخت چهارگوش به درازی یک میدان اسب، در آنجا نسل مویشی و ستور و مردم و سگ و پرنده و آتش سرخ روشن را برد... آنجا آب را باندازه‌ی مسافت هزار قدم انبار کرد و در آنجا بازاری ساخت که در آن سبزیها و خوراک فاسد نشونده بود؛ در آنجا خانه‌ها ساخت با اطاقها و ستونها و دیوارها و حصارها.

آنجا تخمه‌ی تمام بزرگترین و بهترین و قشنگترین مردان و زنان را برد... در آن غار یک روز مانند یک سال است. در هر چهل سال از دو نفر مرد و زن یک جفت مرد و زن زائیده می‌شود، همانطور در اقسام حیوانات. در غار ساخته‌ی جمشید مردم بهترین زندگی را دارند. ای دادار مقدس گیتی جسمانی، آیا در غاری که جمشید ساخت دین مزدا پرستی را کسی منتشر ساخت...^۱

بعضی از زردشتیان کنونی معتقدند که، غار جمشید و هر آنچه در آن برده شده از انسان و حیوانات، هنوز هم محفوظ مانده و تا پایان جهان محفوظ خواهد ماند.^۲

این عقیده زردشتیان شباهت بسیار نزدیکی به داستان غار اصحاب کهف دارد که در آن داستان هم آمده است که، ساکنان غار «اصحاب کهف» تا پایان جهان در آنجا محفوظ خواهند ماند.

ولی مطابق عقیده‌ی زردشتیان قدیم، چنانکه «مشیرالدوله» در کتاب «داستانهای قدیم ایرانی» نوشته است، پس از پایان طوفان مذکور، که همه‌ی مردم و حیوانات روی زمین هلاک شدند، همراهان جمشید از غار بیرون آمدند، و از نسل جمشید، ابرج، سلم و تور پدید آمدند، و مانند پسران نوح (سام، حام و یافث)، نژادهای انسانی و اقوام و ملل مختلف بعد از طوفان را، در سرزمینهای مختلف، بوجود آوردند و در اطراف زمین پراکنده ساختند.^۳

با بررسی وقایع طوفان منقول در وندیداد، چنانکه در پایان این مبحث خواهیم گفت، وقایع آن شباهت بسیاری به حوادث آخرین دوره‌ی یخبندان دوران چهارم زمین‌شناسی دارد، از این رو دوباره تکرار می‌کنیم، چگونگی وقایع

۱- وندیداد، ترجمه‌ی داعی الاسلام، باب دوم.

۲- همان منبع، پاورقی، ص ۲۱.

۳- مشیرالدوله (حسن پیرنیا): داستانهای قدیم ایرانی، چاپ تهران، ص

داستان طوفان دروندیداد اوستا، طبیعی‌تر و به حقیقت نزدیکتر مینماید. مطلب دیگری که جایز در این کتاب نیست، اینست که من معتقد هستم که افلاطون یونانی که در کتاب «جمهوریت» یک جامعه‌ی گسامل را به نام «مدینه‌ی فاضله» توصیف کرده و آنرا پیشنهاد نموده است، از غار جمشید الهام گرفته؛ یعنی منشأ مطالب جمهوریت افلاطون، می‌تواند وضعیت غار جمشید دروندیداد باشد؛ باید در جای دیگر و در فرصت مناسبتر در این باره تحقیق نمود و مقایسه کرد.

داستان طوفان در متون قدیم سومری و بابلی

قدیم‌ترین متن نوشته‌ای که تاکنون درباره‌ی داستان طوفان بدست آمده، الواح و کتیبه‌هایی است که از سومریان و بابلیان قدیم کشف شده است. قدمت این کتیبه‌ها به حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد، روی این اصل سومریان و بابلیان قدیمترین قومی هستند که داستان طوفان را ضبط کرده‌اند. قهرمان طوفان در الواح مربوط به سومریان، که قدیمترین الواح بابلی است، بنام «زیوگیدو- Ziogidu» است. ولی، چنانکه خواهیم گفت، نام او در کتیبه‌های بابلی «اوتانا پیش‌تیم» آمده است.

وقایع داستان طوفان سومری و بابلی باوقایع داستان طوفان مکتوب در تورات، قابل تطبیق است؛ زیرا در داستان سومری و بابلی، که تقریباً یکی هستند، آمده است که کشتی طوفان با قیر اندود شد و سازنده کشتی، خود قهرمان طوفان است. این توصیف در سفر پیدایش باب هشتم تورات نیز آمده است. در هر دو سند آمده است که خدایان یا خدا، شخص معینی را از حدوث طوفان آگاه کردند و او با افراد خانواده‌اش در یک کشتی نشسته و از جانوران، از هر کدام جفتی در آن نهاده و از خطر طوفان نجات یافتند.

به هر منوال، بدین موضوع نیز اشارت کنیم که، چگونگی داستان طوفان در اسناد بابلی، که جدیدتر از اسناد سومری است، باطوفان سومری اندکی اختلاف در ظاهر دارد. بدین معناکه، نام خدائی که به قهرمان طوفان دستور ساختن کشتی داده در الواح سومری «EA-Ā» است، ولی در کتیبه‌های بابلی و آشوری نام او «ایشتار- Eshtar» ضبط شده است. همچنین نام قهرمان طوفان سومری «زیوگیدو» ولی نام قهرمان طوفان بابلی و آشوری «اوتانا پیش‌تیم» است. ما در پائین، طوفان بابلی را نقل می‌کنیم و بطوفان سومری نیز اشاره می‌کنیم. پیش از آنکه متن داستانرا نقل کنیم، به خلاصه‌ی آن اشارت می‌نمائیم.

یکی از خدایان سه‌گانه‌ی قدیم سومری، بنام «EA-Ā» که از قدیمترین

خدایان آن قوم بوده، باعث نجات نسل بشر از طوفان می‌شود. بدین ترتیب که، وقتی «بعل - Ball» خدای سخت دل از کثرت فساد انسانها در زمین، و بعزت نفرتی که نسبت به شهر «شوری پک» یعنی شهر خدایان زمین داشته به خشم می‌آید و تصمیم می‌گیرد که بوسینه ایجاد طوفان، اولاً - شهر «شوری پک» را خراب کند، و ثانیاً - نسل بشر گناهکار را از زمین محو گرداند. ولی در این هنگام، «EA» که خدای مهربان و طرفدار انسان بوده، از تصمیم بعل آگاه می‌شود و باشتاب به «اوتانا پیش تیم - Utanapishtim» که در آن زمان پادشاه بابلیان و در میان مردم به نیکی معروف بوده، خبر و دستور می‌دهد، که برای نجات بشر از خطر طوفان، یک کشتی بسازد و اندرون و بیرون آنرا با قیراندود کند؛ آنگاه خود با خانواده‌اش و یک زوج از هر حیوان در آن کشتی در آورد. «اوتانا پیش تیم» دستورات او را انجام می‌دهد، آنوقت طوفان شروع می‌شود.

مدت هفت شب و هفت روز آسمان می‌بارد، و از دریاها و چشمه‌ها آب می‌جوشد، و روی زمین را آب فرا می‌گیرد؛ و همه‌ی انسانها و جانوران هلاک می‌شوند. پس از هفت روز طوفان باز می‌ایستد، و آبها در زمین فرو می‌روند؛ و اوتانا پیش تیم، از پنجره‌ی کشتی به بیرون نگاه می‌کند و یک کبوتر به بیرون می‌فرستد. پس از آن، کشتی بر قلعه‌ی کوهی می‌نشیند و سرنشینان آن، درسرزمین بابل (بین النهرین - عراق) از کشتی پیاده میشوند، و از فرزندان آنان، سومریان، بابلیان و اقوام دیگر بوجود می‌آیند. شاهان سومری، بطور مستقیم، از فرزندان «اوتانا پیش تیم» و «زیوگیدو» بوجود می‌آیند.

ملاقات گیل گمش با اوتانا پیش تیم

در ضمن داستان حماسی قهرمان معروف قوم سومر و بابل، یعنی «گیل گمش - Gilgamesh» که در حدود دوهزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح در الواح سومری نوشته شده^۲، اشارتی هم به داستان طوفان سومری و بابلی شده است؛ در آن داستان، یعنی داستان حماسی «گیل گمش»، میان گیل گمش و اوتانا - پیش تیم ملاقاتی رخ می‌دهد، گیل گمش چگونگی وقوع طوفان را از اوتانا پیش تیم می‌شنود.

چگونگی آن اینست که: گیل گمش برای دیدار «اوتانا پیش تیم» پس از

۱- ادوارد شی‌یرا: الواح بابل، تهران ۱۳۴۱، ص ۱۹۳.

۲- البرماله و ژول ایزاک: ج ۱، چاپ تهران ۱۳۴۲، ص ۸۳.

گذشتن از خطرات جنگل و دریاها (مانند هفت خوان رستم)، سرانجام در جزیره‌ای در وسط دریا با او ملاقات می‌کند، و از او چیزهای زیادی می‌پرسد. اوتانا پیش‌تیم، چگونگی حدوث طوفان را برای او چنین تعریف می‌کند:

«... ای گیل‌گمش، می‌خواهی که با تو حقیقتی را در میان گذارم؟ می‌خواهی از رازهای خدایان با تو حکایت کنم؟... نمی‌خواهی بدانی که «شوری پک» شهری است کهن و خدایان نسبت به آن شهر نظر خوبی دارند، تا آنکه سرانجام مهر از آن بریدند؛ بر آن شدند تا طوفانی سهمگین ایجاد کنند... پس «EA-آ» که در مجلس کنکاش خدایان برای ایجاد طوفان حاضر بوده، به اهالی شهر «شوری پک» و بخصوص به «اوتانا پیش‌تیم» گفت: از چوب خانه‌ای بساز و آنرا بالای یک کشتی بگذار، پس، از هر گونه نطفه‌ای در کشتی بگذار ویرای آن کشتی طاقی بساز...»

اوتانا پیش‌تیم به گیل‌گمش می‌گوید: چوب و قیر جمع کردم تا کار کشتی پرداخته شد؛ از خواسته‌ها و داشته‌ها، هر آنچه داشتم به کشتی بردم؛ نطفه‌ی جانوران را همه بکشتی بردم. همه‌ی خویشان خود و چهارپایان را بکشتی بردم... پس، زمان طوفان فرا رسید، بارشی هول‌انگیز بارید.. ابرهای سیاه بر آمد؛ بادهای سخت می‌وزید؛ آنها تا سرکوهها برآمدند، بطوری که خدایان از طوفان به هراس افتادند و گریختند!... مدت شش روز و شش شب همچنان باران سی‌بارید، و جویبارها می‌جوشیدند. در روز هفتم، طوفان رو به آرامی نهاد و متوقف شد. من به هوا نگاه کردم، آرامی در هوا پدید آمده بود؛ همه‌ی آدمیان به گل نشسته بودند؛ روی زمین به ویرانه مبدل شده!... من دریچه‌ی کشتی را گشودم و بر زمین افتادم، و کشتی بر کوه «نیس سیر» نشست... روز هفتم کبوتری را از کشتی رها کردم و او دوباره برگشت، زیرا که جای آسایش نیافته بود...

پس چنین شد که خدایان سرا، وقتی از کشتی در آمدم، به دورفرستادند و در دریاها منزل دادند... ای گیل‌گمش، اکنون از خدایان آن کدام است که بر تو رحمت کند و تو را در جرگه‌ی خدایان قرار دهد، تا آن زندگی جاودانه را که در جستجوی آن هستی؛ بیابی...!

صرفنظر از ظواهر و جزئیات طوفان، وقایع طوفان سومری و بابلی، شباهت زیادی به آنداستان در تورات دارد؛ از این رو، باید گفت که منشأ طوفان تورات داستان طوفان سومری است.

داستان طوفان در روایات تورات

داستان طوفان در تورات، بسا شرح بیشتری نقل شده است. در حقیقت، چنانکه گفته شد، منشأ آن داستان در تورات، همان داستان طوفان سومری و بابلی است.

قوم کهن «یهود» برای مشخص کردن اصل و منشأ نژادی خود، مانند بعضی اقوام دیگر، آن داستان را در کتاب دینی خود، یعنی تورات، که شامل سرگذشت قومی و فلسفه‌ی تاریخ آن قوم است، نوشته و قهرمان آنرا یکی از شیوخ و انبیاء قدیم خود یعنی «حضرت نوح» دانسته‌اند. اسطوره‌ی طوفان در تورات بسیار مفصل است؛ بطوری که مطالب پابه‌ای ششم تا هشتم سفر پیدایش آن کتاب، به آن داستان اختصاص یافته است. ولی ما در اینجا خلاصه‌ی آنرا نقل می‌کنیم:

«...خداوند پشیمان شد که انسانرا بر زمین ساخته است و در دل خود محزون گشت، و خداوند گفت انسانرا که آفریده‌ام از روی زمین محسوسم-انسان و بنیایم و حشرات و پرندگان هوا را- چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.
اما نوح در نظر خداوند التفات یافت... نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و با خدا راه می‌رفت، و نسوح سه پسر داشت: سام، حام و یافت، و زمین به نظر خدا فاسد شده و از ظلم پر شده بود، زیرا که تمامی بشر راه خود را در زمین فاسد کرده بودند. و خدا به نوح گفت: انتهای تمامی بشر به خصوم رسیده است، و اینک من ایشانرا با زمین هلاک خواهم کرد. پس تو برای خود کشتی ای از چوب بساز و حجره‌ها در کشتی بنا کن، و آنرا بدین ترتیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع... و در آن طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز، زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم، تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هر چه بر زمین هست خواهد مرد. لکن تو بکشتی در خواهی آمد - تو و پسرانت و زوجات و ازواج پسرانت با تو- و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاهداری نر و ماده باشند... و از هر آذوقه که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره نما. برای تو و آنها خوراک باشد.

پس نوح چنین کرد (پایان باب ششم سفر تکوین).

... و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد، در همانروز جمیع چشمه‌های عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده گشت و باران چهل

روز و چهل شب بر روی زمین می‌بارید... و آب همی افزود و کشتی بر سطح آب می‌رفت... و هر جسد ذی روحی که بر زمین می‌رفت، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات و خزندگان و جمیع آدمیان سردند... و آب بر روی زمین صد و پنجاه روز غلبه می‌یافت (پایان باب هفتم).

... و خسداوند بادی بر زمین وزانید و آب ساکنن گردید و چشمه‌ها و روزنه‌های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد و آب رفته رفته از روی زمین برگشت... و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوههای آزارات قرار گرفت.. پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش با وی از کشتی بیرون آمدند..

پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. حام پدر کنعان [منشأ قوم کنعان] است. اینانند سه پسر نوح و از ایشان تمامی مردم جهان منشعب شدند. نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تا کستان غرس نمود و شراب نوشید و مست شد و در خیمه‌ی خود عریان گردید. حام پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. و سام و یافث «ردا» را بر کتف گرفته و پس پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند. وقتی نوح از سستی به هوش آمد دریافت که پسرکهرش او را عقیم کرده است. پس باو نفرین کرده گفت: کنعان منعون باد... و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد. پس همه‌ی ایام نوح، نهصد و پنجاه سال بود که مرد.^۱

داستان طوفان در قرآن و روایات اسلامی

داستان طوفان در سوره‌های متعدد قرآن آمده است، که در هر مورد برای افاده‌ی پند و عبرت تکرار شده است، این داستان در قرآن و روایات اسلامی، شباهت زیادی به داستان طوفان نوح در تورات دارد، و درعین حال از نظر مفهوم، تفاوت‌های کلی با آن دارد: اولاً- در تورات بسیار مفصل و در یکجا آمده، ولی در قرآن در چند سوره تکرار شده و بسیار مختصر و اشارت وار است. ثانیاً- در تورات بسه کیفیت قصه و اسطوره‌ی محض بیان شده، وای در قرآن، از حالت اسطوره‌ای خارج شده و بعنوان پندگیری و بصورت پندآمیز و عبرت انگیز بیان شده است، که هدف قرآن هم، همین جنبه‌ی آنداستان است.

اما در روایات اسلامی، در تفاسیر قرآن و کتب تاریخی، مانند تاریخ طبری، نظیر تورات و بصورت قصه‌گوئی و بطور مفصل ذکر شده است. بهر منوال، اینک ابتدا خلاصه‌ی آنداستان را از قرآن نقل می‌کنیم و سپس، اشاراتی نیز به

۱- تورات، سفر پیدایش، بابهای ششم، هفتم، هشتم و نهم.

آنداستان در روایات اسلامی می‌نمائیم.

داستان طوفان در قرآن در یک جا بیان نشده، بلکه به مناسبت‌هایی، در جهت پند و عبرت، در سوره‌های مختلف آمده است، که نمی‌توان همه‌ی آنها را در اینجا نقل کرد؛ ولی در سوره‌ی «هود» مفصلتر از سوره‌های دیگر بیان شده، از این رو وقایع طوفانرا فقط از آن سوره نقل می‌کنیم:

«ما نوح را برای هدایت قوش فرستادیم، او به آنها گفت: من از طرف خدا برای شما ترساننده‌ی آشکارم... تبهکاران قوم به او گفتند: تو نیز مانند ما بشر هستی؛ امتیازی از ما نداری؛ جز اینکه گروهی از فرومایگان و اراذل به تو گرویده‌اند. از این رو، ما، تو را برتر از خودمان نمی‌شماریم.. به نوح وحی رسید که بجز کسانی از خویشانت که قبلاً بتو ایمان آورده‌اند، کس دیگری بتو نخواهد گرائید. پس ای نوح، از آنان که به تو آزار می‌رسانند آزرده‌خاطر مباش. ای نوح، با راهنمایی ما، یک کشتی بساز و درباره‌ی ستمگران و تبهکاران، چیزی با من نگو...»

نوح کشتی را می‌ساخت؛ هر که از تبهکاران قسوم او، از نزدیک وی می‌گذشت، او را مسخره می‌کرد... تا اینکه [پس از ساختن کشتی]، فرمان شروع طوفان از طرف خدا صادر شد. آبهای چشمه‌های جوشان «تنور» فوران نمود و آسمان سخت به باریدن گرفت، به نوح گفتیم: از هر جانوری جفتی بر کشتی در آور. پس از آن، همه‌ی حیوانات و آدمیان، بجز کسانی که به همراه نوح در کشتی بودند، هلاک شدند! یاران و همراهان نوح در کشتی چند نفر معدودی بودند؛ و خدا گفت: [ای نوح] بنام خدا به کشتی در آئید. کشتی آنها بر روی آبها روان بود. در آن هنگام نوح پسر ناصالح خود را، که می‌خواست غرق شود، خواند و باو گفت، بیا با ما همراه باش، و از تبهکاران دوری کن، گفت: هرگز، بلکه به کوه پناه می‌برم، که مرا نگاه خواهد داشت. نوح گفت: امروز بجز خداوند، پناه‌دهنده‌ای وجود ندارد!

پس از آن [که پایان طوفان رسید] خدا به زمین گفت: آبت را فرو ببر؛ و نیز به آسمان گفته شد: از باریدن باز ایست. آب خشک شد؛ طوفان پایان یافت و کشتی نوح بر کوه جودی برنشست...^۱

اکنون اشارتی هم به چگونگی آنداستان در روایات اسلامی می‌کنیم.

۱- قرآن سوره هود، آیه ۲۵ تا ۳۴. و نیز سوره المؤمنون، از آیه ۲۱ تا

۳۳. سوره اعراف از آیه ۵۸ تا ۶۴ و سوره نوح.

داستان طوفان در روایات اسلامی

چنانکه قبلاً گفته شد، داستان طوفان در روایات اسلامی، یعنی تفاسیر قرآن و کتب تاریخی، هم با شرح بیشتری بیان شده، و هم بصورت قصه‌ی محض ایراد شده است؛ از این رو، می‌توان گفت که منشأ آن، همان روایات تورات باشد، که بوسیله‌ی یهودیان، که مسلمان شده، یا در حوزه‌ی اسلامی زندگی می‌کردند، در کتب تاریخی و احادیث نفوذ کرده است.

همه‌ی مورخان و راویان اخبار و احادیث اسلامی، به مناسبت مقام، داستان طوفان نوح را در کتب خود نقل نموده‌اند؛ بخصوص در تفسیرهای قرآن در ذیل آیاتی که مربوط به طوفان نوح آمده‌اند، وقایع طوفان نقل شده است. از میان مورخان قرون نخستین اسلامی، که اغلب وقایع تاریخی را با اساطیر آمیخته‌اند، طبری بیشتر از دیگران روایات طوفانرا یاد کرده است، از اینرو ما در اینجا، روایات طوفانرا از تاریخ طبری نقل می‌کنیم.

طبری در مجلد اول تاریخ خود، از صفحه ۱۸۴ تا ۲۰۰ را، بذکر روایات مربوط بطوفان نوح اختصاص داده است، که خلاصه‌ی آنرا به فارسی ترجمه می‌کنیم: «... قوم نوح مرتکب کارهایی می‌شدند که خدا آنها را زشت شمرده است، مانند ارتکاب فحشاء، شرابخواری و ارتکاب و اشتغال به کارهای لاهو... این عباس گفته است: خداوند نوح را، که مدت چهار صد و هشتاد سال از عمرش گذشته بود، برای هدایت آن قوم مأسور نمود... نوح آنها را مدت صد و بیست سال به دین پاک دعوت کرد... او در ششصدسالگی بر کشتی طوفسان سوار شد، و پس از طوفان هم، سیصد و پنجاه سال زندگی کرد، و مجموعاً نهصد و پنجاه سال زندگی کرد...»^۱

وقتی نوح از هدایت قوم مایوس شد، از خدا خواست که برای نابودی آنها، بلائی نازل کند... خدا به نوح دستور داد، که درختی بکارد و آنرا پرورش دهد و بزرگ کند؛ و از آن درخت کشتی بسازد. نوح مدت چهل سال آن درخت را پرورش داد! تا درخت بزرگ شد، و چوب آنرا برای ساختن کشتی آماده نمود، او به راهنمایی خدا کشتی رامی‌ساخت. مردم که از نزدیک نوح می‌گذشتند و می‌دیدند نوح را، که در بیابان خشک، که خبری از آب و دریا در آن حوالی نیست، مشغول ساختن کشتی است، مسخره می‌کردند و می‌گفتند: نوح می‌خواهد روی اسواج شنهای بیابان کشتی رانی کند!^۲

۱- محمد بن جریر طبری: تاریخ الاسم و الرسل، ج ۱، ص ۱۸۵

۲- همان منبع، ص ۱۸۶.

نوح کشتی را ساخت، که بروایتی طول آن سیصد ذراع، و عرضش، پنجاه ذراع و ارتفاعش سی ذراع بود... و در روایت دیگر، که صحیح تر است، آمده که: روزی حضرت عیسی در بیابان از کنار قبر «حام بن نوح» می‌گذشت، اصحاب و حواریون از او درخواست کردند که حام را از قبر صدا کند. او حام را خواند؛ حام به حکم خدا زنده شد، و از قبر بیرون آمد. حضرت عیسی از او جریان طوفانرا پرسید... حام گفت: طول کشتی هزار ذراع، و عرض آن ششصد ذراع و دارای سه طبقه بود: در طبقه‌ی اول حیوانات و وحوش، در طبقه‌ی دوم انسانها و در طبقه‌ی سوم پرندگان جای داشتند.^۱

وقتی نوح از ساختن کشتی فارغ شد، و اندرون و بیرون آنرا قیراندود کرد، بدستور خدا از هر حیوانی جفتی در آن نهاد؛ و پس از آن، بدستور خداوند، چشمه‌ها و جویبارها جوشیدند، و «تنور»، که همان تنور هوا بود، فوران نمود و درهای آسمان و همه‌ی چشمه‌ها و جویبارهای زمین باز شدند. در آن وقت، سه پسر نوح: سام، حام و یافث و زنان آنها و شش مرد دیگر، که به نوح ایمان آورده بودند، بر کشتی سوار شدند، ولی نوح یک پسر خود را که ناصالح و کافر شده بود، بر کشتی سوار نکرد...^۲

کشتی نوح روی آبها روان گشت و بین کشتی نشینان و آدمیان زمین فاصله افتاد؛ همه‌ی حیوانات و آدمیان غرق شدند؛ آب طوفان همه جا، حتی قله‌ی کوههای بلند را فرا گرفت. مدت طوفان، از آغاز تا انجام آن، شش ماه و ده روز طول کشید؛ پس از آن، کشتی نوح روی کوه جودی، که در سرزمین موصل بود، نشست و در روز عاشورا، یعنی دهم ماه محرم، نوح با یارانش از کشتی بیرون آمدند...^۳

داستان طوفان نزد انسانهای ابتدائی

گذشته از ملل و ادیان متکامل و ادیان قدیم، که به آنها اشارت شد، داستان طوفان در نزد بعضی انسانهای ابتدائی و قبایل بومی، که پیرو ادیان ابتدائی هستند، نیز دیده می‌شود. در میان بعضی بومیان امریکای شمالی، وقایع طوفان با گونه‌های خاصی رواج دارد و آنرا تعریف می‌کنند.^۴ هم چنین در میان

۱- همان منبع، ص ۱۸۷.

۲- همان منبع، ص ۱۹۰.

۳- همان منبع، ص ۱۹۳.

۴- هاشم رضی: تاریخ ادیان، چاپ تهران، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۵۶۷.

افسانه‌های آفرینش بعضی بومیان آفریقا نیز اشارتی به حوادث طوفان شده است. در اساطیر قبایل «تانزانیا» در آفریقا، حوادث طوفان بصورت جالبی و به گونه‌ی طبیعی بیان شده که کیفیت آن چنین است:

در زمانهای قدیم، یکی از خدایان، روزی ناگهان طوفان وحشتناک و سردی به زمین فرو فرستاد؛ روی زمین از برف و یخ پوشیده شد. اندکی بعد «باد» یکباره گرم و سوزان شد و یخها را آب کرد. مورچه‌ها در آب غلطیدند و غرق شدند، تا آنکه تمام زمین را سیل گرفت و بصورت دریائی بزرگ درآمد. خشکیها همه در آب فرو رفتند... تا اینکه یک روز رشته‌ای از کوهها به ریشه‌هایی از درخت فضائی رسیدند، ریشه‌ها در زمین رخنه کردند و بزودی سبزه و گیاه و گل و بته در سرتاسر آن سربردار شدند و شروع به رشد و توسعه کردند. در این هنگام، جهان دیگر هم آب داشت و هم گیاه و هم درختان فراوان!

تاکنون دانستیم که داستان طوفان، در میان بیشتر ملل قدیم رواج داشته و دارد، و تصویری از چگونگی آنرا در ذهن خوانندگان عزیز کشیدم. اکنون در مبحث بعدی، بعنوان تحقیق، به سه موضوع دیگر مربوط به طوفان اشارت می‌نمائیم، که عبارتند از: اول علت وقوع طوفان در روایات مختلف و ادیان و کتب دینی؛ دوم تحقیق در منشأ حقیقی داستان طوفان، که چه بوده است و سوم عقیده و نظر خود نگارنده در منشأ اصلی آن.

علت وقوع طوفان و تحقیق در منشأ آن

در اینجا می‌خواهیم بدانیم علت وقوع طوفان در نظر ملل و ادیان قدیم چگونه تفسیر و توجیه شده، و آنرا معلول چه علتی شمرده‌اند؟ و نیز می‌خواهیم معلوم کنیم که منشأ اصلی طوفان، در زمانهای بسیار دور چه بوده است، که همه و یا بیشتر ملل قدیم آنرا نقل و تعریف کرده‌اند؟

علت وقوع طوفان در روایات ملل قدیم

چنانکه در صفحات پیش گذشت، دیدیم که داستان طوفان در نظر بیشتر ملل قدیم، و حتی فرهنگهای ابتدائی، آمده است؛ و دیدیم که آن ملتها، منشأ آنرا مسأله‌ی مربوط به غضب و یا دشمنی خدایان دانسته‌اند، که توجیهاتشان درباره‌ی وقوع آن با یکدیگر متفاوت است. زیرا، در بعضی متون قدیم، مانند اساطیر یونانی و سومری، علت وقوع آن غضب و نارضایتی خدایان از رفتار و کارهای انسان شمرده شده است، و در بعضی متون دیگر، مانند «تورات» علت وقوع طوفان نداشت و پشیمانی خدا از آفریدن بشر ذکر شده است.

اما در همه‌ی آنها، منشأ و علت آن، امری ماوراء طبیعی، یعنی اراده‌ی خدایان گفته شده است، نه امر طبیعی.

ولی چنانکه ذیلا مورد تحقیق قرار خواهیم داد، نگارنده معتقد است که

علت وقوع طوفان، در دوره‌های بسیار دور و عصر ما قبل تاریخ، یک امر طبیعی بوده است، که باید آنرا در علم زمین‌شناسی جستجو کرد. این امر، یعنی منشأ طبیعی و اتفاقات زمین‌شناسی داشتن طوفان، برخلاف ادیان دیگر، مخالف قرآن و اصول اسلامی نیست؛ زیرا در ادیان دیگر بعضی کارهای مهم و استثنائی بخدایان نسبت داده شده است، ولی در قرآن و اصول اسلامی کلاً همه‌ی کارها و حوادث عادی و مهم طبیعی، خواست خدا و معلول اراده‌ی او شمرده می‌شود؛ یعنی عوامل طبیعی حوادث در اسلام، اسباب و علل اجرا شدن خواست خدا شمرده شده‌اند، چنانکه آمده است: «ابن‌اللهان یجری الامور الا باسبابها» یعنی خدا همه امور و حوادث را با علل طبیعی انجام می‌دهد. از این رو، امر طبیعی دانستن منشأ طوفان؛ منافاتی با روش قرآن و اصول اسلامی ندارد.

تحقیق در منشأ اصلی داستان طوفان

بیشتر محققان و علمای تاریخ ادیان، داستان طوفانرا در اصل بی اساس و افسانه و اسطوره‌ی محض دانسته و گفته‌اند: بشر اولیه، برای اینکه اصل و منشأ قومی و نژادی خود را مشخص کند، دست بساختن یک رشته افسانه‌های بی اساس و مبتنی بر جهل و نادانی زده است، که داستان طوفان از آنهاست.^۱ و پس از آن، در این اختلاف هست که طوفان از اساطیر اقوام سامی است، یا از اساطیر هند و اروپائی؟ زیرا، چنانکه گذشت، آن داستان در اسناد و کتب هر دو نژاد آمده است. ویلدورانت می‌گوید:

« داستان فریب خوردن آدم از شیطان، و داستان طوفان نوح از سرچشمه افسانه‌های بین‌النهرین [سومری و بابلی]، یعنی سامی گرفته شده است که قدمت آن [بصورت کتبی و نوشته شده] به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح و بلکه پیش‌تر از آن می‌رسد... داستان طوفان حتی از داستان آفرینش بیشتر در میان تمام مردم جهان و اقوام مختلف انتشار دارد.^۲

بعضی صاحب‌نظران علت آنرا، امری طبیعی و حادثه‌ی زمینی شمرده، و آنرا طغیان رودهای فرات و دجله، یا یکی از آندو، در «بین‌النهرین» دانسته‌اند، که در زمانهای دور در اثر طغیان آب، سرزمین میان آندو رود را آب فرا گرفته و بیشتر مردم آنجا را هلاک ساخته است؛ و باقی مانده انسانهای آنجا، بعلت

۱- امانوئل اژرتز: مذاهب بزرگ، ص ۱۱

۲- ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۸۷

نادانی بعلم طبیعی حوادث، واقعه طوفان و طغیان آب رودخانه را، یک بلاى خدائى و معلول خشم و غضب الیهى دانسته‌اند.^۱

این عقیده نیز درست به نظر نمی‌رسد، هم چنانکه افسانه‌ی محض دانستن آن نیز درست نیست. زیرا، اولاً- به آنهایی که داستان طوفانرا افسانه‌ی خیالی دانسته‌اند، باید گفت که غالباً داستانها و اساطیر کهن، منشأ حقیقی دارند و از حقایق طبیعی حکایت می‌کنند. برای اینکه در ادوار ما قبل تاریخ، انسانهای ابتدائی، در اثر جهل بعلم طبیعی اسور، آنها را معلول علل لاهوتی و غیبی می‌دانستند؛ و چون فن کتابت و خط‌نویسی هنوز بوجود نیامده بود، وقایع طبیعی و عادی حوادث زندگی تاریخی را، سینه‌به‌سینه نقل می‌کردند، و هر نسل که آنها را بطورشفاهی از اسلاف برای اخلاف تعریف می‌کرد، چیزهایی تخیلی به آنها می‌افزود، و چیزهایی هم کم می‌کرد؛ و در نتیجه، حوادث عادی طبیعی رفته رفته بصورت اسطوره و داستان در می‌آمدند، و حقایق اصلی طبیعی، پشت این شاخ و برگها پنهان می‌ماندند. چنانکه بیشتر داستانهای شاهنامه‌ی فردوسی مانند سلطنت «ضحاک» و کارهای «رستم» و جز آنها، که بدست انسانهای «نانویسا» و افسانه پرداز بصورت داستان در آمده‌اند، ولی در پشت پرده‌ی هر کدام آنها، حوادث عادی طبیعی و حقایق تاریخی پنهان شده است.

مثلاً در شاهنامه‌ی فردوسی، سلطنت هزار ساله و ستمگرانه‌ی «ضحاک» عرب نژاد را، که بصورت داستان و افسانه در آمده است، می‌توان اشاره به تسلط ستمگرانه‌ی دولت هزار ساله آشور عرب نژاد دانست، که مدت‌های مدید، در قرن هفتم و هشتم پیش از مسیح، بر ایرانیان، پیش از تشکیل دولت ماد، می‌تاختند و از آنها باج و خراج می‌گرفتند.^۲

ثانیاً- داستان طوفان را، چنانکه گذشت، بیشتر ملل قدیم اروپائی، آسیائی، آمریکائی و آفریقائی در میان اساطیر خود نقل و تعریف کرده‌اند؛ بنا بر این، نمی‌توان گفت که همه‌ی ملل قدیم، که آنها نقل کرده‌اند، در قاره‌های مختلف بهم نزدیک شده و توطئه کرده، و چنان داستانی را ساخته باشند، و یا از یکدیگر اقتباس کرده باشند. زیرا، در دوران پیش از تاریخ، هیچگونه ممکن نبوده است که میان اقوام آریائی، سامی، آفریقائی و آمریکائی، که طوفان را نقل کرده‌اند، ارتباطی وجود داشته باشد، که آنها از یکدیگر اقتباس کرده باشند.

۱- جرج سارتن: تاریخ علم، ج ۱، ص ۶۲

۲- مشیرالدوله: تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۶۹.

پاسخ کسانی هم که طوفان را معلول طغیان رودخانه‌های دجله و فرات و یک اسر طبیعی محلی می‌دانند، این است که: اگر داستان طوفانرا فقط «اقوام بین‌النهرین» و همسایگان آنها نقل می‌کردند، می‌شد آن نظریه را بپذیریم. اما، چنانکه پیش از این ذکر شد، داستان طوفانرا بیشتر ملل و اقوام قدیم چهار قاره در متون خود نقل کرده‌اند؛ بنابر این، نمی‌توان طوفانرا اشاره بطغیان رود های محلی دجله و فرات دانست.

بنابر آنچه گفته شد، باید معتقد شد که: داستان طوفان، اسطوره‌ای است بین‌المللی و از یک منشأ طبیعی سرچشمه گرفته است، که در حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد، در نیم کره‌ی شمالی زمین اتفاق افتاده است. و آن منشأ طبیعی، حادثه‌ی بزرگ زمین‌شناسی بوده است، که در خاطره‌های ملل بدانصورت باقی مانده است.

داستان طوفان اشاره به آخرین یخبندان است

عقیده ما اینست که: داستان طوفان، اشاره است به حوادث طبیعی و زمین‌شناسی آخرین دوره‌ی یخبندان دوران چهارم زمین‌شناسی، که در حدود بیست تا پانزده هزار سال پیش واقع شده است. و این اسر چنانکه گذشت، با روش قرآن و اصول اسلامی منافات ندارد، زیرا در آن، همه‌کارهای طبیعی معلول اراده‌ی خداست.

در قدیمی‌ترین متون و اسناد و الواحی که داستان طوفان در آنها نقل شده حوادث طوفان با حوادث یخبندان نامبرده، نود درصد مطابقت می‌کند: چنانکه در داستان طوفان مذکور در «وندی‌داد» و اساطیر آفریقای، این مطابقت دیده می‌شود. در علم زمین‌شناسی، از مطالعات زمین‌شناسی در رسوبات یخچالی، چنین معلوم شده است که: در مدت یک میلیون سال اخیر از عمر زمین، که بر اواخر دوران سوم و همه‌ی دوران چهارم زمین‌شناسی شامل است، حداقل چهار بار، یعنی چهار دوره، در نیم کره‌ی شمالی زمین، یخبندان حادث شده است، و اکنون ما در دوره‌ای در زمین زندگی می‌کنیم، که در حدود پانزده هزار سال از آخرین یخبندان می‌گذرد.^۱

شاید در آینده‌ی نزدیک، یعنی در حدود بیست هزار سال بعد، دوره‌ی یخبندان دیگری پیش آید؟ در هر دوره از ادوار یخبندان، طبق نشانه‌های زمین‌شناسی که در دست زمین‌شناسان است، منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی را، مانند قطب

۱- ژرژ گاسوف: سرگذشت زمین، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۶۹

شمال، برف و یخ فرا می‌گرفته است، و این برفها و یخها تا حدود نزدیکیهای منطقه‌ی استواء، امتداد می‌یافته است؛ و مدت هر دوره‌ی یخبندان، چند هزارسال طول می‌کشیده است.

در پایان هر یخبندان طوفان ایجاد می‌شده

پایان‌های هر دوره‌ی یخبندان، در منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی، طوفان آب عظیمی ایجاد می‌شده است. یعنی، پس از آنکه هوا رو به گرمی می‌رفته و یخبندان پایان می‌یافته، برفها و یخهای متراکم، رفته رفته شروع می‌کرده‌اند به ذوب شدن؛ و در نتیجه‌ی طوفانها، آبهای سیل‌آسا جریان می‌یافته، و همه جا را تقریباً فرا می‌گرفته است. خطر این سیلابهای طوفانی برای انسانهای ابتدایی و جانوران، از خطر خود برفها و یخها بیشتر بوده است؛ یعنی در اثر ذوب شدن برفها و یخهای متراکم، آبهای سیل‌آسا، طوفان آب ایجاد می‌کرده است، و گروه گروه انسانهای بی‌دفاع و حیوانات را، در مسیر خود، هلاک و نابود می‌کرده است. این واقعه‌ی طبیعی خطرناک و مهلک، در خاطره و ذهن انسانهای ابتدایی و بشر ماقبل تاریخ، وحشت ایجاد نموده، و آنها آن واقعه را، غضب خدایان شمرده‌اند. زیرا انسان ابتدایی، علل همه‌ی امور را روحانی می‌دانسته و حوادث طبیعی را به ارواح و خدایان نسبت می‌داده است. از این رو، حوادث یخبندان را نیز، به ارواح و خدایان نسبت داده و رفته رفته هر قومی آنها را مطابق مقتضیات فرهنگی و دینی خود، بصورت اسطوره و داستان طوفان در کتب و الواح خود ضبط نموده است.

از میان متون قدیم، کتاب وندیداد (از متون مقدس زردشتی) است که کیفیت طوفانرا شبیه به حقیقت طبیعی آن ضبط کرده است؛ زیرا، طوفان وندیداد بصورت برف و یخ آمده است، از اینرو ما در آغاز این مبحث گفتیم: روایت وندیداد درباره‌ی طوفان، به حقیقت نزدیکتر است، و دیگر اسطوره‌ای بوسیان آفریقائی است که کیفیت طوفانرا، مانند واقعه یخبندان بیان کرده است. در آنجا که می‌گوید:

«... یکی از خدایان، روزی ناگهان طوفان وحشتناک و سردی به زمین فرستاد، روی زمین از برف و یخ پوشیده شد. اندکی بعد، باد و هوا گرم و سوزان شد، و یخها را آب کرد؛ تا آنکه تمام زمین را آب گرفت... خشکی‌ها همه در آب فرو رفتند...»^۱

غسانیان

غسانیان، از عربان جنوبی بودند که پس از شکستن سد مأرب در حدود قرن اول میلادی، از تهامة الیمن بسوی شمال عربستان مهاجرت کردند و در سواحل دریای احمر و تهامه (تهامه، به سراسر سواحل شرقی دریای احمر گفته میشود، که از جنوب عربستان تا شمال آن، میان دریا و کوههای غربی عربستان قرار دارد) رحل اقامت افکندند، و بوسیلهی وجود چشمه و یا چاهی در آنجا بنام «غسان»، خود را غسانی خواندند.^۱

غسانیان، در حدود اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی، بحدود جنوب شام رفتند و در حوالی «البلقاء» و «حوران» و «ادوح» با طایفه‌ی دیگری از عربان، که پیش از آنها بانجا رفته و نام قبیله‌ای‌شان «ضجاعمه - ضجاعمه» بوده است، برخورد نمودند. این ضجاعمه، تیره‌ای از قوم «قضاعه» بودند، که از مدت‌ها پیش از آن، در نواحی شمال عربستان و حجاز پراکنده شده و بحدود شامات هم رفته بودند.

ضجاعمه، از سوی دولت روم در حوالی البلقاء و حوران، امارتی داشتند. غسانیان، بر ضجاعمه چیره شدند و امارت را از دست آنها گرفتند، و در شهر «بصری» حکومتی تأسیس کردند، که تحت حمایت دولت روم اداره می‌شده

۱- دکتر فیاض: تاریخ اسلام، ص ۴۰.

است. امیران و شاهان دولت غسانی، در جنگهای روم با ایران در صف رومیان قرار داشتند و همیشه با دولت حیره (درباره‌ی دولت حیره بیادداشت شماره ۲۸ نگاه کنید)، که دست نشانده‌ی دولت ایران شمرده میشده، در جنگ بودند.

شاهان غسانی و مدت حکومتشان

تاریخ نگاران عرب از قدیم در شماره‌ی شاهان غسانی و مدت حکومت آنها، اختلاف نظر دارند: حمزه‌ی اصفهانی در کتاب «سنی ملوک الارض» قدیمترین سورخی است که شاهان دولت غسانی را، ۳۲ نفر نوشته است، که تقریباً حدود ۶۰۰ سال سلطنت کرده‌اند، و آغاز آن را، اوایل قرن اول میلادی تا ظهور اسلام تعیین کرده است. جرجی زیدان گوید: روایت حمزه‌ی اصفهانی از اشتباه دور نیست، چه آنکه طبق روایات تاریخ نویسان قدیمتر، مانند بطلمیوس، غسانیان حداقل تا اواسط قرن دوم میلادی هنوز در تهامه و سواحل شرقی و شمالی دریای احمر بوده‌اند.^۱

نولدکه آلمانی، که از منابع قدیم یونانی و رومی بیشتر سود جسته است، شماره‌ی شاهان غسانی را، بیشتر از ۱۰ نفر ندانسته، که در حدود سال ۵۰۰ تا ۶۳۶ میلادی سلطنت کرده‌اند. نولدکه، نامهای آنان و مدت سلطنت آنها را چنین نوشته است: ۱ جبله ابوشمر تا سال ۵۰۰؛ ۲- حارث بن جبلة از ۵۰۰ تا ۵۶۹؛ ۳- منذر ابوکرب بن حارث تا سال ۵۸۲؛ ۴- نعمان بن منذر تا سال ۵۸۳؛ ۵- حارث اصغر بن حارث اکبر؛ ۶- حارث اعرج بن حارث اصغر؛ ۷- نعمان بن حارث اصغر؛ ۸- عمرو (بروزن تمر) برادر نعمان و حجر بن عمرو از سال ۵۸۳ تا ۷۱۴ و ۱۰ جبلة بن ایهم تا سال ۶۳۶ میلادی سلطنت کرده‌اند.^۲

جرجی زیدان گفته: اگر چه نظر استاد «نولدکه» در بیشتر موارد تاریخ- غسانیان درست است، ولی ما با نظر او مبنی بر انحصار شماره‌ی شاهان غسانی به ده نفر، موافق نیستیم، که یک قرن و اندی سلطنت کرده باشند. ما آنچه از منابع قدیم و جدید در باب غسانیان بدست آورده‌ایم، اینست که، شماره‌ی شاهان غسانی ۳۳ نفر بودند، که از سال ۲۲ تا ۶۳۳ میلادی سلطنت کردند. نخستین شاه غسانی، جفنة بن عمرو و آخرین آنها، جبلة بن ایهم بودند، که نام بیشتر آنان عمرو، حارث، جبلة، نعمان و منذر بوده است، و مشهورترین آنان، حارث اول، جبلة بن حارث، منذر اکبر، حارث بن جبلة و حارث بن ابی شمسر (حارث پنجم)

۱- العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۶

۲- همان منبع ص ۱۸۶

بودند.

شاهان غسانی، جنگهای بسیاری با شاهان دولت حیره (لحمیان)، که تابع دولت ایران بودند، کردند، که مهمترین آنها جنگ معروف به «یوم ذات الخیار» بوده، که در آن جنگ، منذر بن ماء السماء شاه لخمی کشته و حارث اول بر او پیروز شد (در سال ۵۲۹ میلادی).

در اواخر قرن ششم میلادی، بعدت تیره شدن روابط دولت غسانی با دولت روم، حکومت غسانی ناتوان شد و رفته رفته بصورت سلوک الطوائفی درآمد و سرانجام، در سال ۶۱۳ میلادی، که خسرو پرویز شاهنشاه ایران بر نواحی سوریه و بمتصرفات آسیائی روم شرقی مسلط گشت، دولت غسانی از هم پاشیده شد و بیشتر مردم آن، از شهرها و مساکنشان پراکنده شدند؛ ولی از سال ۶۲۹ بعد، که دوباره دولت روم مناطق سوریه را از ایران پس گرفت، از بعضی حکام غسانی مانند جبله بن ایهم نام برده شده است، تا سرانجام غسانیان باسلام در درآمدند و طوائفی از آنها نیز در حدود شمال عراق بر دین مسیح ثابت ماندند. عربان غسانی در تمدن و امور اجتماعی متقدم رومیان و تابع سیاست و دین دولت روم بوده‌اند.

آزر پدر ابراهیم

آزر، در قرآن نام پدر حضرت ابراهیم آمده و در کتابهای دیگر، نام بتی خاص و یا هر آنچه جز خدا معبود واقع شده باشد، نوشته شده است. مفسران قرآن درباره‌ی آزر اختلاف نظر دارند: عموماً مفسران شیعی، آزر را، پدر ابراهیم نمی‌دانند. بلکه عموی او شمرده‌اند، و نام پدر ابراهیم را، چنانکه در روایات تووات آمده، «تَارِخ یا تَارِخ». این گونه مفسران از آنجهت آزر را پدر ابراهیم نمی‌دانند، که او بت پرست و بت تراش بوده است و ابراهیم در چند جای قرآن با او مجادله کرده است. اما، بیشتر مفسران اهل سنت و بعضی اهل لغت، آزر را، که در سوره انعام آیه‌ی ۷۴ آمده است: «و اذ قال ابراهیم لاییه آزر اتخذ اصناماً آلهة...» نام پدر ابراهیم دانسته‌اند.

علت اینکه مفسران و راویان شیعی «آزر» مذکور در قرآن را (با اینکه صریحاً در آنجا گفته شده است آزر پدر ابراهیم است) عموماً یا جد مادری ابراهیم پنداشته‌اند، اینست که بنا به عقیده اهل شیعه پدران حضرت محمد تا حضرت آدم، موحد بوده‌اند؛ چون ابراهیم نیز در سلسله‌ی اجداد حضرت محمد قرار داشته، و پدر او هم از اجداد محمد پنداشته شده، از این رو، برای رفع این اشکال،

۱- نگاه کنید به: قرآن، سوره‌های: مریم آیه ۴۱- ۵۰، انبیاء آیه ۵۱،

شعرا آیه ۶۹- ۸۶، صافات آیات ۸۳- ۸۷ و زخرف آیات ۲۶- ۲۷

صراحت قرآن را، که آزر بت پرست را پدر ابراهیم دانسته، تأویل کرده و گفته‌اند: آزر، یا عمو و یا جد مادری ابراهیم بوده است. چنانکه این معنی در تفسیرهای مجمع البیان و منهج الصادقین و تفاسیر دیگر شیعه آمده است.

مفسران و مترجمان معاصر قرآن از شیعیان نیز، از راه پیشینیان خود رفته‌اند. صاحب قصص قرآن گفته آزر، جد مادری ابراهیم بوده که کارش بت تراشی و بت پرستی بوده است.^۱ امام فخر رازی در تفسیر کبیر، که از مفسران بزرگ اهل سنت و تفسیر او بزرگترین تفاسیر در عالم اسلام شمرده می‌شود، سخن کسانی را که گفته‌اند: آزر پدر ابراهیم نبوده و تارح بوده، رد کرده و گفته است: شاید سخن آنان بر اخبار یهود مستند باشد. محمد ابن جریر طبری در «تفسیر تبیان»، ج ۷، صفحه ۱۵۹ در تفسیر آیه‌ی ۷۴ از سوره‌ی انعام، آزر را نام پدر ابراهیم دانسته و بگفته‌ی محمد بن اسحاق صاحب کتاب «المغازی» استناد کرده است.

تحقیق در لفظ آزر

آنچه از سیاق عبارت قرآن بر می‌آید، واژه‌ی «آزر» مذکور در قرآن، نام پدر ابراهیم است، ولی در فرهنگ شیعه آزر نام پدر ابراهیم شمرده شده است. اما بنا بگفته‌ی تورات و تفاسیر آن، مانند «مدارش ربه»، که منبع بعضی روایات اسلامی شمرده می‌شود، نام پدر ابراهیم «تارح» است، پس چطور شده است، که تارح در قرآن به «آزر» تبدیل شده است؟ در پاسخ این سؤاله عبدالمسیح چنین نوشته: «در قرآن اسم پدر ابراهیم آزر است؛ اما، هم در مدارش ربه و هم در تورات، اسم او تارح است؛ ولی یکی از مورخین یونانی بنام «یوس ییوس» در کتاب خود نام پدر ابراهیم را «آثر» خوانده و کتاب او هم در شام بزبان سریانی ترجمه شده چون حضرت محمد در بلاد شام سفر کرده بود، در آنجا آن اسم را شنیده، ... از آنجهت نام پدر ابراهیم را، «آزر» که شبیه «آثر» بوده، خوانده است.^۲

دکتر خزائلی نیز نوشته: «... بر حسب نص کتاب لسان العرب و المعرب و اکثر کتب لغت، آزر، نام عجمی می‌باشد و چون حضرت ابراهیم در بابل می‌زیسته و پدرانش نیز در آنجا اقامت داشته‌اند، این نام بابلی یا آریائی است و احتمال دارد، که آزر مأخوذ از «آذر» فارسی و ابراهیم مأخوذ از ریشه‌ی بهرام نام ستاره‌ی مریخ باشد، و قول آنان هم که آزر را بت مطلق و یا بتی خاص پنداشته‌اند، شاید مستند به این امر باشد...»^۳

۱- صدر بلاغی قصص قرآن، ص ۳۳

۲- ینا بیع الاسلام، ص ۵۷

۳- اعلام قرآن، ص ۴۰

بعل-Ball

بعل-Ball، از خدایان قدیم معبود اقوام بین‌النهرین، شامات و عربستان بوده است. این خدا در زبانهای همه‌ی اقوام سامی تعریف شده و او را، خانی و مالک جهان دانسته‌اند: در نزد کنعانیان قدیم و فینیقیان، بعل عنوانی بوده برای خدایانی متعدد، که صفات یکسانی داشته‌اند و هر یک از بلاد فنیقیه بعلی مخصوص بخود داشت و بعل را نامهای مختلف بود مانند: **Adonis** در شهر بیبلس و **ملکارت Melkart** در شهر صور.^۱

بندگان بعل بر آن بودند که، پرستش او باعث فراوانی نعمت و سرسبزی محصول می‌شود و افزایش نسل انسان و حیوانات را نیز، از عنایات بعل می‌شمردند: بعل، در بیشتر شهرها بصورت سنگهای تراشیده و بر پا ایستاده نشان داده می‌شده است. فینیقیان او را، بصورت انسان مجسم کرده‌اند.

در جاهای متعددی از کتب تورات، از بعل یاد شده و او را خدای اقوام مجاور فلسطین شمرده است، چنانکه گوید: «یهود خدای پدران خود را ترک کردند و بعل و عشتاروت را عبادت نمودند... بنی اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده و بعل و عشتاروت و خدایان آرام (آرامیان ساکن در شمال سوریه)

۱- آلبرماله: تاریخ ملل شرق و یونان، قسمت اول، ص ۱۲۶

را، عبادت نمودند...»^۱

در قرآن، هم در سوره‌ی صافات، آیه ۱۲۵، به عبادت بعل اشارت شده است. مفسران قرآن در تفسیر این آیه و معنی بعل اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته بعل نام بتی بوده، که قوم الیاس می‌پرستیده است. بعضی دیگر گفته‌اند: بعل بمعنی صاحب و مالک بوده و از این جهت عرب به شوهر زن «بعل» گفته است و صاحب الثور (صاحب گاو) را «بعل الثور» گفته‌اند.

دکتر خزائلی درباره‌ی بعل نوشته: «نویسنده‌ی مقاله‌ی بعل در دایرة المعارف اسلامی، لغت بعل را سامی الاصل می‌داند و معتقد است، که... آن لفظ عربی نیست. بعقیده‌ی نگارنده، بعل در قرآن اسم جنس است؛ زیرا عبادت بعل، که خداوند آفتاب و مشتری باشد، از دیر باز در مشرق متداول بوده و احتمال قوی دارد که، در آغاز کاربرد بعل فقط بر خورشید اطلاق می‌شده است و سپس، در زمانها و مکانهای مختلف عناوین مختلف یافته. در سفر اعداد تورات از بعل، فقور یاد شده است و عبادت آن تا زمان سموئیل در میان آنها معمول بوده و مجدداً در زمان سلیمان پرستش بعل در میان بنی اسرائیل معمول می‌گردد.

چنین بنظر میرسد که عبادت بعل، بوسیله‌ی فینیقیان از طرفی در مستعمرات ایشان رواج یافته و از جانب دیگر، بملل مجاور یعنی: عبرانیان و در آن طرف دریا، به یونانیان سرایت کرده باشد. در نزد کلدانیان کلمه‌ی بعل بصورت بعل و بل و بیل و بعلوس در آمده و در یونان، این لفظ بشکل فیلوس تبدیل صورت داده است و سپس، در نزد اقوام دیگر اروپائی، عین آن بالف تبدیل شده و با الفاظ دیگر مرکب گردیده است مانند آئی بال...»^۲



تصویر الهی «بعل» که فینیقیان آن را بصورت انسان مجسم کرده‌اند.

- ۱- تورات، سفر پیدایش، باب ۲، آیه ۱۲- سفر اعداد، باب ۲۲، آیه ۴۱
- ۲- اعلام قرآن، چاپ تهران، ص ۲۳۵.

شهر حیره

حیره، شهری بوده که در جنوب عراق کنونی، در کنار رود فرات و در فاصله‌ی ۶ کیلومتری جنوب کوفه قرار داشته است. در قدیم آن را «حیره البیضاء» می‌نامیدند. در جهت تسمیه‌ی آن شهر به «حیره» اختلاف نظر هست: بعضی گفته‌اند چون **حسان بن تبع** (شاه یمن) بعزم بلاد خراسان لشکر کشید، وقتی به ناحیه‌ی حیره رسید، حیران و سرگردان ماند و گروهی از سپاهیان‌ش از پیشرفت ناتوان گشتند؛ **حسان بن تبع**، لشکر خود را، در آنجا ساکن کرد و گفت: «حیروابه» یعنی- در اینجا بمانید و سرگردان شوید؛ از این رو، آنجا را، «حیره» گفتند. جرجی زیدان، وجوه دیگری نیز در باب تسمیه‌ی آن یاد کرده است، ولی حیره در زبان سریانی بمعنی «قلعه» و حصار و انبار بوده است.

شهر حیره، بعدها دارای حصارهای بلند و استواری شده و در اطراف آن نیز قصرها و حصارهای محکمی قرار داشته، که قصر معروف «خُورَنَق» از آنها بوده.

ساکنان حیره از عربان جنوب عربستان بودند

ساکنان شهر حیره، که بعدها دولت لخمی را پایه‌گذاری کردند، بقول **احمد بن ابی یعقوب** (قدیمیترین مورخ عرب و اسلام): از عربان جنوب عربستان بودند، که پس از ویرانسی سد مأرب بوسیله‌ی سیل عرم، بسوی جنرب عراق

مهاجرت کردند.

پیش از لخمیان، گروهی دیگر از مهاجران جنوبی از قبیله‌ی قضاعه (بروزن نخاله) در ناحیه‌ی حیره سکونت و امارت داشتند، که جذیمة‌الابرش و مالک‌بن-فهم رئیسان آنها بودند. مالک‌بن فهم نیز، که از اولاد یعرب‌بن قحطان بوده، پس از شکستن سد مارب بوسیله‌ی سیل عرم با قبیله‌اش به حیره آمده و در آنجا ساکن شد. در این هنگام که دولت ایران دچار ضعف شده بود، مالک بر بیشتر نواحی جنوبی عراق مسلط شد و پنجاه و دو سال سلطنت کرد و سرد.

لخمیان در حیره

آل نصر، شاخه‌ای بودند از قبیله‌ی بنی لخم که عدی بن عمرو بن نصر رئیس آنها بوده، که بر مالک پیروز شد و حکومت حیره را بدست آورد. پادشاهان این طایفه را آل نصر و بعلت اینکه نام بیشتر آنان «منذر» بوده، «مناذره»، یعنی منذرها، خوانده‌اند و دولت آنها را، که در حیره قرار داشته، «دولت لخمی» نامیده‌اند. اگر چه دولت لخمی در حیره، در آغاز مستقل بوده، ولی در حدود سال ۳۰۰ میلادی تابع دولت ایران گردید و شاهسان حیره از سوی شاهنشاه ایران تعیین می‌شدند.

دولت حیره رفته رفته بصورت دولت عربی خالص در آمد، زیرا که میان عراق قدیم و بیابانهای شمالی عربستان قرار داشت، بتدریج عربان بدوی از بیابان گردی دست کشیده و در قلمرو حکومت حیره درمی‌آمدند؛ از این رو، حدود جنوبی حیره در زمان وسعت و اقتدارش تا کویر «النفود» در جنوب، و از غرب تا دولت غسانی گسترش داشت. با این وصف حیره در حکم پادگان نظامی دولت ایران بوده است.

پادشاهان دولت لخمی

شرح حال پادشاهان لخمی و حوادثی که در زمان آنها واقع شده است، روشنتر از شرح حال شاهان غسانی است. چه آنکه، مورخان عرب و اسلامی از آنها بیشتر چیز نوشته‌اند. احمد بن ابی یعقوب قدیمیترین مورخ اسلامی (متوفی بسال ۲۹۲ هجری) شاهان حیره را چنین یاد کرده است:

۱- عمرو بن عدی، نخستین شاه حیره، ۵۰ سال سلطنت کرد؛ ۲- امرؤ القیس بن عمرو ۳۰ سال و ۳- حارث بن عمرو ۸۷ سال؛ ۴- عمرو بن امرؤ القیس ۴۰ سال مُنذَر بن امرؤ القیس معروف به محرق (مدت سلطنتش را ننوشته)؛ ۵- نعمان بن امرؤ القیس (که ۲۸ سال سلطنت کرده و با یزدگرد اول ساسانی، که از ۳۹۹ تا

۴۲. میلادی شاهنشاه ایران بوده، و بهرام گور، که از ۴۲۰ تا ۴۳۹ میلادی سلطنت کرده، معاصر بوده است؛ محرق چند بار با دولت غسانی جنگید و پیروز شد؛ ۶- منذر بن نعمان، ۳۰ سال و پس از او ۷- عمرو بن منذر حکومت کرد و پس از او، ۸- عمرو بن منذر دوم (ملقب به ابن ماء السماء ۱۶ سال سلطنت کرد، او مهمترین و بزرگترین شاهان لخمی بوده و در بزرگی و عظمت خود میبایست میکرده و خود را برترین مردم می پنداشت)؛ پس از او؛ ۹- قابوس بن منذر، ۴ سال و پس از او، ۱۰- منذر بن منذر ۴ سال حکومت کرد.

ولی، مورخان محقق معاصر، شماره‌ی شاهان حیره را، ۲۰ و بعضی ۲۱ نفر دانسته‌اند. جرجی زیدان محقق معروف عرب، شاهان لخمی را ۲۱ نفر و چنین نوشته است:

نام شاهان حیره	مدت سلطنت
۱- عمرو بن عدی	از سال ۲۶۸ تا ۲۸۸ میلادی
۲- اسروالقیس بن عمرو	« ۲۸۸ تا ۳۲۸ »
۳- عمرو بن اسروالقیس	« ۳۲۸ تا ۳۷۷ »
۴- اوس بن قلام	« ۳۷۷ تا ۳۸۲ »
۵- اسروالقیس بن عمرو (محرق)	« ۳۸۲ تا ۴۰۳ »
۶- نعمان الاعور بن اسروالقیس	« ۴۰۳ تا ۴۳۱ »
۷- منذر بن نعمان	« ۴۳۱ تا ۴۷۳ »
۸- اسود بن منذر	« ۴۷۳ تا ۴۹۳ »
۹- منذر بن منذر	« ۴۹۳ تا ۵۰۰ »
۱۰- نعمان ابن اسود	« ۵۰۰ تا ۵۰۴ »
۱۱- علقمة بن ابی یغفر	« ۵۰۴ تا ۵۰۷ »
۱۲- اسروالقیس بن نعمان	« ۵۰۷ تا ۵۱۴ »
۱۳- منذر بن اسروالقیس بن ماء السماء	« ۵۱۴ تا ۵۶۳ »
۱۴- عمرو بن هند	« ۵۶۳ تا ۵۷۷ »
۱۵- قابوس بن هند	« ۵۷۷ تا ۵۸۱ »
۱۶- قیسه‌بهرت - زید	« ۵۸۱ تا ۵۸۲ »
۱۷- منذر بن منذر بن ماء السماء	« ۵۸۲ تا ۵۸۵ »
۱۸- نعمان بن منذر بن قابوس	« ۵۸۵ تا ۶۱۳ »
۱۹- ایاس بن قیسه	« ۶۱۳ تا ۶۱۸ »
۲۰- زادیه	« ۶۱۸ تا ۶۲۸ »
۲۱- منذر مغرور	« ۶۲۸ تا ۶۳۲ »

مشهورترین شاهان حیره

شاهان حیره در مدت حکومتشان (۳۶۴ سال) تحت حمایت دولت ایران سلطنت و همیشه از شاهنشاهان ساسانی اطاعت می‌کرده و برای آنها، خراج می‌فرستادند و در موقع لزوم، با دست نشانندگان روم بنفع ایران وارد جنگ‌میشدند. شاهان حیره، در اثر مجاورت با ایرانیان و دولت بزرگ ساسانی، از خشونت طبع عربی دور شده و دارای لطافت طبع شده بودند؛ بعضی از آنها ادب دوست و شاعر پرور بودند و برای ادبای و شاعران، مقام و منزاتی شایان، قایل میشدند. نابغه، شاعر معروف عرب، از مداحان شاهان حیره بوده است.^۱

مشاهیر و بزرگان شاهان حیره، عبارت بوده‌اند از:

۱- نعمان الاغورین امرؤالقیس (شماره‌ی ۶ جدول صفحه پیش) است، که ۲۸ سال سلطنت کرد و چند بار با دولت غسانی جنگید و پیروز گشت، و اسیران و غنائم بسیاری آورد؛ ۲- امرؤالقیس بن عمرو (شماره‌ی ۵ در جدول) معروف به محرق و پسرش نعمان است، که بواسطه روابط نزدیکی که با یزدگرد اول داشتند، معروف و مشهور گشتند، و قصر معروف «خورتق» نیز منسوب باین نعمان است، که گویند آن را برای بهرام گور ساخته بود؛ ۳- و نیز، اسودین منذر (شماره‌ی ۷ جدول) است، که با دولت غسانی بنفع ایران وارد جنگ شد و شاه غسانی را اسیر کرد؛ ۴- و دیگر منذرین منذر معروف به «ابن ماء السماء» است، که قباد ساسانی او را مدتی از امارت حیره برکنار کرد؛ زیرا او، با مرام مزدک، که مورد قبول قباد اول (از ۴۸۷ تا ۵۳۱ میلادی مدت سلطنت) بود، مخالف بود؛ ولی اندکی پس از آن که انوشیروان ساسانی (از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی مدت سلطنت) جانشین پدرش قباد گشت، منذر را دوباره امیر حیره گردانید. این منذر، در سال ۵۵۴ میلادی در جنگی که با غسانیان بنفع دولت ایران کرد، کشته شد.

آخرین امیر لخمی در حیره، منذر مغرور بوده که در سال ۱۱ هجری در زمان خلافت ابوبکر- باسلام در آمد و بدین وسیله دولت حیره منقرض گشت. پیوستن امارت حیره بخلافت اسلام، یکی از عوامل پیروزی عرب در جنگ با ساسانیان بوده است؛ چه آنکه این امارت عربی، همیشه مانند حصاری در جلوی نفوذ عرب در مستملکات ایران می‌بوده است؛ ولی این حصار را، خسرو و پرویز شاه ساسانی (از ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی مدت سلطنت)، آنوقت که نعمان بن منذر را در سال ۶۰۲ در زیر پای پیل انداخت، خراب کرد.

۱- احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۶۹

مردم حیره و شاهان لخمی در تمدن و سیاست مقلد ایرانیان بودند و سپاهیان حیره، از دو دسته تشکیل می‌شده که یکی از آنها، ایرانیان بودند. دین لخمیان پیش از قرن چهارم میلادی، شرك و بت پرستی بوده، که به بت‌های عربان عربستان احترام و پرستش معمول می‌داشتند؛ ولی از آن پس بیشتر، از مسیحیت پیروی می‌کردند و امرؤ القیس اول، خود مسیحی بوده است.

حَضْرَمَوْتُ

حَضْرَمَوْتُ ، در جغرافیای کنونی عربستان، در جنوب عربستان، یابانی است که از مشرق به امارت عمان، و از سوی شمال به کویر الربع الخانی، و از سوی مغرب به یمن و از سوی جنوب به اقیانوس هند محدود است.

ولی چنانکه در یادداشت شماره ۱۰ اشارت کردیم ، حضرموت در هزاره اول پیش از میلاد مسیح، یکی از دولتهای عربستان جنوبی بوده است. کشور قدیم حضرموت، در جنوب شرقی کشور معین و مشرق دولت قَتَبان قرار داشته است و وسعت آن، از ناحیه‌ای که اکنون بدان نام خوانده می‌شود بیشتر بوده است. وقایع مربوط به این دولت در اخبار عرب هیچ نیامده است؛ آنچه از آن روشن شده، بموجب کتیبه‌ها و نوشته‌هایی است که شرق شناسان غربی کشف کرده‌اند؛ ولی چنانکه شاید و باید کتیبه‌های مربوط به مملکت قدیم حضرموت بدست نیامده و شرح حال آن کاملاً روشن نشده است. از آنچه از خود آثار حضرموتی و غیر حضرموتی کشف شده، معلوم شده است که: کشور و دولت حضرموت با دولت معین و قَتَبان معاصر بوده؛ بویژه با دولت معین روابط نیکوئی داشته و گاه با آن متحد می‌شده و بر هر دو مملکت ، یک پادشاه حکم میرانده، و گاهی دیگر مستقل می‌شده است.

نام ۱۸ پادشاه حضرموتی معلوم شده، که یکی از آنها بنام معدی کرب

در حوالی سال ۵۲۵ پیش از میلاد سلطنت می کرده است. این دولت نیز مانند دولتهای معین و قتیان در سال ۱۱۵ میلادی مغلوب دولت بزرگ سبده و حمیر گردید و جزء امپراطوری دولت سبا و ذوریدان شد.

از تمدن و دیانت مردم حضر موت آگاهی بدست نیامده است؛ حضرموت بیشتر، محصول پخورات مقدس برای معابد ملن دیگر صادر می کرده است، و پایتخت آن، شهر «شبهه» (بروزن قهوه) بوده است.

پایان

در اینجا اشعار عربی را، که در متن فارسی شده‌ی کتاب الاضنام، از اول تا آخر آن به فارسی ترجمه شده، به همان ترتیب اشاره می‌شود، تا برای کسانی که می‌خواهند به اصل آنها رجوع کنند، آسان باشد:

حیاك ود فانا لايحل لنا لهوائنساء ، فان الدين قد عزما

وساربتنا يغوث الى مراد فنا جزنا هم ، قبل الصباح

اني حلفت يمين صدق، برة بمناة عند محل آل الخزرج

مظاهر سربالی حدید علیهما عقیلا سیوف : مخذم و رسوب

وانی وترکی وصل کأس لکالذی تبرأ من لات ، وکان یدینها

اطردتني حذر الهيجا ولا واللات و الانصاب لاتئل
لاتنصروا اللات ان الله مهلكها وكيف نصرکم، من / ليس ينتصر؟

ان الذي حرقت بالنار فاشتعلت ولم تقا تلدى احجارها هدر
ان الرسول متى تنزل بساحتكم يظعن؛ وليس بهامن اهلها بشر

واللات والعزى ومن دان دينها و بالله، ان الله ستهن اكبر

لقد حلفت جهداً يميناً غليظاً بفرع التي احمت فروع سقام
لئن انت لم ترسل ثيابي فانطلق ايا ديك اخرى عيشنا بكلام
يعز عليه صرم، ام حويرث فاسى يروم الامر كل سرام

انى و رب عزى السعيدة والله الذى دون بيته سرف

يا عام لو قدرت عليك رساحتنا والراقصات الى منى فالغبغب
لتقيت بالوجعاء طعنة فانك مران اولثويت غير محسب

تلبنا به بيت الله، ول خلقه والا فانصاب يسرن به غبغب

خذاني بعد ما خدمت نعالى دية، انه نعم الخليل
مقابلتين من صلوا مشب من الثيران وصلهما جميل

ومالدية منذ اليوم لم اره وسط الشروب ولم يلعم ولم يطف
امسى سقام خلأ لا انيس له الا السباع ومرالريح بالغرف

اعزاء شدى شدة لا تكذبي على خالد؟ القى الخمار وشمري
فانك الا تقتلى اليوم خالدأ تبوئى بذل عاجلا و تنصرى

يا عز، كفرانك لاسبحانك انى رأيت الله قد اهانك

احضرت عند البيت رهطى ومعشرى واسكت من اثوابه بالوصائل
وحيث ينيخ الا شعرون ركابهم بمنضى السيول من اساف و نائل

عليه الطير، ما يدنون منه مقامات العوارك من اساف

ينيش الماء فى الربلات منها نشيش الرضف فى اللبن الوعير

ولقد شددت على رضاء شدة فتركتها تلا، تنازع اسحماً
ودعوت عبد الله فى مكروهاها ولمثل عبد الله يغشى المحرما

ولقد لقيت فوارساً من قوسنا غنظوك غنظ جرادة العيار
ولقد رديت مكاتهم فكرهتهم ككراهة الخنزير، للايفار

قالت: هلم الى الحديث، فقلت لا ياأبى الاله عليك و الاسلام
او سأرأيت محمداً و قبيله بالفتح، حين تكسر الاصنام
لرأيت نور الله اضحى ساطعاً والشرك يغشى وجهه الاظلام

وقرن قد تركت الطير منه كمعتنز العوارك، من مناف

فزّل عنها وافرأ رأس مرقبة كمنصب العتردمى رأسه النسك

لو كنت يا ذا الخلف الموتوراً مثلى وكان شيخك المقبوراً
لم تنه عن قتلى العداة زوراً

وذكرته بالله بينى وبينه وما بيننا من مدة لو تذكرنا
وبالمروة البيضاء يوم تبالة ومحبة النعمان، حيث تنصرا

وبنو أمامة بالولية صرعوا ثملا يعالج كلهم انبوا
جاؤوا لبيضتهم فلا قوا دونها أسداً تفب لدى السيوف قيباً
قسم المذلة بين نسوة خثعم فتیان احمس قسمة تشعبيا

اتينا الى سعد ليجمع شملنا فشتتنا سعد، فلا نحن من سعد
وهل سعد الا صخرة بتنوفة من الارض، لا يدعى لغى ولا رشد

يا ذا الكفين، لست من عبادكا ميلادنا اكبر من ميلادكا
انى خشوت النار فى قوادكا

اذن لحللنا حول مادون ذى الشرى شج العدا مناخمس عروم

حلقت بانصاب الاقصر جاهداً وما سحقت فيه المقاديم والقمل

ان اسراً جار عمرواً ورهطه على، واثواب الاقصر يعنف

واننى والذى نعم الانام له حول الاقصر، تسبيح و تهليل

ذهبت الى نهم لاذبح عنده عتيرة نسك، كالذى كنت افعل
فقلت لنفسى، حين راجعت عقلنا، اهذا الاله؟ ابكم ليس يعقل
ابيت، فدينى اليوم، دين محمد اله السماء الماجد المتفضل.

اذا لقيت راعيين فى غنم اسيدين يحلفان به نهم.
بينهما، اشلاء لحم مقتسم فامض ولا يأخذك باللحم القرم.

تخبر من لاقیت ان قد هزمتهم ولم تدر ما سیماهم، لا وعائم

نفرت قلوبی من عتائر صرعت وجموع یذکر سهطعین جنابه
حول السعیر، یزوره ابنا یقدم
ما ان یحیر، الیهم بتکلم

الا، یالیت احوالی غنیاً علیهم کلما امسوا دوار

حلفت غطیف لاتنهنه سر بها وحلفت بالانصاب ان لایرعدوا

اسوق بدنی محقّباً انصابی هل لی من قومی من اربانی؟

شهدت باذن الله ان محمداً رسول الذی فوق السماوات من عل
وان ابا یحیی و یحیی - کلیهما
وان التی بالسدمین بطن نخلة
له عمل فی دینه، متقبل
ومن دانها فل من الخیر معزل

ولقد اردت بان تقام بنية فابی الذین، اذ ادعوا لعظيمة
راغوا ولاذوا فی جوانب قودم یلحون ان لایؤمروا فاذا دعوا
لوا، واعرض بعضهم کالابکم صفح منافعہ و یغمض کلمه
فی ذی اقراره، عموض المیسم

وانی اخو حزم، کما قد علمتم اذا جمعت عند النبی المجامع
فان انتم لم تقنعوا بقضائه فانی بما قال النبی لقانع
الم تر جزماً انجدت و ابوکم مع القمل فی جفرا الا یصیر شارع
اذ اقره جائت یقول: اصب بها سوی القمل، انی من هوازن ضارح
فما انتم من هاؤلاء الناس کلهم، بلی ذنب ما انتم و اکارح
وانکم کالخنصرین اخستا وفاتتھما فی طولهن الاصابع

الم ینھکم عن شتمنا، لا ابالکم جدام ولحم اعوضت والمواسم
وکل قضاعی کان جفانہ حیاض برضوی والانوف رواغم
بما انھکوا من قبضة الذل فیکم فلا المرء مستحی ولا المرء طاعم

الا، تلك المودة لا تدوم
ولا يبقى على الحدثان غفر
يا جامعاً، جامع الاحشاء والكبد
ولا يبقى على الدهر النعيم
له، ام بشاهقة رؤوم
ياليت امك لم تولد ولم يلد

تراهم حول قيلهم عكوفاً
تظل جنابه، صرعى لديه
كما عكفت هذيل على سواع
عتائر من ذخائر كل راع

يارب، ار، مالك بن كلثوم
واخفرك اليوم بناب علكوم
وكنت قبل اليوم غير مغشوم

فتبدلوا اليعسوب بعد الاههم
صنماً، فقر وايا جديل، واعذبوا

فعن لنا سرب، كان نعاجه
عذارا دوار فى ملاء مديل

فزل عنها، واوفى رأس سرقبة
كناصب العتر دمي رأسه النسك

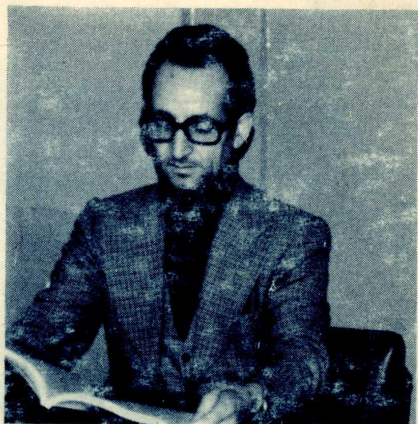
حلفت به بمأثرات حول عوض
وانصاب، تركن لدى السعير

بعضی آثار چاپ شده ی نویسندۀ این کتاب :

بعضی آثار چاپ شده‌ی نویسنده این کتاب :

- ۱- مناظرات امام فخر رازی دربارهٔ مذاهب اهل سنت ، چاپ تهران انتشارات عطائی ۱۳۶۰.
- ۲- سیر تحولی دینهای یهود و مسیح، چاپ تهران انتشارات عطائی ۱۳۶۲
- ۳- شیخیگری با بیگری بهائیگری و کسروی گرایی ، چاپ تهران انتشارات عطائی ۱۳۶۳ .
- ۴- اسماعیلیه و نهضت حسن صباح ، چاپ تهران انتشارات عطائی ۱۳۶۳
- ۵- تاریخ عقاید و مذاهب شیعه ، چاپ تهران انتشارات عطائی ۱۳۶۳
- ۶- بنیانهای اجتماعی دین ، چاپ تهران انتشارات توکا ۱۳۵۶.
- ۷- سیر تکاملی تاریخ قرآن و تفسیر ، چاپ تهران شرکت نشر کتب علمی و اجتماعی و دینی ۱۳۶۴ .

آقای دکتر یوسف فضائی (مؤلف کتاب) متولد در بهار همدان، تحصیلات ابتدائی خود را در آنجا، و متوسطه و مقدمات ادبیات عربی و منطق و بعضی معارف مقدماتی اسلامی را در مدارس علمی همدان فرا گرفته و در سال ۱۳۳۶ خورشیدی، برای ادامه و تکمیل تحصیلات عالی به تهران آمده است؛ و در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، در رشته زبان و ادبیات عربی لیسانس گرفته و پس از آن، در ضمن اشتغال به تدریس به مطالعه آزاد و کسب علوم قدیمه و فلسفه و منطق و عرفان اسلامی پرداخته است؛ تا در سال ۱۳۴۹ دوباره در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران تحقیقات آکادمیک دوره‌های فوق لیسانس و دکتری را آغاز کرده، و در سال ۱۳۵۶ خورشیدی، دوره دکتری در رشته علمی «ادیان و عرفان» آن دانشکده را تمام



کرده، و موفق به اخذ درجه‌ی دکتری (P. h. D) گردیده است.

او به موازات تحصیلات کلاسیک خود در همدان و تهران، به مطالعه و کسب علوم قدیمه (ادبیات و زبان عربی، منطق و اصول فقه، فلسفه و کلام اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر قرآن و دقائق تاریخ اجتماعی اسلام) پرداخته و در این معارف تا پایه «سطح» را فرا گرفته، و در بُعد دیگر دانش، در علم ادیان، علوم اجتماعی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی دینی مطالعات زیادی کرده و ماحصل مطالعات خود را، به صورت یادداشتها و کتابهای متعددی درآورده، و کتابهایی ترجمه و تألیف کرده است، مانند: بنیادهای اجتماعی دین، تحقیق در تاریخ و عقاید بابیگری و بهائیگری، مناظرات فخرالدین رازی درباره مذاهب سنن، تاریخ عقاید و مذاهب شیعه، اسماعیلیه و نهضت حسن صباح، سیر تحولی دینهای یهود و مسیح، سیر تکاملی تاریخ قرآن و تفسیر.

او علاوه بر کار تدریس رسمی در آموزش و پرورش تهران، در بعضی دانشکده‌ها و مدارس عالی تدریس کرده، و بعضی کنفرانسهای علمی داشته و اکنون نیز تدریس می‌کند.